۲۶

کتاب مجالس طریق الحق و تقریرات سید محمد طباطبائی

۱۲۰ تومان

... کلبعلی جو اثیر الشعراء بکابلی

بازدید شد
۱۳۸۴

بازرسی شد
۶۰-۳۷

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۹۷۶۶

ق - ۹۹۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه ۱ مجالس طریق الحق - ۲ مجالس در وعظ
مؤلف تقریرات - محمد بن علی آل طباطبائی (سید محمد مجاهد)
موضوع جامع - کلبعلی ابن نوروز علی جواثیر الشعراء (کابلی)
۹۷۶۶
شماره ثبت کتاب
۸۶۳۸۶

خطی «فهرست شده»
۹۷۶۶

مجالس وعظ و خطابه سید مجاهد طباطبائی
است که مرحوم کاظمی جمع آوری کرده است

۳۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

۹۸۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من امة اشرف خلقه و افضل بریته محمد خاتم النبیین و من المتمسکین بحبل الله المتین
و لایة اشرف خلقه و افضل بریته بعد نبیه امیر المؤمنین و اولاده الطیبین الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین و ابد الآبدین   اما بعد اقل عباد
الله عبد جانی بتراب مؤمنین و خادم آستان خاص ائمه طاهرین کلبعلی ابن نوروزعلی جوانشیر
مشهور بطالبی عفی الله عن جرائمه ابواب الواح خجسته سرایر دوستان دینی مبارک کرده که بعون الله و توفیقه
بعد از نوشتن جواهر اصول الدین که از املاء آن شمع دودمان مصطفوی و نوبهار گلستان
مرتضوی برپا دارندهٔ ارکان دین و محقق اساس شرع مبین سید و سرور اهل جهان و مظهر اهل
الطاف و ملک مناقب و مهبط فیوض سبحانی عالم ربانی جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
افزون در علم و حلم و اخلاق وحید آفاق اعنی محقق و فهامی محقق العصر و الزمان و سمی با اسم جد سید المرسلین جناب
مقرب الخاقان ... حامی سید محمد طباطبائی و ملقب به نعیم الدین من جانب رب العالمین مد الله ظلاله
علی رؤس المؤمنین و امتداد وصل نسله الی ظهور دولت خاتم النبیین محمد و آله الطاهرین   دین بود
مدا نان شروع نمودم بعون الله و توفیقه بنوشتن فروع دین که از آنجمله امر بمعروف و نهی از منکر و
... حسنه و عدالت در خلق و اجتهاد و تقلید و علم دعا و علم عقلی و علم هادی و وجدانی و علم شرعی
و علم قطعی و ظنی و یقین و معرفت و الحب و توبه و غیره و منشعب کردانیدم این رساله را به هفت شعبه
و مسمی نمودم به مجالس طریق الحق و بعنوان جلد اول المجلس بمجالس عرفی می شود   در امر بمعروف و
نهی از منکر است و شعبه دوم در اخلاق است شعبه سیم در عدالت است شعبه چهارم در
علم عقلی و هادی و شرعی است شعبه پنجم در تقلید و در فروع دین است شعبه ششم در حد
جهل و علاج و ترک آن است شعبه هفتم در آداب توبه کردن از معاصی و تدارک آنها است

که

که از این خورشید سپهر هدایت که از افق سعادت طالع گردید جمیع ظلمانی دوستان روشن و از این
جویبار اسرار که از منبع علوم سید ابرار جاری شد کافه طالبان ایمان و یقین را از زلال تحقیق
و متفیضان انوار توفیق را بهره شامل و نفع کامل حاصل گردد و منتهی را تذکره و مبتدی را تبصره
بوده باشد و هر که برادران دینی از مطالعه این بهره مند گردد این عاصی را بدعای خیر یاد
فرمایند   در امر بمعروف و نهی از منکر است و آن فریضهٔ الهی است مثل نماز و روزه بر هر
هر کسی واجب است از سفید و سیاه بنده و آزاد از جهة عظمتی که دارد خداوند عالم این دو را
امر بمعروف و نهی از منکر فرموده است همچنانکه در محکم کتاب خود می فرماید ان الله یأمر بالعدل و الاحسان
و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون یعنی بدرستی و تحقیق که خدا
امر می کند بعدالت و نیکوئی و دادن حق خویشان را و احسان کردن بر ایشان و باز داشته است
از بدیها و ناخوشیها و سرکشی نمودن موعظه میکند شما را شاید که شما متذکر شوید پس بنابر این
باید هر کسی سعی کند در امر بمعروف و نهی از منکر و منافات ندارد و اعتراض طلبی را شیوهٔ خود مکند و عفی الله
وجه الله را شعار خود کرده از تزویر و سالوس ... بنی آدم ... الیوم ... و دو محبت
در دل ... الله یهدی الی الطریق الصواب در مجلس اول می فرماید بدان ای عزیز که امر بمعروف
و نهی از منکر فریضهٔ الهی است و آن واجب است و تارک آن مثل تارک الصلوة است و تارک آن فاسق
و مستحق عذاب است و عمل بفروع انسان است نفع دنیا و آخرت در عین جمع است و عامل آن بهره ها
عزیز است و اکثر فروع دین و ترتیب ملتفت است که لا محاله نفع کی او را خواهش مینماید مثل زن
خواستن و غیره و بعضی بجهت دنیا دارو کمتر است و نفع اخروی آن بیشتر است مثل نماز و روزه
و حج و جهاد و زکوة و خمس و امر بمعروف و نهی از منکر بسیار مشکل است و هیچ کس بخود این نمی دهد
چرا که آخرت صرف است و ضرر به دنیای بعضی دارد و در طبایع کم این نیست و روم رغبت باو ندارند

وسلامت دین را اختیار نموده متمسک بقول عرفی شده‌اند چنانکه گفته است چنان با نیک
و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند و عمل باین کار نشانی است
وسلامت رو و فسق است چون بطریقه ایشان مؤمن و متدین آن است که مجنون فی الله و احمق فی الله باشد بلکه
چراکه خیر آخرت و دنیا در دست خداست و سالوسی و تزویر مردم را در دین بکار شیطان است باید که ستر تن
چشم از دنیا بپوشد شب و روز در فکر آخرت باشد آنچه خداوند عالمیان از آن خواسته است بعمل
آورد هر چند در نظر مردم خوار نماید و آنچه خدا از آن نهی فرموده است ترک نماید اگرچه نفع دنیوی
آن بسیار باشد دوست دارد آنچه را که خدا دوست دارد دشمن دارد هر چیزی را که خدا دشمن
دارد و امید از غیر خدا ندارد چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در روضه کافی بسند معتبر از حضرت امام جعفر
صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که هرکس خواهد که چنین بشود که آنچه از حق تعالی
طلب کند باو عطا فرماید و مستجاب الدعوة گردد باید که از جمیع خلایق و علایق نا امید گردد و هیچ
چیز امید و آرزو نداشته باشد مگر از حق تعالی هرگاه چنین کند آنچه که از حق سبحانه و تعالی طلب کند
البته باو عطا فرماید و دعوت او را استجابت کرده‌اند و او را بمقصود و مطلوب برسانند پس باید که
اول انسان نفس خود را امر بمعروف و نهی از منکر نماید و خود را آراسته در شرع کرده اند تا
آنکه سخن او بدیگری تأثیر کند خود ناکرده پند دهد بدیگران بیکار بر نبرد جا کند آگاه
برفشان و باید که نهایت سعی خود را در امر معروف بکار برد چرا که سه نفع در آن است
اول اینکه متابعت امر الهی کرده است و امر او را بر بندگان رسانیده دوم آنکه برادر مؤمن خود
را از ضلالت و گمراهی و کوری بیرون آورده و از معصیت خدا باز داشته و نجات و از ورطه عقوبت
بیرون آورده و از آتش نجات داده سیم آنکه بار فریضه الهی از گردن خود برداشته و خود را
از عذاب خداوندی بیرون آورده مثاب و ماجور ساخته که اینکه فی الجمله رخنه نموده باشند

فقد

باعث ده رنج کیخ بیشتر می شود و عکس آن سه ضرر کلی دارد اول اینکه مخالفت امر الهی کرده است و از جهت مخالفت
خود را از رحمت خدا دور کرده است دوم اینکه برادر مؤمن خود را در ضلالت و کوری و گمراهی گذاشته است
که مادام العمر مرتکب آن معاصی گردد و گناه بیفزاید آخر کلی از حقوق برادر مؤمن است که آنچه بر خود نمی
پسندد بر او نیز روا ندارد و احیای نفس واجب است بقدر امکان کدام احیای نفس از این واجب‌تر است
که برادر مؤمن را از عذاب ابدی جهنم خلاص گرداند و کشته شدن در دنیا بهتر از آن است نفس همچنانکه
در محکم کتاب خود میفرماید من احیی نفساً فکانما احیی الناس جمیعاً یعنی هر کس احیا کند یک نفس را گویا احیا کرده است
همه نفسها را و هم چنین است بعکس همچنانکه اول آیه شریفه دلالت بر آن کند بدانکه امر بمعروف آن است که
کسی خواسته باشد واجبی از واجبات را ترک کند عمداً یا سهواً او را توبیخ از آن نموده ترغیب بفعل آن
نماید و نهی از منکر آن است که کسی مرتکب معصیتی شده باشد از معاصی او را از آن باز دارد اما واجبات مثل
اصول دین و فروع دین حتی مسئله جزئیات آنها را که بوده باشند و اما معاصی مثل غیبت و غناء و شرب خمر
و زنا و لواطه و فحش و ظلم و دزدی و دروغ و کج خلقی و ربا و سود و قتل نفس و تهمت و غنا و رشوه و قطع رحم
و ترک اصول و فروع و اخلاق و هر گناه کبیره و صغیره که بوده باشد معصیت خداست باید که انسان همه
اینها را ترک کند و عامل اینها را امر و نهی کند و امر بمعروف فریضه الهی است و هر که تارک آن فاسق و بی دین است
و بهره در اسلام ندارد و بسا باشد که کسی میخواهد که گناه صغیره بعمل آورد و هر کس که به بیند او را
و نهی نکند مرتکب کبیره می شود این نوع زیاده بر امر است مثل سلام دادن که سنت است و جواب آن واجب
می شود آنکه سلام ندهد ترک سنتی کرده خواهد بود و آنکه بعد از سلام دادن جواب ندهد ترک واجبی
کرده مستحق عذاب خواهد بود بدانکه ای عزیز امر او دین است و حکم حکم خداوند عالمیان است و ما
غلام هستیم او که مأمور بدین باید او را بعمل بیاوریم تا اینکه مثاب و ماجور بوده باشیم و هرگاه
ننماییم ظلم بر نفس خود کرده‌ایم از کارخانه خدا چیزی کم نمی‌شود من احسن فقد احسن لنفسه

إِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی هر کسی که احسان میکند بتحقیق احسان بر نفس خود کرده است بدرستی
که خدا مستغنی است از جمیع خلق عالم و عمل امر معروف و نهی از منکر در سه مقام است اول شرایط دوم
حکم آن سیم معنای آن است اما حکم آن این است که امر معروف و نهی از منکر فریضه الهی است مثل نماز و
روزه و تارک آن فاسق است و متدین نیست سلامت روی اختیار کرده است و سلامت روی
در دین خدا جایز نیست و این کس بغض فی الله و حب فی الله ندارد و اعتقاد در او دین نکرده است و سخط
الهی را بر خود خریده است از برای رضای مخلوق تا آنکه مردم بگویند که فلان کس مرد بسیار خوب است
بخیر و شر و نیک و بد کسی نیست و در میانه روی است حاشا این مرد مرد خوبی نیست این مرد مرد
بیدین است باید این کسی که متابعت جناب حضرت امیر المؤمنین ع نماید بغض فی الله و حب فی الله داشته
باشد و برادر خود را در راه دین بدیگران ترجیح ندهد چنانچه وارد شده است که ام کلثوم صبیه
آنجناب شده و مرواریدی بعاریه مضمونه از بیت المال برداشت از جهت زینت سیم روز عید
اضحی که بعد از آن بکاشتی برگرداند و آنحضرت خبردار شد و نهایت غضب و خشم بر او نمود
و فرمودند که اگر بعاریه مضمونه برنداشته بودی اول کسیکه دست او بریده می شد در راه
خدا از بنی هاشم تو بودی و آن بزرگواران در امر معروف این قدر سعی می نمودند که اگر بعضا انت
نداشته بودند دست دختر خود را می بریدند در راه خدا و بمرفا نداشتند و بعد وقت
آنجا می اینکه مبادا این کسی با بر آید و یا اینکه قدری رنجی دارد سلامت روی را اختیار نموده ترک
امر معروف نمائیم مگر نشنیده قصه بنی اسرائیل را که شکار ماهی میکردند و حق تعالی آنها را نهی نموده از
آن و آنها سه طایفه بودند طایفه شکار میکردند و طایفه آنها را منع میکردند و طایفه آنها را
که امر معروف میکردند منع میکردند میگفتند که چه کار دارید خود شانرا بیندازید تا آنکه غضب الهی نازل
شد آنها که شکار میکردند بشکل میمون مسخ شدند و آنها که منع میکردند بشکل مور مسخ گردیدند

و درزیر

در زیر پاهای مردم و آنها اینکه امر معروف میکردند نجات یافتند پس باید که بقدر قوه و امکان شرایط ترک
امر معروف نکنند اگرچه در امت محمد ص مسخ نشدند ظاهر نیست اما در باطن و در نزد جناب اقدس الهی مسخ کردیده
خواهیم بود در مجلس سیم می فرماید معنای امر معروف و نهی از منکر آن است که هر گاه ببینیم شخصی را که داخل
معصیتی شده است یعنی حلالی را بعمل آورده یا واجبی را از واجبات ترک نماید و در صدد آن است که
همیشه آن را بعمل آورد آن کسی را نهی از منکر میکنیم که معصیت را یا ترک واجب را بعمل آورده و هرگاه کسی
را به امر واجبی یا مستحبی دلالت می نمائیم آن امر معروف است بدانکه امر معروف در امر واجب و نهی از منکر
در امر واجب نیز واجب است و امر معروف نکردن در واجب و نهی از منکر نکردن در امر واجب حرام و فسق است
و تارک آن فاسق و مستحق عذاب الهی و مسخ شده در باطن است و امر معروف در مستحب مستحب و نهی از ترک
آن مستحب نیز مستحب است و نهی کردن از مکروه مستحب مکروه است و نهی نکردن از مکروه مکروه است و هرگاه
کسی خود را باین صفت متصف گرداند حالا مخلصاً لله خدا او را میخواند مؤمن و متدین و ناجی و مثاب
و ماجور است و هرگاه العیاذ بالله از برای بعضی اغراض فاسده مثل طمع احترام دوستی و یاری و یا عزت
دنیای دنیه یا استمالت کلی بلکه میانه روی اختیار نموده ترک این فریضه الهی را نماید مثل کسی است
که عنان با عدواً می باید کنی آن کسی فاسق و فاجر و ظالم است خود را مستحق سوختن در آتش جهنم گردانیده است
از جهت سبک شمردن فریضه الهی را محض اعتنا نکردن بر او در مجلس چهارم میفرماید شرایط آن
پنج است هرگاه این شرایط جمع شده واجب است امر معروف و نهی از منکر و الا تکلیف ساقط است اول
شرط اول در کیفیت آن است اول باید که قلباً از فعل او اعراض نماید و او را فعل قبیح شمارد و دعا کند
که خدا او را بهدایت نماید که سخن حق در او تاثیر کند و چون دید که منزجر نشد او را به اغراض فاسده قربة الی الله
و بر او سلام نکند و بطریق متعارف و دلجوئی و مهربانی اظهار دوستی با او نماید و او را از عذاب الهی جواب
بترساند و نقلی از بیوفائی دنیا و بقای آخرت و ثواب عمل با مناهی الهی با او بشمارد و باین طریق او را

امر معروف و نهی از منکر باید در او تاثیر کند همچنانکه حق تعالی بحضرت موسی ع و هارون در دعوت فرعون ملعون
میفرمود که فقولا له قولا لینا یعنی با او بنرمی گفتگو نمایید سخن شیرین [illegible] ملاطفت با مدارا ان مومنین بمقتضای آیه
ان مالها لکم و انفقها کلها خلق عطا نمائی و عیال و دولت کسی نمیتواند که همه خلق را راضی نماید و میتوان بخوشخوئی
میتوان که همه خلق را دوست خود گردانید و اگر خواسته باشد در اول بدرشتی و تندی و غلظت
با او معامله کند مصر در معصیت مصمم گردانند و وضع با او مدارا کنند که هتک حرمت او نشود چرا که مومن
در نزد خدا عزیز است هرگاه چنین کند سرکار خوب بعمل آورده همچنانکه مذکور شد یکی آنکه او را اسامی نموده
است و بار تکلیف را از دوش خود دور داشته است دوم آنکه برادر مومن خود را از ضلالت بیرون
آورده است سیم آنکه خود را آتش او نجات داده است و اگر به اینها نشود و ممکن باشد ناخوشی
با او نماید و اگر نشود ترک دوستی و تعارف و غیره از او نماید و اگر نشود و قدرت بر زدن و اکرام
و تعظیم او نکردن داشته باشد بزند و اکرام او ننماید و اگر نشود با خدا واگذارد و نفرین کند اگر قابلیت
ندارد و دعا کند اگر قابلیت دارد بفعل او راضی نباشد و قلباً و لساناً انفعال او بدل دارد و اگر تجاهر بفسق
کرده غیبت او نیز حلال میشود و اگر حاکم شرع مبسوط الید باشد و معصیت آن کس مثل ترک صلوة باشد تا
سه دفعه او را تنبیه و نصیحت کند و در مرتبه چهارم مثل ساک کردن او را بزند و اگر از جمله این کس کسی
امر معروف سیم بکند و آن را ترک کند و قلباً بفعل او راضی باشد مثل لشکر عمر بن سعد است در جنگ
امام حسین و در مجلس یزید پلید فرمایند شرط دوم که مظنه احتمال ضرر در آن نباشد و الاحوط آنست
و ضرر بر چهار قسم است اول ضرر معلوم است مثل اینکه میزنند یا میکشند و ظن به ضرر مثل یقین است
ظن موهوم اعتبار ندارد و در شک و متساوی الطرفین باز احوط است که امر معروف بکند این ضرر جانی است
دوم ضرر عرضی است که بی‌آبرو و دختر و مادر و خواهر را اشک که آن را فحش میدهند سیم ضرر هتک آبروی
این کس است بفحش شنیدن یا غیره چهارم ضرر مالی است که متحمل آن نتوان شد و اگر ضرر دو

قسم است

قسم است یکی ضرر مالی کلی است مثل قطع شدن مال و جان و مرض در این صورت امر معروف حرام است
و اما ضرر جلب نفعی مثل اینکه میترسد که اگر بگوید بفلان شخص که نماز بکن یا روزه بگیر یا غیبت مکن
مکن یا ظلم بد مکن بخواهد دیگر نفعی بمن نمیرسد و نیکی و احسان نیست بمن نمیکند این ضرر اعتبار
ندارد و امر معروف و نهی از منکر لازم است شرط سیم آنست که علم بتاثیر آن داشته باشد یعنی بداند
که فایده میکند و مظنه بتاثیر نیز کافی است و اگر یقین کند که تاثیر نمیکند ساقط است و اگر مظنه داشته باشد یا
شک داشته باشد که تاثیر نمیکند ضرر یا عدم داشته باشد احوط امر معروف است شرط چهارم
آنست که این کس مصر بر معصیت باشد واجب است امر معروف و اگر یقین داند که دست از
معصیت کشیده باشد تکلیف ساقط است و اگر شک یا مظنه داشته باشد و یقین داند که دست کشیده است
از معصیت یا نکشیده است امر معروف کند و اگر توبه کرده تکلیف ساقط است شرط پنجم آنست که بداند
اینکه ترک معروف میکند و مرتکب حرام میشود یا ترک واجب میکند و در آن حال امر معروف و نهی از منکر نماید
و اگر نداند که ترک واجب کرده است لازم نیست امر معروف و اگر مشتبه باشد و نداند که این کار آن
میشود حرام یا حلال است این بر دو نوع است یکی آنست که مثلا در مسئله ای کند و حلیت و حرمت آن را
نمیداند احتیاط این است که تفحص مسئله نماید و بعد از آن امر معروف نماید و دیگری در موضوع است
و نمیداند که آن کار یکه میکند آن شخص حلال است یا حرام مثل اینکه که وضوء با آب صحیح است اما نمیداند میداند
که آب مطلق یا مضاف یا نه احتیاط این است که آن را مستحق بوده امر معروف نماید اگر ضرر نباشد
و باید دانست که چیزی چند هست که همیشه طاعات است هرگز معصیت نمیشود مثل اصول الدین و اخلاق
حسنه و نیکی و احسان و صله ارحام و مثل اینها و چیزی چند هست که همیشه معصیت است و حرام است
هرگز حلال نمیشود مثل کفر و ظلم کردن و تکبر و دروغ و چیزی چند هست که همیشه حلال است و گاهی حرام
میشود مثل نماز و روزه که از برای زن حایض و نفساء یا روزه از برای مسافر و سفر مباح یا ضرر داشته باشد

دورو بر بعضی و غیره و چیزی چند که همیشه حرام است و بعضی اوقات حلال میشود مثل سر بخرانیدن بعضی
با امر حکیم و فرموده مجتهدی اگر تجویز نماید و سنو موقوف و بزیارت آمدن زن بجهت اذن شوهر و بعضی
از امور شرعی در جهتی مثل ... مثل در مسائل فقهیه مانند نماز جمعه و غیره پس باید که
اینها را مطلع شد تا اینکه در وقت امر معروف و نهی از منکر او بر او مشتبه نشود و از دوری به سبب ورود عمل
و آیا شرط است در امر معروف و نهی از منکر که این کس خود نیز هم معصیت نکند یا خیر بلی در نزد حقیر
و جمعی از علما که شرط نیست هر چیز که این کس خود نیز معصیت کار باشد امر معروف کردن دیگران
واجبست بر او و بر دیگری نیز واجب است امر معروف کردن بر او و بدانکه تا وقتی که افعال و اعمال
مؤمنین احتمال صحت داشته باشد حمل بر صحت میکنیم چنانچه در حدیث وارد شده است که از برای
افعال مؤمن هفتاد محمل بجهید بلکه در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر وارد شده است
که از برای افعال مؤمن هفتصد محمل قرار بدهید و تا وقتی که احتمال بوده باشد باید محمل قرار داده شود
مگر اینکه به آن دین و مذهب در میان باشد و مظنه بی دینی در او بوده شود مثل اهل تصوف و فلاسفه
و غیره از آنها اگر باطن دوری نماید تا اینکه یقین شود و بعد از اینکه یقین شد باید در پیش
آن شخص دوری کند و سبب اینست که عالم را خراب می کند و کرده است یکی غیبت که باعث حقوق الناس
می شود و دین را خراب میکند و غیبت جمیع مؤمنین جایز نیست اگرچه شارب الخمر و تارک الصلوة باشند
و این کس چشم دیده باشد که نمی تواند بود که او را بیاره کند و ستر او را فاش نماید هم چنانکه حق تعالی
در حدیث قدسی میفرماید وَمَنْ تَعَرَّضَ لِهَتْكِ سِتْرِ مُسْلِمٍ هَتَكَ سِتْرَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً یعنی
کسیکه متعرض شود بدریدن پرده مسلم میدرم پرده او را هفتاد مرتبه پس باید حرمت مؤمن را دانست چون
در نزد خدا عزیز است و دویم نمامی و سخن چینی که عالم را خراب می کند و دیگر مظنه بد بردن به
برادر مؤمن که ایمان را آب می کند هم چنانکه در حدیث وارد شده است که مظنه بد با ایمان

فی کلوز

کملی حفظ

الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور هدایة الابد الاکمل و شرفنا بشرافت فؤاد التوحید الشرمد و کرمتنا بکرامات نور الاحد

میکند از دهم چنانکه آب نمک را ... و اسلام شعبه دویم در اخلاق و آفت الحمد لله الذی ارشدنا
الی الدین القویم و هدانا الی الصراط المستقیم والصلوة علی من کانت اخلاقه کلها باهرة علی نبوته و صفاته و
افعاله براهین قاطعة علی رسالته المنعوت فی الکتاب الکریم وانک لعلی خلق عظیم و اهل بیته الذین اتموا
مکارم الاخلاق و ترجمت ولا ینقضی ... علی اهل الآفاق با وجود اینکه بسبب آخر الزمان دهر صفات حسنه
از ایشان بوده اند و از همه عالم در جمیع صفات حسنه برتر و بهتر بوده اند خدا وند عالم جل جلاله از جمیع صفات
و کمالات آن جناب تعریف و وصف اخلاق آن بزرگوار نموده اند و فرموده اند وانک لعلی خلق عظیم تا بر تو معلوم
گردد که اخلاق چه قدر بزرگ و در کار است و بسیار که با ادب است و اهل ان ناجی و
رستگار است در مجلس هفتم میفرمایند بدانکه علم اخلاق که عبارت است از تحصیل
صفات حمیده و اخلاق پسندیده و استخلاص از صفات مهلکه ردیه و اخلاق
ذمیمه مانند ریا و عجب و تکبر و حقد و حسد و غنا و غیبت و نمامی و ظلم و گناهان کبیره
واجبست و خلاصی از آنها سبب تحصیل علم حاصل میگردد و حضرت رسول الله
ص فرمودند طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ و اخلاق حسنه نزد حق تعالی
بهتر است از اعمال حسنه بدلیل آیه مبارکه وَاِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ
و حال آنکه از مجموع حسنات و اخلاق آن جناب بخلق عالم بر تو معلوم شد داشتن خلق آن جناب
عظیم شمرد و اخلاق بد بدتر است از اعمال بد و عبادة کمی از صاحب خلق نیک نزد حق
تعالی پسندیده تر است از عبادة بسیار از صاحب خلق بد چنانکه بسیار و ترغیبات بیشمار
در شرع مبین بر تحصیل مکارم اخلاق و تبری از رذایل اخلاق وارد شده است چنانچه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر
از حسن خلق و بدتر از خلق بد نمیباشد زیرا اگر آدم بد خلق اگر از یک گناه توبه کند دفعه دیگر

نکناهی بد از کرفتار میشود و فرمودند که مومن هموار و نرم و ملایم و با سماحت و حسن خلق
نیکو میباشد و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل
از جانب پروردگار عالمیان نزد من آمد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله بر تو باد بحسن
خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش
نیکوتر و با اهلش بخیر سلوک نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
شما نمیتوانید که همه مردم را باموال فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات
نمودن و در حدیث دیگر فرمود که خلق خود را نیکو کن تا حق تعالی حسابت را آسان کند و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که از مؤمنان کسی ایمانش کاملتر است که خلق
او نیکوتر است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هیچ عملی نزد حق تعالی محبوبتر نیست
از آنکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر که خلق نیکو میرساند آدمی را
بمرتبه کسیکه روزها روزه دارد و شبها عبادت نماید و در حدیث دیگر فرمود که
خلق نیکو گناهان را میگدازد و فرمود که نیکوئی کردن و خلق نیک با مردم معاشرت کردن
خانها معمور و آبادان میکند و عمرها را دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی
بنده را بحسن خلق ثواب مجاهدان فی سبیل الله کرامت میکند و بسند معتبر از علامه ابن
کامل منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند که چون با مردم مخالطه
نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد
احسانت زیاده باشد بر او از احسان او بر تو بدرستیکه گاهست که بنده در عبادت تقصیری
دارد و خلق نیکو دارد خدا او را بسبب خلق نیکو میبرد بدرجه صائمی میرساند که روزها
روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و از آن حضرت مرویست که فرمود بد خلقی عمل را فاسد

میکنند اما از

میکند اما تا و اعمال خیر را و خود را پیوسته در عذاب میدارد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمائید با آن بسخاوت و حسن
خلق و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که چه چیز است اندازه خلق نیکو فرمودند
آنست که پهلوی خود را نرم کنی و چون به برادر مومن خود برسی بخوش روئی و خوشحالی با
ایشان ملاقات نمائی و فرموده اند که دو چیز است که با اسلام جمع نمیشود بخل و دیگری
خلق بد بنابراین احادیث معلوم شد که خلق نیک بهترین صفات حسنات است و خلق بد
بدترین صفات سیئات است و باید که هر کس در صدد تحصیل آن باید چرا که اصول و فروع
بدون اخلاق مثل آینه است که زنگ داشته باشد که انسان روی خود را در آن نبیند مثل
الماسیست که از چرک سیاه شده باشد و از برای هر چیزی صیقلی و زینتی میباشد و صیقل
و زینت اصول و فروع اخلاق است و جواهری اگر از معدن بیرون آورند مثل یاقوت و
فیروزج و در مثلا از تراش و صیقل دادن مثل کلوخی میباشد بعد از آنکه او را تراشیده اند
و صیقل زده اند گوهر گران بها میگردد و قیمت بسیار بهم میرساند هم چنین اعمال حسنه
از اصول و فروع بدون اخلاق بی نور و جلاست و نور و جلا و بهای آن در حسن اخلاق است
هر کس که اصول و فروع و اخلاق او تمام و کامل باشد دین او تمام و کاملست آنکس
ناجی در بهشت خواهد بود یقینا و هر کس که اصول و اخلاق او صحیح باشد باز ناجی است
یعنی مخلد در نار نخواهد بود و اگر اصول و فروع او صحیح باشد و اخلاق او ضایع باشد
ایمان او کامل نیست چرا که مرتکب معاصی بسیار میگردد و هر گاه کسی فروع و اخلاق
صحیح باشد و اصول دین او ضایع باشد مخلد در نار خواهد بود اما معنای خلق نیک و بد
در مجلس هشتم میفرماید که خلق عبارتست از حالت راسخه در نفس انسان که صادر میشود
بسبب آن افعال از آن در نهایت سهولت و آسانی بدون احتیاج بفکر و تاملی پس آن حالت
منکوره که از آن صادر میشود صفت حسنه و افعال پسندیده و محموده است بحسب عقل و شرع آن حالت را

خلق حسن مینامند مثل تواضع و شکستگی و شکر و صبر و رضا و تسلیم و کرم و سخاوت و شجاعت و مواسات
کردن در اموال و بشاشی رو داشتن و وفا و خوش خلقی و عبادات و زیارات و دوستی و محبت
و فرمان برداری خداوند عالم و بندگان شایسته او از انبیا و اوصیاء و صلحاء و علما و مؤمنین
و امر بمعروف و نهی از منکر و خیرات و تصدقات و صدقات و احسان و دلجوئی کردن اقربا و خویش
و عزیز داشتن و تعظیم نمودن هر یک از اشخاص مذکوره و یاری کردن اعضا و اعمال و جان
و لسان و دست و غیره و مقدور و انچه که از برای نفس خود میخواهی از برای برادران مؤمن
خود روا داشته باشی و انچه از برای خود نمیخواهی و کراهیت از ان داری از برای برادران مؤمن
خود نیز نخواهی و این کمترین حقوق برادران مؤمنست بر تو و اگر افعال قبیحه و ذمیمه از ان صادر
شود از اخلاق سیئه مینامند مثل کبر و حسد و بخل و حقد و نفاق و غیبت و دروغ و
شرک و مظنه بد بر خدا و خلق و معاصی هر چه که باشد از صغیره و کبیره و غنا و قمار و هجو (?)
خلق و زنا و لواطه و ربا و ظلم بر هر کسیکه باشد و دزدی و حق الله و حق الناس و فحش دادن
و درو ترش کردن و محل اعتنا نگذاشتن بر مؤمنین و حقیر و تحقیر کردن حقوق مردم
بدون عذر و شرطست در انها برسوخ و ثبات یعنی انکه اگر از کسی صادر شود بذل
مال یا عبادات یا سایر عبادات حسنه بر سبیل ندرت و اتفاق انکس را سخی یا عابد
نمیگویند تا انکه افعالش در ان رسوخ و ثبات نداشته باشد و شرط شده در ان سهولت
و اسانی یعنی انکه اگر بر کسی شاق باشد بذل مال یا عبادت کردن و جبرش نمایند بر بذل
مال یا عبادت انکس را نیز غنی (?) نمینامند و اگر این صفات در او جبلی نباشد کسب نماید از اهل ان
بخود داخل (?) و مجبرا بر ان سازد باز خوب و ممدوح است و همچنین است صفات قبیحه و ذمیمه در
رسوخ و جبر از دیگران یا اضدادش مثلا انکه هر گاه که خلقی از کسی صادر شود در نهایت
سهولت و اسانی و رسوخ در ان کرده باشد از اهل خلق گویند و اگر کسی او را دلیر (?) و ادارد
بر معصیت و کج خلقی یا انکه خودش از برای مصلحتی مرتکب ان گردد و انکس را فاسق و کج خلق

نمیگو (?)

مینامند پس لابد است که خلق حسن از چهار قوه اول قوه علم دوم قوه غضب سیم قوت
شهوت چهارم قوت عدل ما بین قوای ثلاثه اما قوت علم حسنش و صلاحش در انست
که انسان میشود باو ادراک و فرق نمودن ما بین نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوت
از برای او حاصل شود برای او ثمره حکمت که سرامد اخلاق حسنه باشد و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا و اما قوت غضب و شهوت پس حسن و قبح ایشان در انست که ایشان
را راه دهند و جلو بکشند بمقتضای حکمت و دین و غضب و شهوت نمایند در جای که محقق
است عقلا و مطلوبست شرعا و نگاه دارند از ضدان و اما قوت عدل پس ان عبارتست
از ضبط نمودن قوت غضب و شهوت در زیر اشاره عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح است
و قوت ان که ظاهر است بمنزله نود بر است که انفاذ و امضا میکند امر او را و در غضب و
شهوت نفوذ امر میشود و غضب مانند سگ شکاریست که محتاج است بسوی تادیب
و تعلیم که هر وقتی که اشاره برفتن مینمایند میرود و هر وقتیکه اشاره بباز گشتن مینمایند
باز میماند و شهوت مانند اسبیست چموش که سواران میشوند از برای صید که گاهی
مطیع و منقاد از برای راکبش میشود و گاهی نه پس هر کسیکه در این صفات ثابت
شود با اعتدال او متصف بحسن خلق مینامند مطلقا و هر کسی که بعضی دون بعضی در ان
باشد او متصف بحسن خلق بالنسبه باین صفات مینامند نه مطلقا مثل انکه میگویند حسن
خلق در شجاعت دارد یا در کرم و مانند ان پس خلق عبارتست از ان حد معتدل که
واقع است ما بین دو جنب افراط و تفریط مثلا قوت غضب که اعتدال او شجاعت میگویند و
اگر میل بطرف ضعف کند او را جبن نامند و اعتدال قوت شهوت که تعبیر از ان بعفت
مینامند اگر میل کند بطرف زیادتی او را شره گویند و اگر میل کند بطرف نقصان او را
خمود مینامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و ممدوح از ان حد وسط است و باید
دانست که اصل غضب و شهوت مذموم نیست که انسان بالمره هر دو را از خود ازاله نماید
بلکه بهر کس لازمست که بغض فی الله و حب فی الله داشته باشد و انچه مذموم است طرف

شیء وسط

افراط و تفریط آنهاست باید که قوّه اعتدال آنها را پیدا کرده و مطیع و منقاد شرع و عقل کردانیم
والا اگر شهوت طعام بالکلیه برطرف شود انسان هلاک میکردد و اگر شهوت جماع بالمرّه
برطرف شود نسل منقطع میکردد و اگر غضب بالکلیه منعدم میشد ممکن نیست انسان دفع
مهالک و مضار از خود نماید و هلاک میشد و ممکن نیست که جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر نماید
و جناب اقدس الهی مدح فرموده اند کروهی را که الکاظمین الغیظ یعنی کتمان مینمایند غیظ و غضب
خودشان را و نفرموده اند الفاقدین الغیظ و انبیاء و اوصیاء و اولیاء غضب میفرموده اند و متغیر
میشده اند از برای خدا اما از جاده شرع بیرون نمیامدند در مجلس تشهیر میفرماید بدانکه
قوّه غضب و شهوت و اعتدال ایشان کاهست که فطری میشود بحیثی که انسان کامل العقل
و حسن الخلق بحسب فطرت و خلقت میباشد بدون مجاهدات و مشقت مانند انبیا و ائمه و مؤمنین
و کاهی کسبی میشود که حاصل نمیشود مگر بریاضت و مجاهدت همچنانکه مذکور شد مردم آن را
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود خُلق عطیه ایست از جانب حق تعالی
که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمیست و بعضی است که از کسی
بنیت و عزم خود آن را میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که
صاحب سجیه را چنین خلق کرده است و غیر از آن نمیتواند شد و صاحب نیت و عزم ثوابش
بیشتر است و بدانکه معالجه خلق بد چنانچه در این حدیث شریف اشاره بان شد آنست
که مواظبت نماید بر افعالیکه باعث بر حسن خلق میشود هرگاه کسی بخیل و لئیم باشد و بخواهد
خلق جود و کرم از برای خود تحصیل نماید علاج آن اینست که مواظبت و مداومت نماید به تکلف
و مشقت بر افعال کریم و جواد مانند بذل نمودن و مال دادن بسائل مرة بعد اخری
و کرّة بعد اولی تا آنکه عادت او کردد و بر او آسان شود و هرکس بر او تکبر غالب شود
خواهد که صفت تواضع تحصیل نماید علاجش آنست که مداومت نماید بر افعال متواضعین
مرة بعد اخری کرّة بعد اولی بطریق مشقت و مجادله و مجاهده با نفس تا آنکه بر او آسان
کردد و عادی شود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین طریق حاصل میشود تا آنکه [illegible]

[illegible]

میرسد که مجمع للتمادات در عبادت میابد چنانچه سید انبیا صلی الله علیه و آله فرموده اند
که جُعِلَت قرّة عینی فی الصلوة و هرگاه افعال حمیده و اوصاف پسندیده که از آن صادر
میشود و بر او شاق باشد و لذت از آن نبرد بحد کمال نرسیده است و نقصی دارد و
هرگاه از عبادات لذت یافت و از روی شوق و اخلاص بعمل آورد بمرتبه کمال رسیده است
و هم چنانچه صاحب خلق بد بسبب ریاضت و مجادلات تحصیل خلق حسن مینماید و همچنین
صاحب حسن خلق اگر مداومت نماید بر افعال سیّئه و اخلاق ذمیمه صاحب خلق بد میکردد
و هر یک از اعضا و جوارح شهوتی دارد باید که ملاحظه آن شود تا انسان از هلاک نجات یابد
و هر یک از آنها صلاحیت اعمال حسنه و سیئه دارد لیکن لابد است از برای انسان از ملاحظه
قلب و اعضا و جوارح و اعظم مهلکات انسانی شهوت است و آن باعث شد بر اخراج آدم
و حوا از بهشت و شکم منبع شهوات و منبت آفاتست بعلت آنکه از آن متولد میشود
شهوت فرج و رغبت بمال و جاه و از آنها حاصل میشود حسد و ریا و کبر و حقد و عداوت
و بغض و منکر و فحشاء و این همه آفات از اعمال شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود داشته
باشد بآن آفات مبتلا نمیشود چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که ابن آدم پر نکرده
وعائی بدتر از شکم خود بس است او را چند لقمه که قوت لایموت او باشد و اگر لابد باشد
باید ثلث شکم خود را از برای طعام نگاه دارد و ثلث دیگر را برای شراب و ثلث دیگر را از
برای نفس کشیدن و آنچه زیاده بر این باشد اسراف است بدانکه جناب اقدس احدیت جل
جلاله قلب را در مملکت بدن پادشاه قرار داد و عقل را مرتبه وزارت عطا فرمود و اعضا و
جوارح را خدام و رعیت آن کردانید و باید که انسان اوّل پادشاه را [illegible] و وزیر را [illegible]
و اخلاق حسنه دلالت کند و ایشان وادارد تا آنکه را مسخّر آن کردد و بعد از آنکه پادشاه رعیت
را بافعال جمیله رساند رعایا پیروی متابعت مینمایند الناس علی دین ملوکهم و اگر پادشاه رذل
و اوباش و بی رتبه بود و راغب بر افعال سیئه بود رعایا پیروی متابعت میکردند و امتلاء که باعث
تسلط اعضا و جوارح و حواس که ضد ایشانند (؟) بر قلب که رئیس باشد میکردد و رئیس را ضعیف

نموده رعیت را بوان مسلط نماید و رعیت که تسلط بر پادشاه یافت او را ضعیف و خوار و
ضعیف میکرداند و دیگر عملکارند که بقوت خود اساس سلطنت را متوجه شود اینست که
مُلک بدن ویران میکردد و همچنانچه در مجلس الانبیاء فرموده اند که عزیز اید دلها را بکثرت طعام
و شراب بعلت آنکه دل بمنزله زراعتست و از کثرت آب میمیرد و در حدیث دیگر فرمودند کسیکه
کرسنه کمتر و تفکرش بیشتر باشد قرب و منزلت او نزد جناب اقدس الهی بیشتر است و کسیکه
اکل و شرب و خوابش بیشتر است نزد جناب اقدس الهی مبغوض تر است و حضرت لقمان در
وصایای خود بفرزند خود فرموده اند که ای فرزند هر گاه معده از اکل پر شد قوۀ تفکر میخوابد
و حکمت خاموش میکردد و اعضا و جوارح از عبادت سست میشود و تقلیل اکل فواید بسیار
دارد از انجمله باعث میشود بر صفای قلب و رقت ان و لذت بردن از طاعات و عبادات
و شکستن صولت فرج و متذکر نمودن کرسنگی قیامت و باعث دفع کثرت خواب که باعث
بر کلال و ملال طبیعت و موجب تضییع عمر و فوات طاعات و تهجد در شب که موجب امراض
بدن و موات قلب و روح است و باید که از هیچ طرف افراط و تفریط نباشد این قدر کرسنه
نماند که ضعف بر او غالب بر او غالب شود و از بندگی خدا باز ماند و این قدر هم نخورد که
امتلا حاصل شود وقتیکه اشتهای غالب بهم رساند این وقت بخورد که سنکینی طعام را در
شکم نیابد و باین معنی اشاره شده است در آیه شریفه کلوا واشربوا ولا تسرفوا و در مجلس جزو ٣
دوم میفرماید بدانکه بعد از شهوة بطن شهوت فرج است این شهوة در انسان آفریده
شده است از برای فواید چند مانند بقای نسل و دوام وجود و آنکه متلذذ شود
از این لذت فانی بلذت اخروی باقی اما آفات بسیار دارد اگر ضبط ننماید و بحد اعتدال
و وسط نساند و از دو طرف افراط و تفریط مستخلص ننماید ضایع و هلاک میشود طرف
افراط آنست که شهوة مستولی بر عقل شود و مرتکب فسق و فجور و افعال بهایم کردد و حد
ترویج حلال آنست باز دوزه داشتن و در حدیث معتبر وارد شده است که هر کس تزویج کند
نصف دین خود را حفظ نموده است پس نصف دیگر را محافظت نماید و شاید که اعظم مهلکات

دین شهوت

دین شهوت بطن و فرج باشد و طرف تفریط آنست که ترک نکاح نماید که باعث دفع توالد
و تناسل شود بدانکه غذا را اثر در اعمال و قرب و بعد بجناب حق تعالی هست زیرا که قوتهای بدن
آدمی از روح حیوانیست و روح حیوانی از بخار است که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد
پس چون غذای حلال بود قوت ان باعضا و جوارح در آمد هر یک را بکاری که پسندیده است
وا میدارد و هرگاه ان قوة صرف عبادت میکردد و لقمه حرام که در بدن در اید و قوة ان باعضا
و جوارح سرایت کند معلومست که ان بخاری که از حرام بهم رسیده است حرام زاده است لهذا از
حرام زاده خیر بر نمی آید چون سرایت بچشم میکند چشم را بمعاصی وا میدارد و هزار
فساد میکند و اگر سرایت بدهن میکند کرد بغیبت کردن و فحش دادن و غیر ان از معاصی
وا میدارد و اگر سرایت بگوش میکند کرد انرا بغیبت و غنا شنیدن و معاصی چند وا میدارد
و همچنین سایر اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود ببدل فرد حرام زاده است و مایل بسیئهها میشود
و در حدیثی وارد شده است کسیکه را غیبت بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید باین
معنی لا باشد و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میکردد
و دل را منور میکرداند و حضرت رسول ص فرموده اند که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل جهنم
میشوند دو چیز است شهوت شکم و فرج و بدانید که زنا بر اعضا و جوارح منقسم میکردد و هر یک
از انها زنائی دارد و زنای فرج معلومست و زنای چشم نگاه کردن بر پسران و زنان غیر محرم
بشهوت و زنای گوش شنیدن غیبت و غنا است و زنای دست دزدی کردن و ظلم نمودن
بسبب کتک زدن و دست بازی کردن با نامحرمست و زنای زبان فحش دادن و غیبت کردن
و غنا کردن است و همچنین سایر اعضا و زنای قلب فکرهای باطل کردنست همچنانکه از حضرت
امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده اند که هیچکس نیست مگر آنکه بهره
اعضا زنا مینماید و زنای چشم نظر کردنست و زنای دهن بوسیدنست و زنای دست لمس
کردنست خواه فرج تصدیق اعضا بکند و خواه تکذیب بکند یعنی زنا به فرج محقق شود یا نشود
و حضرت صادق علیه السلام فرموده اند که بدترین مردم در عذاب روز قیامت مردیست

که نطفه خود را در رحم قرار دهد که بر او حرام باشد و ایضا فرموده اند که از برای زنا کار شش
خصلت است سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است نور روی و بها
میبرد و فقر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و آنچه در آخرت است موجب غضب پروردگار
و دشواری حساب و خلود در جهنم است و از حضرت رسول صلعم منقول است که هر که پسری را
بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و در حدیث دیگر فرمود
که نظر کردن تیریست از تیرهای زهرآلود شیطان و هر که ترک کند نظر کردن حرام را از
برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی ایمانی با او کرامت فرماید که طعم و لذت آنرا بیابد و از برای
فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست در مجلس با زنان هم صحبت نباید بدانکه بعد
بعد از شهوت بطن و فرج شهوت زبانست و آفات آن و باید دانست که زبان از جمله نعمتهای
الهی است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود بزبان و هم چنین ذکر دعا
و قرآن و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و اجتهاد و بسیاری از منافع دنیا و آخرت اما
آفات بسیار دارد و نباید از آفات آن غافل شد زیرا که زبان جرمیست صغیر و جرمش
کبیر است و معلوم نمیشود ایمان و کفر مگر بشهادت زبان و دخل و تصرف مینماید در هر موجود
و معدوم و خالق و مخلوق و معلوم و مظنون و موهوم و متیقن هر شیء از اشیا را
اثبات و نفی نماید خواه حق باشد یا باطل و این خاصیت در سایر اعضا و جوارح یافت نمیشود زیرا
که چشم بغیر از الوان و صور و گوش بغیر از اصوات و دست بغیر از اجسام در چیزی دیگر
دخل و تصرف نمیتواند نمود و بر زبان همه چیز آسانست و میدان آن وسیع است پس باید
نهایت سعی و احتیاط از آن کرد بسا باشد که کلمه ای از او صادر شود و موجب کفر گردد و باین
سبب از شارع تاکید بسیار و بی شمار بر احتیاط زبان وارد شده است که گاه هست
که بر آن مفاسد دنیا و عقبی مترتب میشود و گاه هست که در مجلس حرف بدی بگوید که باعث
بر قتل نفس چندین هزار کس گردد یا آنکه فتوای ناحق بدهد که باعث استحلال فروج محرمه و قتل
نفوس محترمه و اکل اموال بباطل میشود و هم چنین ممکنست که کلمه چند بگوید که باعث خلاصی چندین

النظر سهم مسموم من سهام الشیطان

هزار کس از کشتن شود

هزار کس از کشتن بشود و چون مفاسد سخن گفتن بسیار است لهذا در شرع شریف تحریص و تاکید
بر خاموشی وارد شده است اگر سخن گفتن او عبث باشد و اگر از خودش خاطر جمع است
و سخن او از قبیل موعظه و واجبات و مستحبات است سخن گفتن آن کس ممدوح است که
سخن گفتن بهتر از خاموشیست چرا که عبادت خدا و تحصیل معرفت و خلاصی از جهنم بسبب
سخن گفتن میباشد و در ترک سخن گفتن لغو و بی فایده اخبار بسیار وارد شده است چنانچه
حضرت صادق ع فرموده اند که لقمان بفرزند ارجمند خود وصیت نمود که ای فرزند اگر گمان کنی
که سخن گفتن از نقره است پس بدانکه ساکت بودن از طلا است و حضرت رسول صلعم فرمود
که نجات مسلمانان در نگاه داشتن زبان خود است و از حضرت امام محمد باقر مرویست
که ابوذر میگفت که ای طلب کننده علم زبان کلید خیر است و هم کلید شر پس بر زبان خود
مهر زن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت سید الساجدین فرموده اند که زبان فرزند آدم
هر صبح و هر شام مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حال صبح کردید در
جواب میگویند که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود گذاری و ببلا مبتلا نگردانی و او را قسم
بخدا میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلا مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو عقاب و ثواب
میشویم و در حدیث دیگر فرموده اند که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده است در نظر کردن
و ساکت شدن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد بیهوده است و هر خاموشی
که در آن تفکر نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا
حال کسیکه نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشی او تفکر در امور دین باشد که بکار او آید و
سخن او همه یاد خدا باشد و بگناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و آفات لسان
بسیار است مانند غیبت و بهتان و دروغ و خلف وعده و نمیمه و ریا و نفاق و فحش
و فضولی و خوض در باطل و تزکیه نمودن نفس و افشا نمودن اسرار مردم و مانند اینها اگر
باشد در مجلس در باید و هم سخن ما باید در مذمت غیبت بدانکه غیبت حرام است و از جمله گناهان
کبیره است و اکثر علمای امامیه قائل باین شده اند و حق تعالی در قران مجید میفرماید یا ایها الذین

مجلی

امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم یعنی ای گروه مومنان اجتناب
کنید و ترک کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه بعضی از ظنها گناه است و تجسس و تفحص
عیبهای مردم مکنید و غیبت منمائید ایا دوست میدارد احدی از شما اگر گوشت مرده
برادران مؤمن خود را بخورد پس تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت
دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در مرتبه آنست و بپرهیزید و
بترسید که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه است و بسیار مهربانست و در حدیث مصطفوی
است که ای ابوذر حذر کن از غیبت ان اشد است از زنا عرض کردم پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله چه علت از زنا بدتر است فرمود بسبب انکه زانی توبه
میکند و خدا از سر اجابت توبه او را قبول میکند و غیبت کننده را مرزیده نمیشود
تا انکسی که غیبت او را کرده است بر بخشد و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه
السلام وارد شده است که حضرت رسول فرمود که غیبت دین مرد مسلمان را ضایع
زودتر فاسد میکند از خوره که باندرون ادمی بهم رسد و در حدیث دیگر فرمود
که هرکه روایت کند بر مومن روایتی را که خواهد در ان نقل عیب او را ظاهر کند
و مروتش را در هم شکند و از دیدهای مردم او را بیندازد خدا او را از ولایت خود
بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند یعنی او را بشیطان وا میگذارد و یاری او را
نمیکند پس شیطان نیز او را قبول نکند و فرمود هر که تطول و احسان کند بر برادر
مؤمن خود در غیبتی که بشنود در مجلسی او را غیبت میکنند بانکه مانع شود و رد ان
غیبت نماید حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد
نکند و حال انکه قادر بر او باشد مثل گناه غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد برابر
مرویست که شخصی بخدمت سید الساجدین امد گفت که فلان شخص شما را نسبت
میدهد باینکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق هم نشینی آن شخص را رعایت

نکردی و از برادرت بما چیزی نقل کردی که ما علم انرا نداشتیم بدرستیکه مرگ همه خواهد یافت
و در روز بعث همه بیکجا خواهیم جمع شد و روز وعده گاه همه ما قیامت و خدا در میان همه حکم
خواهد کرد و زنهار که احتراز کن از غیبت که ان خورش سگان جهنم است بدانکه کسیکه
ذکر عیوب مردم را بسیار کند کلامش گواهی میدهد که در او عیب بسیار است اما
معنای غیبت انست که تنبیه کند در حال غیبت انسان معین را یا انکه در حکم معین باشد
بر امری که کراهت داشته باشد که ان امر را نسبت باو بدهند و ان امر در او باشد
و ان امر بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه ان تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره
و خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن بانسان معین اخراج غیر معین است
مثل انکه بگوید یکی از اهل ولایت و بلد چنین عیب دارد چه اگر داخل غیبت نیست مگر
مخفی بگوید که بقرائن حالیه یا مقالیه سامع بیابد که کیست و مراد از معین اینست
که بگوید یکی از زید و عمرو فلان عیب دارد که باعث احتمال میرود که چنین سخن عیب هر
شخص باشد زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص او است و اگر بشود
منادی میشود و قید انکه در او باشد از برای اخراج بهتان که ان نیز غیبت است و لکن
بدتر از غیبت است چنانچه از حضرت صادق پرسیدند از معنی غیبت فرمود که غیبت
انست که بر برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا انکه پیدا از او فاش
کنی که خدا بر او پوشیده باشد و قید کردن که ان امر بحسب عرف عیب باشد برای
انست که اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم مثل انکه بگوئیم که فلانکس عابد است یا کریم
است و او بدش اید غیبت نیست اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقش و خواه
در خُلقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش اگر چه بکنایه گوید که الحمد لله که ما محبت
و ریاست دنیا مبتلا نیستیم و غرض کنایه بان شخص باشد که او باین درد مبتلا است و هر گاه
عیب شخصی را بدیگری بشنید یا باشاره چشم یا ابرو یا بدست اظهار کند یا در راه رفتن
یا غیر ان از اشاره و حرکات و سکنات انهم غیبت است مجلس میرسد در میان بعضی از افاد

غیبت است که استثنا کرده‌اند اول که در تظلم مظلوم است از ظالم خود نزد شخص دیگری با آنکه
اظهار ظلم آن کند در نزد غیر یا مبدا آنکه دفع ظلم از او بکند در صورتی که آن شخص قادر بر دفع
ظلم باشد و غرض قایل و مستمع دفع ظلم باشد نه محض تشفی نفس و تسکین قلب و آنکه
معطل نماید و حبس کند متوقف را با وجود قدرت داشتن بر ادای آن نیز ظالم است
و اهمال او در ادا و وقت باطل غیبت و عقوبت او عفو کننده استثنا است دویم زجر
کردن عاصی است از معصیت مثل آنکه بعضی از بدی عاصی را در مجلس بگوید که شاید باین
سبب ترک معاصی نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر چنانچه در اول کتاب
مذکور شد سیم نصیحت کردن مستشار است یعنی اگر کسی از شخصی مشورت کند مثلا
که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض و مضاربه یا دختر خود را به پسر بدهم یا بدهم در
این صورت لازم است بر مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که اگر
بطریق اجمال بگوید که بده یا مده یا بکن یا مکن قبول مینماید باین اکتفا نماید و اگر داند که
اکتفا نمیکند مگر بتفصیل کردن نیک و بد او روا باشد بگوید که برادر مومن مستفید
شود چهارم بیان کردن بدعت در باب اهل بدعت که ضرر بدعت بدین مردم میرسانند و
مردم را فریب میدهند و گمراه میکنند واجب است که مردم را منع از متابعت
ایشان نماید چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود
بر بینید اهل ریب و بدعت را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را
دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان مذهب ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر
ضرور شود بهتان هم بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان
حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند حق تعالی از برای شما در سبب این رفع بدعت
حسنات بسیار بنویسد و ملائکه بلند گرداند درجات شما را در آخرت و احادیث در این باب بسیار است
و ضرر دیدن با ایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدع و مناصب باطله و مغایت فلاسفه نیست
و ایشان در این زمان اهل تصوف و تناسخ و فلاسفه میباشند زیرا که کفار بحجتی کفر ایشان ظاهر است

مردم از ایشان احتراز مینمایند و ارباب بدعت و صوفیه چون بلباس اهل اسلام اند و دعوای
علم و ورع و تواضع خود شان را ساخته‌اند و مردم را زود فریب میدهند ایشان را مخفی در لباس بر علما و حکم
ایشان لازم است که اظهار عداوت و بطلان مذهب ایشان نمایند و در خرابی بنیاد ایشان
که اغلب اینها اهل تصوف‌اند سعی نمایند که اهل جهالت متابعت ایشان نکرده نشوند پنجم غیبت
جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب میشوند و تظاهر بآنها مینمایند مثل ارباب مناصب
جور که صفت ایشان فسقست و علانیه میکنند و همه کس میدانند و اهتمام پنهان کردن
آنها ندارند بگویند غیبت نیست و اما عیب دیگری که مخفی باشد اگر بیان
کنند خالی از اشکالی نیست و اولی اجتناب است و بسند معتبر از حضرت صادق
مرویست که فاسقی متجاهر بفسق را که علانیه فسق کند او را حرمت نیست
و غیبت او حلالست و ظاهر چنین است هرگاه در شخص مطلع صاحب سخنی شده باشند
بدون آنکه ثالث مطلع شود ششم در بیان خطا و اجتهاد مجتهدین است که اگر مجتهدی
مجتهدی را که رای اختیار کرده خطا داند جایز است بیان خطای او را بکند و دلایل بر بطلان
رای او اقامه کند چنانچه علمای متقدمین و متاخرین بیان خطای علمای سابقین و معا
صرین مینمایند هفتم در بیان جرح رواة اخبار و احادیث است چنانچه علمای امامیه
در کتب رجال مذمت بعضی از راویان نموده‌اند برای حفظ سنت و شریعت و
تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین
امر جایز دانسته‌اند و اگر شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد
برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثلا فلان اعرج یا اعمی یا اعور و بعضی
مطلقا تجویز کرده‌اند در صورتی که غیر آن شخص مخصوص در ذکر آن وصف باشد اما احوط
ترک آنست مجلس چهارم در حکم شنیدن غیبت است مشهور میان علما آنست که
اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش آن نیز در گناه مثل غیبت کننده است
چنانچه از حضرت امیر المومنین منقول است که شنونده غیبت مثل یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی

از احادیث در دارای جمعی از علما آنست که تا ممکن باشد باید که آن غیبت کننده را بکند و منع
نماید و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خاموش نداشته
باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر منقولست که هرکه برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او نصرت و یاری او
نکند خدا او را در دنیا و آخرت یاری ننماید و هرکه او را یاری نکند و حال آنکه قدرت
و اعانت داشته باشد خدا او را پست کرده اند در دنیا و آخرت اما کفاره غیبت توبه
از آنست بآنکه شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا نیز معتبر است چونکه حق الناس است
باید که بعد نزد هر کس که هتک عرض او کرده است در نزد ایشان تا ممکن باشد او را
بنکوی جمیل یاد کند و آن معایب را از خاطر او بدر کند و در باب طلب ابرای ذمه او از
احادیث اختلاف دارد و علما جمع بابن نحو نموده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد
و ممکن باشد او را ابرای ذمه خواستن میباید طلبید و اگر نشنیده باشد از برای او استغفار
نماید چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که غیبت بدتر است از زنا پرسیدند چرا
فرموده اند که زناکار توبه میکند و توبه او قبول میشود و غیبت کننده توبه او قبول نیست
تا آنکه صاحب آن از او حلال کند و در حدیث دیگر فرمود که کفاره غیبت آنست که استغفار
کنی از آنکه کرده و در حدیث دیگر از حضرت صادق مرویست که از حضرت رسول پرسیدند
که کفاره غیبت چیست فرموده است که استغفار کنی از برای صاحب او و این اختلافات
احادیث علما بآن طریق جمع فرموده اند مطلب دوم در مذمت بهتانست و آن بدتر از آفات
لسانست چنانچه حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده اند که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را
ایمان در دلش میگدازد چنانچه نمک در آب میگدازد مقصد دوم در بیان علاج غیبت
و بهتانست بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان دو علاج است تفصیلی و اجمالی اما اجمالی
آنست که تأمل کند در وعید و عقابی که بر آن وارد شده است و بداند که غیبت کردن موجب
احباط عمل خودش میشود و باعث انتقال حسنات اوست بخصمش که غیبت او را کرده است و اینکه

مستحق جهنم میگردد و اما تفصیلی آنست که نظر کند بآن سببی که باعث او بر غیبت شده اگر
غضب است معالجه آن اینست که فروتنی و تواضع و خضوع خلق را سجیه خود قرار دهد
و دیگر آنکه خود را مستوجب غضب الهی کردانیده است و اگر موافقت اصحاب بوده است
خدا را خشم آورده است از برای رضای مخلوق و اگر از برای تنزیه نفس خودش میباشد فکر کند
که خود را موجب سخط خدا کردانیده و تنزیه نفس در نزد خالق اولی و الیق است و اگر
علت غیبت حسد است معالجه آن اینست که اگر فکر نماید معلومش میگردد که جمع نموده است
از برای خود عذاب دینی را و ضرر دنیوی را زیرا که حاسد معذب است در دنیا بهم و غصه و
هم و غم و خاسرست در آخرت بحبط کرده است حسنات خود را بدشمن داده و سیئات
او را متحمل شده و اگر مرادش استهزاء و ذلت است بداند که بسیار که خدا عزیز کرده
مخلوق او را نتوانند ذلیل کنند و اگر افتضاح او را در نظر داشته خود را مفتضح
کردانیده است در نزد خدا و انبیا و ملائکه و خلق و اگر غرضش ترحم بر اوست که عاره
فلان کس بفلان چیز مبتلا شده است ترحم بر نفس خودش اولی بود که در معرض هلاکت
اخروی در آورده و اگر از برای تعجب است که سبحان الله تعجب از فلان کس که مرتکب
چنین امری شده است و از خودش بایست بیشتر تعجب بکند که به بدتر از آن معصیت مبتلا
شده است و متحمل سیئات و معاصی آن شخص گردیده مطلب سیم بدانکه یکی از آفات لسان
کذبست و اعظم انواع بهتانست که تحقیق آن مذکور شد و دروغ از قبایح ذنوب و
فواحش عیوب و در احادیث وارد شده است که دروغگو ملعونست و بسند صحیح
از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش
مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر بود هزار هزار نوع از اعذاب معذب بود
صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق این عذاب شد فرمود که سخن چین
و دروغگو بود و در حدیث معتبر منقولست که اعظم گناهان نزد خدا [illegible]
دروغ است و باید دانست که راستگوئی اعظم صفات حمیده و اخلاق پسندیده است بلکه جامع

اکثر صفات حسنه را زیرا که صدق گفتار است که ما بنا و خلق در هیچ سخن دروغ نگوید و کردارش
موافق گفتارش باشد و از لوازم صدق ترک نکردن طاعات و مستحبات و مرتکب نشدن
سیئات است و مکروهات و اینها یقین بر بزرگواری خدا و بهشت و دوزخ است هم چنانکه
در نزد یکی از پادشاهان از برای رعایت عظمت مخلوقین خلاف ادب و ترک اولی نمیتوانند
پس در حضور پادشاه عالم و اعظم عظمای باید که هیچ مرتکب ترک اولی نشوند تا قرب
بیشتر حاصل کرده و منافع و فواید بیشتر عاید گردد و هر کس در شب و روزی ده مرتبه
در نمازها میگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین اگر معصیت خدا کند عبادت خدا نکرده
و عبادت شیطان کرده است و عهد خدا را شکسته است در اینجا که میفرماید الم
اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و اگر امید از غیر او
داشت دروغ گفته و خود را بهلاکت انداخته بلکه عبادت را در حضور مردم
و برای خلق با اداب و شرایط بجا آوردن و در خلوت تهاون کردن نیز دروغ و خطا
است زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف بان نیست
و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق حسنه و افعال پسندیده بصدق
و راستی بر میگردد و حق تعالی مدح صادقان فرموده که ان الله مع الصادقین بدانکه
در بعضی مقامات کذب و دروغ واجب میشود و راست گفتن حرام مانند راستی که
که باعث ضرر مؤمنی یا موجب قتل نفس محترمه یا باعث بر اسباب فروج محترمه میشود و دروغی
که باعث نجات مؤمنی میشود از کشتن یا ضرر دیگر واجبست که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوان
خورد که مالی از او نزد ما نیست در چنین جا اگر توریه تواند کرد لازمست و همچنین جایز است
دروغ گفتن در اصلاح برادران مؤمن مثل آنکه بجهت ازخصم بکنی که دیگری حرف خیر ترا
میگفت و تعریف شما را میکرد هر چند که او مذمت او را کرده باشد و از برای وعده دادن
بزنان هرگاه توقعات زیاده از انکه کنند چنانچه در حدیث نبوی هم وارد شده است که سه
محل است که دروغ گفتن در انها حرج نیست مکری که در جنگ کنند یا وعده که بزنان

دهند

دهند یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه محل است که راست گفتن در انها قبیح است سخن
چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهل خانه خبر دادن که باعث آزرده گی
او گردد و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند که دروغ باشد و از جمله آفات لسان نمیمه است
یعنی سخن چینی کردن یا انکه سخن یکی را نزد دیگری نقل کند که میان ایشان عداوت بهم رسد و در
حدیث نبوی وارد شده است که سخن چین داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت صادق
منقول است که فرموده اند که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق
و کسیکه مداومت کند بخوردن شراب و سخن چین و از جمله آفات لسان ذوالسانین است صاحب
دو زبان و دو رو باشد که با مردم با زبان نیک و روی خوش ملاقات نماید و اظهار محبت کند و در
غیبت ایشان در مقام عداوت باشد و مذمت ایشان کند و این از قبایح صفات ذمیمه و دلیل
بر فساد قلبیست که رئیس اعضا و جوارح باشد و در حدیث نبوی وارد شده است کسیکه در
دنیا دو رو باشد و در اتش نیز دو رو و دو زبان باشد و از حضرت رسول منقولست که دو رو
دو زبان در روز قیامت میاید یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش روی او میخیزد که از هر
دو زبان اتش شعله کشد تا ازان اتش در بدنش میافتد و بعد از ان ندا کنند که اینست که
در دنیا دو رو و دو زبان بود و بهمین صفت معروف خواهد بود مجلس شانزدهم در حقد و حسد
و غضب است اما غضب و حقد بدانکه جناب احدیت انسان را مرکب کرده است از عناصر
اربعه که یکی از انها اتش است که عبارتست از حرارت و از برای انسان در وقتیکه اسباب غضب
رو میدهد حرارت در طبع او مشتعل میشود و ان خونی که در قلبست مجتمع میشود و ملتهب میگردد
و در عروق منتشر میگردد و در اعلای بدن و با این جهت روی سرخ میشود چنانچه بشره صفا
دارد مانند شیشه مینماید که در عقب آن خون باشد و این در وقتی است که بر زیر دست خود
غضب کند و اما اگر غضب نماید بر کسیکه اعلی از خود باشد مایوس میشود از انتقام و تشفی
خود پس خون منجمد و منقبض میشود از ظاهر بدن تا جوف بدن و با این جهت رنگ او زرد میشود
و اگر غضب کند بر مثل خود و مثل کند و در ترتیب و تشفی که ایا میتواند انتقام کشد یا نه ان خون مردد

میشود ما بین انقباض و انبساط و مضطرب میگردد با رجحان گاهی سرخ و گاهی زرد میشود
و این قوت غضبیه لذتش در تشفی و انتقامست و اگر ممکن نشود باعث حقد میشود و کینه در
دلش پنهان میشود و این صفت و حالت از صفات ذمیمه است و نجات آدمی در فرو نشاندن غضب
و بیرون کردن کینه از قلبست چنانچه امام زین العابدین فرموده اند که هیچ جرعه در نزد من
محبوبتر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و از حضرت امام
محمد باقر منقولست که هر که خشمی را فرو برد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در
روز قیامت دل او را پر کند از امن و ایمان و رضا و خوشنودی و در حدیث دیگر وارد
که هر که خود را نگه دارد در هنگام غضب حق تعالی بدن او را در آتش حرام کرده اند و
نقلست که از حضرت امام رضا منقولست که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود وحی
کرد چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت آید از آن بخور و دوم چیزی را که دیدی بپوشان
و سیم را قبول کن و چهارم را ناامید مگردان و از پنجم بگریز چون صبح شد بیرون آمد کوهی عظیم
دید که در برابرش نمایان بود متفکر شد که حق تعالی میفرماید که این را بخورد حیران ماند
و بعد از آن با خود اندیشید که البته حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته
باشم بجانب آنکوه روان شد که از آن بخورد هر چند نزدیک تر میرفت آنکوه کوچک
تر میشد تا چون نزد آنکوه رسید از آن بقدر لقمه یافت و از آن خورد از عسل از آن
لذیذ تر یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر باره راه رفت طشت طلائی را دید
چون مامور شده بود از آن پنهان کند گودالی کند و آنرا در آنجا پنهان کرد و روانه شد چون
بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شد گفت آنچه خدا
فرموده بود کردم مرا کاری نیست و چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از
عقبش بازی میاید و قصد گرفتن او دارد و مرغ بآن بنیاه آورد و چون حق تعالی
امر کرده بود که آنرا قبول کن آستین خود را گشود و آن مرغ داخل آستین او شد پس باز
رسید و گفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روزاست که از پی این شکار

مرغی

مرغی چون حق تعالی امر کرده بود که آنرا ناامید نکند پاره از گوشت ران خود برید
و نزد او افکند چون قدری دیگر راه رفت گوشت مردار گندیده و کرم افتاده چون
مامور بود که از او بگریزد گریخت و برگشت و شب در خواب باو گفتند که آنکوه صورت غضب
بود بدرستیکه آدمی غضب ناک شد خود را نمیبیند و از بسیاری غضب خود را نمیشناسد
و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش را فرو برد عاقبتش مثل آن لقمه طیب
و لذیذ میشود و در اول بنظر بزرگ و مشکل میاید خوردن آن و کم کم که خود را نگاه داشت کوچک
و کم میشود تا آنکه باقی نمیماند مگر لقمه لذیذی اما آن طشت پس آن عمل صالح است که چون
بنده آنرا میپوشاند و مخفی میکند میاورد حق تعالی آنرا ظاهر میکند برای آنکه در دنیا او
زینت دهد و آنچه ذخیره میکرد از برای او از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل
شخصیست که بر تو پناه آورد او را پناه ده از شر ظالم و عزیز اما باز آن مثل شخصیست که
از تو حاجت طلبد او را ناامید مگردان اما گوشت گندیده آن غیبتست و از آن بگریز
بدانکه همه غضبها بد نیست مثل آنکه کسی از برای خدا غضب و جهاد کند و امر معروف و نهی از منکر
نماید و از برای هر چیزی که حرام است شرعا غضب بنماید بلکه لازمست و تفصیل آن گذشت
و بایدکه انسان حلم و بردباری را پیشه خود نماید که نجات دنیا و آخرت در آنست چنانچه روایت
شده که جناب خاتم الانبیا براهی میرفتند اعرابی آمد و از پشت سر ردای آنحضرت کشیده
چنانچه اثر آن در گردن مبارک آنحضرت ماند و گفت ای محمد عطای من بده حضرت روی مبارک
باو کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل فرمودند و در آنحال جناب اقدس الهی در وصف
آنحضرت فرستاد که انک لعلی خلق عظیم و حضرت امیرالمؤمنین چه محنتها که از اهل روزگار کشیدند
و حلم ورزیدند چنانچه در جنگ جمل جماعه شمشیر بروی او کشیده اند و اصحابش را کشتند و مجروح
کرده اند همینکه دست برایشان یافت عفو فرمود و مروان ابن الحکم با وجود آن آزارهای
که بآنحضرت رسانیده بود و صدمه های که گفته بود بعد از اسیر شدن رها کرد و چندین هزار
خارجی در میان اصحابش بوده اند و آنحضرت اصلا اعتنا نکرد علانیه نسبت داده اند و کنایه ها میگفتند

وعفو میفرمود و متعرض ایشان نمیشد مرویست که اصحاب چون عیینة بن حصن و ابن عبید د
رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر برهنه نزد او بردند و بعضی صحابه لحظه تا طعنه
زدند که فرصت را فوت کرد و حضرت رسول فرمودند که بسبب توقف و تأخیر را بپاه
خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر بر آن ظفر یافته و برگشتند حضرت رسول از
سبب تأخیر و توقف سؤال فرمودند حضرت امیر عرض کرده اند که در اول بار فحش
گفت و آب دهن بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن من او را در آن حال از روی
غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا پس او را واگذاشتم تا غضبم فرو نشست و بعد
خالص او را از برای رضای خدا کشتم مرویست که حضرت سید الساجدین در راه میگذشت
شخصی حضرت را دشنام داد متحمل نشده اند بار دیگر دشنام داد نیز متحمل نشده اند اعراض نموده باد
کرد که من ترا فحش میگویم حضرت فرمودند که من نیز از تو عفو میکنم و همچنین شخصی اصحاب را
مرتبه یاد کرد او فرمودند که اگر راست میگوئی خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی خدا ترا
بیامرزد وارد شده است که حضرت عیسی بشخصی نصیحت فرمودند که هرگاه مردم در حق
تو بدی بگویند که در تو باشد گناهی بیاد تو آورده اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدیها
گویند که در تو نباشد بدانکه حسنه از برای تو ثوابی نوشته شده و معالجه غضب آنست
که تفکر کند غضب بعد کار را در معاصی خود که بسیار است و با وجود این امید آن دارد
بعفو و حلم بعد کار خود بس باید که او نیز بر غیر حلم کند و عفو نماید از لغزش او و
اغلب اوقات باعث هیجان غضب آنست که مبادا در نظرهای مردم حقیر و ذلیل شود با
که انسان در نزد خدا آبرو داشته باشد و اگر غیض را خورد و فرو نشاند در نزد خدا آبرو
بهم میرساند و بسبب آن در نزد خلق نیز صاحب آبرو میشود و اگر غیض را تمام بعمل آورد
در نزد خدا بی آبرو میشود و با این سبب در نزد خلق نیز حقیر میگردد و در حال غیض پناه
بخدا برد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اگر ایستاده است بنشیند و اگر نشسته است
دراز شود و اگر با اینها ننشیند وضو سازد یا غسل کند و این معالجه در حدیث نبوی وارد شده

و اسرار آن معلومست اما استعاذه چنانچه باعث بر غضب شیطانست از شر او بخدا پناه برده
اما تسکین دادن از شدائد و اعظم آنست که قدر خود را بداند که از زمین خلق شده و بان
عود خواهد کرد و این تعریض بار لازم نیست و اما وضو و غسل از برای آنست که غضب از
آتش است و حرارت و اطفاء آتش با آب میشود والسلام مجلس هفتم در معنی حقد
و کینه است و معنای حقد آنست که غضب کشته از آن شخصی که غضب بر او کرده بسیار بدش
میاید و متنفر میشود و همیشه این کینه در دلش میماند و این از قبایح صفات ذمیمه است چنانچه
حضرت رسول فرموده اند که مؤمن کینه دل نمیباشد بدانکه کینه منشاء امور چند میشود
از صفات ذمیمه مانند حسد و نیز اگر آن کینه که در دل دارد باعث آن میشود که تمنای
زوال نعمت آن شخص نماید و اگر نعمتی بان برسد محزون و مغموم میشود و اگر مصیبتی باو برسد
خوشحال میشود و باعث هجران و غیبت کردن او میگردد و تجربه و استهزاء و سایر از اینها
از این بر میاید و علاج آن اینست که بهمان طوری که با آن شخص داشت قبل از این آن
از بشاشت و تواضع و اختلاط و غیره همان وضع رفتار نماید و اگر بتواند علاوه بر این
اکرام و احسان او در باره او زیاده نماید بجهت مجاهده با نفس اماره و شیطان رجیم و این نور
علی نور است و مقام صدیقانست چنانچه حضرت رسول فرموده اند که آیا خبر دهم شما را
بر بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت و آن اینست که عفو نمائید از کسی که بر شما بدی کرده و صله
نمائید با آن کسیکه از شما قطع کرده است و چیزی بدهید بر کسانیکه بر شما چیزی نداده است
و در حدیث معتبر وارد شده است که روزی کنیزکی آب بدست امام زین العابدین میریخت
ابریق از دستش افتاده و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرده حضرت سر مبارک را بالا کرده اند
آن کنیز گفت که حق تعالی میفرماید الکاظمین الغیظ آنحضرت فرمودند که خشم خود را فرو بردم باز گفت
والعافین عن الناس پس حضرت فرمودند که از تو عفو کردم باز گفت والله
یحب المحسنین پس آن صنیع حضرت سجاد فرزند علی مرتضی فرمودند که برو ترا آزاد کردم
از برای خدای تعالی و در حدیث دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت را دشنام داد و غلامان آنحضرت

معنی الکینه

قصد او کرد اند حضرت فرمود که بگذارید بیشتر که انچه از بیضهای ما بیرون شده است زیاده از انست
که ما نسبت بسید عابدین رو با تخصیص کرداند و فرموده اند که ایا نمیدانی که حق حسنات اعز و
مجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو دادند امرد کریان شد و فریاد میکرد که
گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و در روایت دیگر منقولست که شخصی انحضرت را دشنام
داد حضرت فرمود که ایجوان عقبه بسیار دشواری در راه حضرت در پیش داریم اگر از انجا گذشت
از گفته تو پروا ندارم و اگر در ان عقبه حیران خواهم ماند بدترم از انچه تو میگوئی و انضا مدد است
کرد روزی جمعی در خانه انحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون اورد و خواست
که بتعجیل بر سفره آورد که از دستش افتاد بر سر طفل صغیر انحضرت خورده ان طفل
کشته شد غلام متحیر و مضطرب شد ان امام همام چون اضطراب غلام را دید فرمود
که تو عمدا این عمل را نکردی مضطرب مباش و متحیر مشو که ترا ازاد کردم و از روی شانت
طعام را انحضرت خورانید بعد از ان بدفن ان طفل مشغول شد و در روایتی دیگر انحضرت
بر جماعتی گذشتند و شنیدند که غیبت انجناب را میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست
میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر مرویست که
حضرت صادق غلامی از غلامان خود را بکاری فرستاد و برگشتنش طول کشید انجناب
از عقبش بیرون امد اند دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند او را باد میزدند
تا بیدار شد فرمود اند که ای فلان والله که ترا نمیرسد که شب و روز هر دو را بخوابی شب
از برای تو و روز از برای من و ذکر اوصاف حمیده ان بزرگوار بسیار است که برای
ان نیست که تواند احصی نمود و بهمین قدر اکتفا مینمائیم مجلس چهارم در حسد است و حسد نتیجه
است از حقد چنانچه حقد از نتیجهای غضب است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانیست
اول معصیتی که بر خدا کرده اند معصیت شیطان بود که باعث او حسد بود و ایات و اخبار که
در مذمت ان وارد شده است بسیار است و از حضرت صادق مرویست که حضرت لقمان بپسر خود
وصیت کرد که حسود را سه علامت است چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند

و چون معصیتی باو میرسد شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسود را راحت نباشد
و در حدیث نبوی وارد شده است که خدا فرمود که حسود دشمن نعمت منست و من از او بیزارم و
معنی حسد انست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اما غبطه در امر دنیا عیبی ندارد مثل انکه
از برای خود بخواهد انچه بر دیگرانست بی زیاده و غبطه و منافسه اگر در امور دنیا باشد
مباح است و اگر در امور دین و صفات حسنه باشد ممدوح و مستحبست چنانچه حق تعالی میفرماید
که و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که مؤمن غبطه
میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه نمیکند بدانکه حسد از امراض عظیمه است
که باعث بر خسران دنیا و اخرت میشود و چون صاحب حسد زوال نعمت را از محسود میخواهد
هرگز انکه در نعمت میبیند آزرده میشود از اینکه این نعمت او را چرا داده اند و او ممکن نیست
که نعمت حق تعالی از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بر خود در شکنجه و محنت است و هم
چنین صاحب حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست
لهذا پیوسته در المست و صاحب این خلق بد با خلق همیشه در منازعه است و این ملبس
غضب کرا همیشه غالب باشد همیشه در تعب و مشقت خسر الدنیا و الاخرة میباشد مجلس
پنجم در دنیا است و اهتمام ان بسیار است و در اینجا ببعضی از افراد او اشاره میشود
اهل دنیا با اهل اسلام و ایمان کمال مباین از منافقین است و شاید از کفار بدتر باشد
و احادیث در مذمت دنیا بسیار وارد شده است و در حدیث صحیح منقولست که دنیا
مزرعه عقبی است و ریاکننده در روز قیامت بچهار اسم میخوانند که ای کافر و ای مکر داده
ای زیان کار ثواب عمل الهی برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا در این روز بهره نیست
برو مزد خود را طلب از کسی که از برای او کار کردی و حضرت امام محمد باقر فرمود کسیکه برای
نماز کند او مشرکست و کسیکه برای زکوة دهد او مشرکست و کسیکه روزه برای مردم بگیرد
او مشرکست و کسیکه فرموده خدا برای مردم کند او مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل ریاکننده را
و حضرت صادق فرمود که هر که اندکی از عمل برای خدا کند زیاده از ان بر خلق ظاهر کرداند کسیکه

بسیاری از عمل با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا کند البته عمل او را در نظر اهل جماعت
کرانیست تا منظور داشته سهل و اندک نماید دوم ریا در اصل عبادتست مانند صلوات
وصوم و زکوة وحج و جهاد که اتحاد از برای خدا بعمل نیاورد و از برای اغراض فاسده
چند در پیش دیگری عمل میکند و اگر کسی تنها باشد و خوفی از خلق نداشته باشد بجا نیاورد
واین نزدیک بقسم اولست مگر انکه اسان تر است سیم ریا کردن در نوافل و مستحبات
وجماعت واین نیز از جمله محرماتست لیکن از سابق اسان تر است چهارم ریا کردن در
وصف عبادتست مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و قنوت و گاهی در اقوال میشود
مانند ریا بموعظه و کلام فصیح و بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب
مردم و گاهی در افعال میشود و افعال گاه هست دینی میشود مانند ریا بلباس خشن
واستعمال بوی خوش و نگاه داشتن خدم و غلام و کنیز و امثال ان و اینها اگر از برای
اظهار نعمت خدا و از برای این باشد که در نظرهای مردم فقیر ننماید و اظهار غنا و مانند
ان باشد عیبی ندارد بلکه خوب و ممدوح است و اگر بقصد تکبر و تفاخر و تکاثر و علو
منزلت باشد مذموم و حرامست و دیگر انکه صلاح و تقدس و ورع میکند تا انکه مردم به
او اعتقاد نمایند و امانت نزد او بگذارند یا ولایت ایتام و اوقاف و اموال غایبان و اگر اراده
وغرض او اکل اموال مردم باشد حرامست و گاهی قصد ریا دخفی است تا انکه نزد مردم
مکرم و محترم باشد و گاهی ریا خفی میباشد مثل انکه باعث او بر عمل غیر رضای الهی باشد و گاهی
خفی میشود و این چند قسم میشود یکی انکه عمل را در خلا و ملا بعمل میاورد اما انکه در ملا
میاید و نشاط و رغبتی بهم میرساند و در خلوت سست میشود و دیگری انست که عمل را در
خلوت میکند اما خوشش میاید که مردم بر عملش مطلع شوند و این اگر در ابتدای عمل قصد
محض رضای الهی باشد و بعد از ظهور ان عمل نزد مردم خوشش اید انشاء الله ضرری ندارد
وگاهی میشود که خوشش میاید که اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع ان عمل در خلوت
مثل انکه بگوید فلان عمل را اگر دم و گاه هست که اظهار ان عمل بکنایه و افعال مینماید مثل انکه جهاد

وفنا آوردوستنند

حرف زنند و حرکت زنند تا انکه معلوم مردم گردد که روزه گرفته و شب بیدار بوده و گاهی کشیده و
گاهی ریا اخفی از سابق میشود که عمل را در خلوت میکند و کسی را بر ان مطلع نمیکند و خوشش نمیاید
از اظهار و لکن خوشش میاید که مردم سبقت بر سلام کنند بر او و اعزاز و اکرام او نمایند و اگر
خلاف ان را ببیند بسیار بر او شاق میشود مثل انکه عمل این شخص ناقص است چرا که مراد او از این
طاعات ان امور و توقعات مذکوره بوده که اگر ان عمل از او صادر نمیشد این توقعات را از مردم
نمیکرد و گاهی ترجیح خلوت بر ملا میدهد در عمل کردن و بعضی اینها از ریا دانسته اند زیرا که اگر
عمل او خالص بود و از برای محض رضای خدا بود چرا بایست بر او تفاوت کند خلا و ملا و
گاهی ریا میشود از برای عمل خیر و متنبه میشود که مقصد او خالص نیست و مقصد او ریا است
میگوید که چرا زحمت بکشم و متحمل تصدیع و مشقت شوم و عمل من باطل و عاطل شود و علاوه
بر او معاقب شوم و ترک میکند عمل خود را و این را نیز از اقسام ریا دانسته اند زیرا که شیطان
منتهای سعی میکند که عمل را باطل کند و نا مستحق ثواب نماید بعد از انکه این شخص اصل عمل را باطل کرد
شیطان شاد میشود و مسکین نمیداند که مرا از زحمت خلاص کرد پس باید که در هر وقت قصد
خود را بر گرداند از عمل محض از برای خدا نماید بگوید که مخلوقی چه عظمی دارند و همه حیات
در دست خداست و بغیر از خدا کسی قادر بر نفع و ضرر نیست و ان عمل را بجا آورد تا بینی
شیطان بر خاک مالیده شود و مجلس بیستم در اسباب ریا است و علاج ان بدانکه اسباب
ریا لذت بردن از تعریف مردمان و فرار نمودن از ملامت و مذمت مردم و طمع داشتن
چیزهای که در دست مردم است و علاجش اینست که تفکر کند در عقوبت ریا و انچه فوت میشود
از او در ریا از صلاح قلب و نفس و اضطراب حال بسبب ملاحظه کردن برضای مخلوق
وانچه متعرض او میشود از عقوبت اخروی و رسوائی روز محشر تا ان اغراض فاسده و مطالب
دنیویه دست برده که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل کردن بجناب اقدس الهی و تفکر در فنا
این نشاء فانی و بی اعتباری دنیا و جاه ان که هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع ان نیست و تفکر
نماید بعظمت عقوبات و وسعت رحمت الهی تا اجتهاد در نظر او عظیم شود و مطلب سهل دنیا

و بدی و خار تر از او منکشف گردد و آنکه عادت نه بدهد بر مخفی کردن عبادات و طاعات و اگر اینها
نا ید نکند علاج او متعذر است معجون اعظم و دارو فی اقوم که ترک محبت دنیا است و الا تا وجود
حب دنیا در قلب انسان و اهمال نصیحت بجمیع ملذات فانی اخلاص در عمل متیسر نیست و مثال او
مثل شخصیست که در پای درختی نشسته بود و میخواست که مشغول ذکر باشد و با حضور
قلب عبادت نماید مرغان چند بر سر آن درخت جمع شدند و او را ملتفت کردند و آن شخص
از حضور قلب باز ماند و برخاست و متوجه دفع ایشان شد و چون مشغول عبادت شد
باز جمع شدند و چندانکه ایشان را میراند فایده نمیکرد شخصی رسید باو گفت ای برادر تا این
درخت باقیست این جانوران ترا خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی میخواهی تو این درخت را
از بیخ برکن و بعد از آنکه چنین کرد فارغ شد و هم چنین ای نفس دون پرور وای
از مال کار به خبر های منکر فضا و قدر اگر خواهی که عمل تو نیز از شوب ریا و حب عزت و
جاه خالص باشد سعی کن که درخت محبت دنیای دنی را که آشیانهای مرغان خواهشهای نفسانی است
از زمین دل برکنی بلکه نوع نجات یابی و محبت دنیا سر همه گناهانست چنانچه که حب الدنیا رأس
کل خطیئه و جناب اقدس الهی میفرماید که اگر دنیا را نزد من قدری می‌بود بقدر بال مگس هر آینه
کفار را شربت آبی نمیدادم و حضرت امیر مؤمنان و امام متقیان میفرماید که دنیای شما نزد من مثل
پاچه خوکیست که در دست مجذومی بوده باشد آیا کسی رغبت بچنین چیزی مینماید اگر عاقل باشد
علی هیکم در تکبر و مذمت و قبح آن اخبار و اقوال آن بسیار است و قلیلی از آن مذکور میشود
بدانکه کبر از بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میگردد و از جمله گناهان کبیره است
و کفر و عناد کفار و هر عیبی از روی کبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کرده اند
معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده آدم و ملعون ابدی شد و از حضرت صادق پرسیدند از
ادنی مراتب الحاد فرمودند که کبر ادنی مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر ردای الهی است
یعنی کبریا مخصوص اوست و هر که منازعه کند در چیزی که از برای اوست خدا زیاده کند پستی او را
و از حضرت امام محمد باقر منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خداست و هر که ازین دو

در وصفت را بر خود

در وصف را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود داخل بهشت
نمیشود کسی که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در
روز قیامت بصورت مورچه های ذره محشور میکند که پامال خلایق باشند تا حق تعالی از حساب
ایشان فارغ گردد و بدانکه معنی تکبر آنست که خود را بزرگ شمارد و اظهار کبر و عظمت کردن و
بزرگ کردن خود نسبت و این انواع و اقسام دارد یکی تکبر بر خداست نعوذ بالله و این بد
ترین کفر و ذنبها است مثل فرعون و نمرود و شداد و دقیانوس و جهال ایشان که بر خدا و بندگان
تکبر کرده اند و خواستند بگیتند اگرچه کمانی باشند تکبر از تابع شدن بانبیا و علما و اهل حق
و تکبر از انقیاد و متابعت خدا و شرع و از قبول کردن فضیلت جامعی که حق تعالی ایشانرا
تفضیل داده است مثل آنهائیکه متابعت انبیا و اوصیا و اهل حق را نکرده اند سیم تکبر بر سایر
خلق است که مردم را حقیر شمارد و خود را از دیگران بهتر داند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی
بجمال و گاهی بحسن تحریر و گاهی بحسن تقریر و گاهی بعبادت و ورع و گاهی بحسب و نسب و گاهی
بمال و جمال و گاهی بعزت و شوکت و انصار و اتباع مثل خانها بلند ساختن و اظهار زیادتی
و جامهای نفیس پوشیدن و اسبان خوب سوار شدن و خادمان بسیار داشتن و متعهد توقیر
و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین و مثل آنهائیکه از عدم تواضع و شکستگی خواهند
و خود شان انتساب بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند
و خاطر عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات
و سکنات تکبر و وقار بر خود ببندند و گردن کج کنند و در مجالس و محافل بالا نشینی طلبند و از
اعمال جزئیه که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و اکثر این امور از اخبار اهل بیت مستفاد میشود
چنانچه از حضرت صادق منقولست که اعظم افراد کبر آنست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را
و حضرت رسول فرمودند و قبیلکم امت من بختر راه روند و دستها را در راه رفتن در از کنند و
غلامان فارسی و رومی خدمت کنند حق تعالی نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بعضی بر یکدیگر
مسلط خواهند شد و نیز فرمود از آنکه کسیل از دوری خیلا متکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد

۲ که صفت منافی رحمتی را بی حجاب حق را
بپسندد که صفت منزه حق کند اما است
مروده ازین

و در انجامه تکبر کند خدا او را در کنار جهنم فرو برد و فرزند تا بدن باشد در جهنم زیرا که او اول
کسیست که تکبر و خیلا کرد بسبب آن خدا او را و خانه اش را بزمین برد و هر که اختیال کند با خدا
منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود که هر که بغی و تطاول کند بر خلق یا او را حقیر شمارد
خدا تعالی او را حشر کند در روز قیامت بقدر مورچهای ریزه در زیر پاهای مردم و همچنین بود تا ادم
داخل جهنم شود مجلس بیست دویم در اسباب تکبر و علاج است بدانکه اسباب تکبر بر دو
قسمست دنیوی و دینوی و دینوی بر دو قسمست علمست و عمل و دنیوی پنج چیز است اول نسبت
دویم مال سیم جمال چهارم قوة پنجم کثرت اعوان و انصار پس اگر سبب تکبر او علمست بدانکه علم
او نوای جهالت نه او نوای تکبر و هر کس که عمل بعلم خود نکند مانند شیطانست و مقتضای
علم انست که متکبر نشود بلکه تواضع و فروتنی را شعار خود کرد اند چنانچه اعلم ناس شعار شن بود
و اگر سبب تکبر عمل باشد اولا معنی تکبر و فروتنی عملیست از همه ضرورتر و لازمتر و ثانیا باید بداند
که عمل بدون حسن عاقبت و خاتمه بکار نمی آید پس باید که عالم عامل همیشه در خوف و رجا باشد
و تشویش از سوء عاقبت و خاتمه کار داشته باشد و همه کس را احتمال بدهد که از خودش
بهتر باشد و اگر تکبر او بر نسبت باشد باید فکر کند که تکبر کردن بر کمال غیر عین حمق است و
اگر آنکه حسن نسبت دارد و خودش رذل باشد چه فایده بکار او کرده است و به بیند که اصل
خودش از چه چیز بعمل آمده است از نطفه متعفن نجس و اگر تکبر او بجمالست باید که تامل فرمایند
در قبح باطن از بول و غایط و خون و فضلاتی که از خودش مشاهده می نماید البته متنفر میشود و آنکه
شبانه روزی چند دفعه باید بر بیت الخلا تشریف ببرد و فکر نماید که از کجا بوجود آمده از
حیض و فاسد و در آن مکان تنگ تاریک او چه بوده و بعد از این چه خواهد بود و بکجا خواهد رسید
که هیچ یک از اعضا متحمل درد پنبه او عنقریب است و اگر بدون تطهیر او را مس کنند باید که غسل کنند
کمترا رمیت سکیت چه اکثر مسلمین غسل مس میت و اگر تکبر او بسبب قوة باشد تامل نماید در علل و امراض
و آفات و عاهاتی که بر او مسلط میشوند او را ضعیف تر از هر ضعیفی کرد است بحدیکه اگر مگسی از او چیزی
بر دارد عاجز است که از او بستاند و اگر پشه داخل دماغ او گردد یا مورچه داخل گوش او گردد عاجز میشود و اگر

ملک روز شب کند هم بکسالر او میبرد و هر چه قوة داشته باشد از ضعف خرگاو و فیل و شتر
بیشتر نخواهد بود و اگر کسی قوت متعقل داشته باشد هرگز بصفت بهایم فخر نکند و اگر
تکبر او بغنا و مال باشد یا باتباع باشد این اقبح تکبرات است چرا که یهود و نصاری و کفار
و هنود و غیر ایشان از او بیشتر دارند و چرا که بزودی بزود تلف میشود و آن احمق بیچاره او را
ملک خود دانسته کوس لمن الملک میزند نمیداند که از عقبش عاقلست که عنقریب شد باد فنا
بوستان عمرش دریغ آن مال و منال را بدست وارثان هر ازمنی میکند و بسند معتبر
منقولست از حضرت امام محمد باقر که فرمودند که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال آنکه
از نطفه خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده میشود و در میان این دو حال نمیداند
که با او چه میکنند و چه بر سر او می آورند و حضرت امیر المؤمنین فرموده اند که آدم که اولش
نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایطست و باو چه این تکبر
میکند و باید که متکبر معالجه خود را نماید به تحصیل ملکه تواضع مثل پست نشستن در مجالس و
صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب شدن کارهای که منافی
تکبر است همچنانکه اشرف بنی آدم و باعث ایجاد عالم و آدم حبیب خدا با غلامان جو میخوردند
و بر روی زمین می نشستند و بر اطفال سلام میکردند و بر الاغ بیجل سوار میشدند و
در سواری مردم را در دیف خود میگردانیدند و حضرت امیر المؤمنین پینه بر جامه از لیف خرما
میزدند و کفش حضرت را پینه میکردند و بدست مبارک خود مزرعه و باغستانها میساختند
تا آنکه فرموده اند انکه بیمین و عرق جبین هزار بنده آزاد کردم و حضرت امام زین العابدین
پیاده بمکه شریف میرفتند و در عوض [illegible] مجموع جوانان رفقا
بجا میاوردند و حضرت صادق فرمودند که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه
زند و چیزی از بازار بخانه خود برد از کبر بری میشود مانند از تجربها دیدن با اوصیا و اعیا معلوم
شده است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیلترین خلقند و باید تفکر نمایند در اطوار و رفتار
اعلم و اعمل و اورع و اعقل و احسن ناس که پیشوایان دین مبین اند چگونه تواضع و شکسته نفسی مینمود اند

اوله النطفة و آخره الجیفة و هو ما بینهما حامل الجیفة

با وجود آنکه جامع جمیع صفات حمیده و اخلاق و کمالات پسندیده بوده اند و دنیا و ما فیها از برای
وجود شریف ایشان خلق شده بود و اگر تکبر بدیگران لایق و خوب بودی بایشان الیق و اولی
میبود مجلس بیست سیم در قبح عجب و مذمت آن و در اسباب و علاج آن بدانکه عجب
از بدترین صفات ذمیمه است و عجب عمل خود را خوب دانستن و خود را صاحب تقصیر نا
نداشتن است بلکه مؤمن باید همیشه خود را صاحب تقصیر داند و اعتماد بر اعمال نکند چنانچه
از حضرت امام موسی کاظم مرویست که بیکی از فرزندان خود فرمودند که ای فرزند تو
تو باد جد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر خود را از حد تقصیر در طاعت و عبادت الهی همیشه
خود را در درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد چنانچه او سزا
سزاوار عبادت است و حضرت امام محمد باقر بجابر فرمود که ای جابر خدا هرگز ترا از
نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصری و ناقصی و از حضرت
امام رضا منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و بعد از آن قربانی
کرد او مقبول نشد زیرا که علامت قربانی ایشان آن بود که آتش میامد و از آن میسوخت چون
عابد دید که قربانی مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که ای نفس تقصیر همه از تست
ناقص بودن عمل از تست و تقصیر گناه تست پس خدای عز و جل وحی نمود باو و فرستاد
که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو و حضرت
امام موسی کاظم ع فرموده اند که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در پیش
نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه نیکان در همه عملها که میکنند معترفند بتقصیر مگر
کسیکه خدا او را معصوم کرده باشد و از حضرت صادق ع منقولست که گناه از برای
مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود عیبی نداشت که هیچ مؤمن بگناه مبتلا شود و از
حضرت امام محمد باقر منقولست که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون
بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت
کرده بود خود را از نیکان میدانست و آن عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه خود بود

و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق منقولست که حق تعالی
خطاب فرمود بداود که ای داود بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را قبول میکنم و گناه ایشان را
عفو میفرمایم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که هر بنده که من او را بمقام حساب
در آورم و بعدالت حساب او را بکشم هلاک میشود اما معنای عجب و منتهای آن بدانکه عجب عبارتست
از خوب دانستن عمل و از اعظم دانستن و اعتماد بر آن نمودن و از جمله آفات آن اینست که باعث بر
تکبر میشود و باعث بر فراموشی گناهان و حقیر شمردن گناهان میشود و بسبب عجب در تلافی
گناهان خود سعی نمیکند و گمان میکند که آمرزیده شده است و طاعات خود را عظیم میشمارد و منت
بر پروردگار میگذارد و در فکر و دقت نمیکند در آفات خود از ریا و عجب و مانند آن و هر کس که
تفقد و تفحص در آفات طاعات خود نکند عمل او ضایع و باطل است و عمل خالص اکسیر و کم از کبریت احمر است
و نیز باعث میشود عجب بر خاطر جمعی او از عذاب و عقاب خدا و ایمن بودن از مکر الهی و این مذمومست چنانچه
حق تعالی فرموده است و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر آنکه تعریف
خود را نماید و از خود راضی باشد و از استفاده و تعلیم مسائل و عبادات و طاعات باز میدارد
و اما علاج عجب همان علاجیست که در تکبر مذکور شد چه اکثر اسباب این مثل اسباب کبر است و
تکامل کن که عجب یا باقوال و افعال و اعمال عابد است و این عجب باعمال جهل محض و محض جهلست و علاج آن
علمست و اگر انسان عجب کند بافعال خود از خود او هر دو قسم بیرون نیست یا اضطراریست یا
اختیاریست و اگر اضطراری باشد که اختیاری او نباشد ظاهر الفساد و بدیهی البطلانست زیرا که
چیزی که اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب باو کند مانند حسن اعضا و سلامتی جوارح و همچنین
تمامی که اختیاری او باشد مثل ورع و تقوی و عبادت و سایر اعمال صالحه پس باید که فکر کند
و تامل نماید که سبب عجب باین امور اگر از جهتی معلوم او شده که این افعال از قوت و قدرت
خودش بی یاری و اعانت خدا صادر شده است پس این جهل محض است زیرا که مجموع این اعضا
و جوارح و سایر اسباب قدرت و قوت مخلوق خداست و نعمتهای الهیست پس چگونه عجب میکند بچیزی
که از خودش نباشد و اگر عجب او از این جهت باید که فکر کند که این نعمتها این آلات و اعضا و جوارح

وسایر اشیا که با نها اعمال را بعمل آورد از کسب و بعد از انکه دانست این نعمتها همه از فضل و رحمت
جناب اقدس الهیست و از تفضلات بی نهایت اوست برای بندهٔ خود بی عوض و سبب و استحقاق
پس در این حال باید که عجب بعمل و فضل خدا باری تعالی نماید که چگونه برو این نعمتها را بی عوض
استحقاق انعام فرموده و اگر بگوید که من محبت خدا و محبت صلحا را دادم باین جهت مرا توفیق عبادت
داده بلکه این محبت نیز از جملهٔ نعمتها و کرم و بخشش او است که بدون استحقاق تفضل کرده پس بنا
براین منحصر دارد که عابد بعبادت خود و عالم بعلم خود و صالح بصلاح خود و مالدار بمال خود و قوی
بقوت خود عجب ننماید بلکه اینکه این مجموع امور از تفضلات ما وربست پس مشغول شود بذکر
و شکر و حمد پروردگار خود و بداند که این شکری که میکند نعمت تازه ایست که موجب شکر دیگر
میباشد و هکذا بهیچ جا منتهی نمیشود و از جمله انکه چون عبادت باید بداند که خودش عاجز و قاصر است در این
درگاه مجلس بیست چهارم در قبح و مذمت دنیا و مدح دنیا و آخرت و اسباب حب دنیا و علاج ان

کلب دنیا

و بعضی از تمثیلات دنیا است بدانکه مذمت دنیا از برای هر کس که اندک عقل و شعوری داشته
باشد ظاهر و هویدا است و لکن چون شیطان و نفس اماره و هوا و هوس دنیا را مزین
ساخته اند لهذا عقل به تشبیهات و مواعظ و نصایح که از معصومان رب الارباب و مطلقان طلاقا
بائنا لا رجعة فیه وارد شده است و از حضرت صادق وارد شده است که حق تعالی جمیع
خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا و زهد کرده است و جناب حضرت
امیر المؤمنین ع فرموده اند که هیچ خلقی معین و ناصر دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و
فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتها و دنیا است بدرستیکه زهد در دنیا کم نمیکند
از انچه خدا از برای این کس قسمت فرموده است پس کسی عیب دارد که بجمیع آخرت را از برای دنیا
ترک نماید و در حدیث دیگر فرموده اند که چه گویم در وصف خانه که اولش محنت است و آخرش
فنا در حلالش حسابست و در حرامش عقابست هر که غنی میشود در او مفتون است
و هر که محتاج میشود محزون است و هر که از برای او سعی میکند بیشتر نمی یابد و هر که ترک میکند
رو باو بیاورد و هر که از احوال او عبرت بگیرد بینا شود بعیوب خود بینا کرد اند کسیکه

برغبت بسوی او نگاه کند کورش میکند و در حدیث دیگر مرویست که روزی انحضرت در بعضی
از باغها سیلی در دست داشتند و اصلاح اشجار میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت
حسن و جمال و گفت ایفرزند ابوطالب اگر مرا تزویج کنی ترا غنی میکنم و از این مشقت میرهانم ترا
دلالت میکنم بگنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی کنی حضرت فرمود که نام چیست گفت
نام من دنیا است حضرت فرمود که برو شوهری غیر من طلب کن که تو را در من بهره نیست
و باز مشغول کار شد و در حدیث مصطفوی وارد شده است که حق تعالی وحی فرمود بدنیا که
بر تعب انداز کسیرا که ترا خدمت کند و خدمت کن کسیرا که ترا ترک کند و فرمود که رغبت
در دنیا موجب بسیاری خوف و اندوهست و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدنست
و حضرت امام محمد باقر فرمود که مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا مثل کرم ابریشم است
که هرچند ابریشم بر خود بیشتر میپیچد راه بیرون رفتنش دورتر میگردد و خلاصش مشکلتر
میشود تا عجب که در آن میانه از غم هلاک میگردد و حضرت امام رضا ع فرموده اند که مثل
دنیا مثل آب شور دریا است که هرچند بیشتر میخوری تشنه تر میگردد تا هنگامی که او را
بکشد و حضرت صادق فرموده اند که در کتاب امیر المؤمنین نوشته است که مثل دنیا مثل مار
گزنده است که بیرونش در نهایت نرمی و ملایمت و شکمش پر است از زهر کشنده عاقل
از زهرش حذر مینماید و طفل نادان بر نرمی و خط و خالش میل میکند و بان بازی میکند
و حضرت امام موسی کاظم فرموده اند که دنیا از برای حضرت عیسی متمثل شد که در صورت
زنی ازرق چشم و حضرت از آن پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که طلاق
گفتند گفت نه بلکه همه را کشته ام فرمود که وای بر حال شوهرهای تو که باقی مانده اند که
چرا عبرت نمیگیرند از شوهرهای کشته شده تو و در حدیث دیگر فرموده اند که حضرت لقمان
پسرش را وصیت کرد که ای فرزند دنیا بحریست عمیق و گروه بسیاری در آن غرق شده اند
پس باید کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه در آن کشتی پر کنی از توشه و
متاع ایمان و اعمال صالح باشد و بادبان آن توکل باشد که بعد توکل بر خدا این کشتی را به نزد

این خیلی خوب

و ناخدای انگشت معطل باشد و معلم اعلم و لنگر شرح باشد مجلس بیست و نهم در معنای دنیا است بدانکه
اکثر خلق فرق میان دنیا و آخرت نفهمیده‌اند و بعضی توهم میکنند که مال اللذات مذموم نیست مال و ضیاع
و حشم و خانه و زن و فرزند را دنیا نامیده‌اند و مذمت کرده‌اند و حال آنکه چنین نیست و آنکسی
که هیچ از اینها ندارد و حرص آنها را امید دارد و در راه خدا بذل مینماید عین آخرتست مثل حضرت
سلیمان چنانکه پادشاهی عالم داشت و ذو القرنین بلکه اینها تارک دنیا بوده‌اند کاهست
که شخصی هیچ پاره دارد و محبت آن دارد و از اهتمام بر نماز و عبادات میماند این عین دنیا داریست
و نیکو باور داشت دنیا از برای تحصیل آخرت چنانچه اشرف خلق الله فرموده‌اند که نعم العون علی الآخرة
الدنیا و دنیای مذموم عبارتست از هر چیزیکه باعث بعد و دوری از حق میشود و آن منحصر است
که نماز و روزه و حج و زکوة و خمس باشد و بقصد ریا بجا آورد و هر چیزیکه باعث قرب بالحق
شود عین آخرتست هر چند که مال و خدم و خانه‌های وسیع و زنهای خوب باشد و حضرت
صادق میفرماید که خیری نیست در کسیکه نخواهد مال از حلال جمع نماید و دین را ادا کند و ارحام و خویشان را
اعانت کند و وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین بیل کار میکرد و زمین آبادان مینمود
و حضرت رسول هسته خرما را بدست مبارک میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت و در همان
ساعت سبز میشد و حضرت امیر المؤمنین هزار بنده از کد یمین و عرق جبین خود آزاد کرد و
حضرت رسول فرمود که عبادت هفتاد جزء است و بهترین آنها طلب حلالست و حضرت امام
محمد باقر فرمود که هر که طلب دنیا کند برای آنکه محتاج بسؤال نباشد و بر اهل خود توسعه
دهد و تصدق بهمسایگان بکند در روز قیامت مبعوث شود و روی او مانند شب چهارده باشد
و باید که آنکس مالهای اندک قسمت کند قسم اول را صرف خود نماید و بان استعانت بجوید بر عبادات
و طاعات حج و زیارات و تصدقات و صله ارحام و غیره و قسم ثانی را صرف غیر نماید مانند
توسعه بر اهل و عیال و مؤمنین و اعانت فقرا و مساکین و در همه باب باید که حد وسط را رعایت
کند و انفاق نکند بنحوی که خود محتاج بماند و از قدر ضرورت و احتیاج خود نگه داری نکند
و آنچه را که نگه داری نماید هم تعلق قلب بان نداشته باشد و روزی خود را با بخشش نماند و آنچه از برای

خود صرف کند بر عیال است نگیرد و طعامهای لذیذ بخوراند بمؤمنین و بخورد و جامهای نفیس
بپوشد و بپوشاند اما چیزی که باسراف برسد و اگر قدری مال داشته باشد که از طعامهای
لذیذ میتواند بخورد اما فقرا و مساکین را محتاج میابد پس اگر خود را بتقلیل قناعت دهد و زیادتی را
بفقرا الارحام میدهد ایثار کرده است و مرتبه ایثار در درجه مقربانست و قسم ثالث را صرف
خیرات عامه نماید مانند بنای مساجد و مدارس و پلها و رباطها و غیره و اما فقر پس دو قسمست
یکی بسیار ممدوح و مرغوبست و دیگری مذموم و احادیث بسیار در مدح و ذم وارد شده
و در حدیثی شریف وارد شده است که الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر باعث روسیاهی
میشود در دنیا و آخرت و در حدیث دیگر فرموده الفقر فخری یعنی فقر فخر منست پس باید که
تمیز داد در مابین ممدوح و مذموم و خلاصه کلام اینست که فقر بر سه قسمست اول آنکه فقر غنا
داشته باشد و بکوشد بکتمان اظهار احتیاج و فقر و فاقه نکند بلکه حق تعالی در حق ایشان [illegible]
حق تعالی در مدح گروهی فرموده است یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس
الحافا و این فقر ممدوح است و برین معنی منطبق میشود حدیث الفقر فخری دوم فقیریست که
بجهة اظهار احتیاج خود بمردم مبتلا بود و از خدای مسبب الاسباب غافل و بی خبر است و بر
این منطبق میشود الفقر سواد الوجه فی الدارین سیم آنست که گاهی شکایت حال خود
بخلق میکند و گاهی بحق و برین معنی منطبق میشود کاد الفقر ان یکون کفرا زیرا که گاه تمکین شکایت
بر خدا قرار داده است و اما تجمل زینت و لباسهای فاخر و خانه‌های بلند و خدم و حشم و مال
اینها و اینها وجهه دارد که یکی عین آخرت است اگر برای خدا و موافق شرع باشد و اگر
عکس آن باشد عین دنیا است انما الاعمال بالنیات و میزان همانست که سابق مذکور شد و
پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و حال آنکه عین آخرتست و اسباب [illegible]
اهل تصوف بنظر ما اینان آخرت مینماید و حال آنکه عین دنیا است و حضرت امیر المؤمنین فرموده
که خداوند عالم جمیل است و جمال را دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده خود دیده شود و
حضرت صادق فرموده‌اند که هرگاه خداوند عالم به بنده نعمتی کرامت میفرماید بر بنده لبس ملایم

ان الله جمیل یحب الجمال [illegible]

و اما بنعمة ربک فحدث

این نعمت را ظاهر کرده اند و خود را بان بیارایید مردم بگویند که دوست خدا است و بیان
نعمت خدا کرده است و اما ظاهر نکند میگویند که دشمن خدا است که تکذیب نعمت خدا کرده
مطلب در زهد است بدانکه معنی زهد آنست که رغبت با خرت داشته باشد و ترک دنیا کرده
باشد و چون معنی دنیا و آخرت معلوم شد و نیز معلوم میشود که شخصی مالی بسیار دارد و ممکنست
که زاهد باشد و کسیکه فقیر است و ممکنست که در عین طلب دنیا باشد و از حضرت امیر المؤمنین
مرویست که فرموده اند که زهد در دنیا آنست که طول امل را از خود دور کرده و نعمتهای
خدا را شکر کنی و از محرمات و شبهات به پرهیزی و در حدیث دیگر فرموده اند که زاهد آنست
که اندوه و شادی دنیا از دل او بیرون رفته باشد و بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد
نمیشود و بر چیزی که از دنیا از او فوت شود تاسف نخورد و محزون نمیشود مجلس بیست و ششم
در متابعت نفس اماره و هوای نفسانیست بدانکه نفس اماره انسان ضرر بیشتر از
شیطانست و حق تعالی میفرماید که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و در آیه دیگر
میفرماید فاما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی هر که از
از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد آن میترسد و نهی کند نفس اماره را از خواهشها
خواهشها او لیس بهشت ماوای اوست بدانکه مجاهده با نفس اماره مثل مجاهده
با کفار است و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهده
نفس آنست که هر چیزی که میل و خواهش داشته باشد که مخالف شرع باشد جهاد و مخالفت نماید
با شنعات الحق متذکر آیات و اخبار و مواعظ و معاد و عقل و شرع نماید حضرت امام موسی کاظم
فرموده اند که حضرت رسول لشکری بجهاد فرستاد چون خبر برگشتن فرموده اند که مرحبا جماعتی
که جهاد اصغر بجا آورده اند و جهاد اکبر بر ایشان باقی مانده است پرسیدند یا رسول الله جهاد
اکبر کدام است فرمود که جهاد نفس که بهترین جهادها جهاد کسیست که جهاد کند با نفسی که
در میان دو پهلوی اوست و حضرت امام محمد باقر فرموده اند که حضرت رسول فرموده اند که حق
تعالی میفرماید بعزت و جلال و بزرگواری و علو شان خود سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار

نکند خواهش

نکند خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و میکردانم
دل او را بدنیا مایل و مشغول میکردانم و دنیا را بر او مشتبه میسازم و غیر آنچه مقدر کرده ام از
برای او نمیدهم و مقدر شده از دنیا و بعزت و جلال و بزرگواری خودم قسم که هیچ بنده
اختیار نکند فرموده مرا بر خواهش نفس خود مگر اینکه ملائکه بحفظ او موکل میکردانم و آسمان و
زمین ها را متکفل روزی او میکردانم و تجارت هر تاجر را بسوی او میفرستم بدانکه نفس
عبارت از جوهر لطیف ملکوتیست که استخدام میکند این بدن جسمانی را در اوامر و نواهی و حوایج
خود و نفس عبارت از حقیقت انسان و ذات اوست که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در
بدن خویش و لشکرهاست مانند اعضا و جوارح و خویشهای روحانی مانند خوف مثل غضب
و شهوت و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را گاهی نفس میگویند و گاهی قلب میگویند بجهة تقلبات
و تقلبات که بخاطر میرسد و گاهی عقل مینامند و گاهی روح میگویند و کسب علوم و معارف و تحقیق این امور
در این رساله گنجایش ندارد و از برای نفس اوصاف مختلفه هست بحسب اختلاف احوال او اگر
نفس مطیع شود در زیر اوامر و نواهی و اضطراب بسبب شهوات از او زایل باشد او را نفس مطمئنه
مینامند چنانچه حق تعالی میفرماید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و اگر مطمئنه
نباشد و در جنگ باشد با شهوت و غضب و در مقام محبت و اعراض بر آنها باشد نفس لوامه مینامند
چنانچه حق تعالی میفرماید و لا اقسم بالنفس اللوامة و اگر ترک غایت محبت و اعتراض و اذعان و انقیاد
نماید از برای شهوات و دعوات شیطانیه او را نفس اماره مینامند چنانچه در آیه شریفه است
ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی مجلس بیست هفتم در غرور است بدانکه غرور عبارتست
از متابعت نفس و هوا و میل کردن طبع بان و اینکه معتقد شود که خود شخص خوب کسیست و بر خیرست
در دنیا و آخرت و این بدترین صفات ذمیمه است چنانچه حق تعالی میفرماید لا تغرنکم الحیوة الدنیا و
لا یغرنکم بالله الغرور بدانکه غرور اقسام دارد اول غرور بدنیا مثل غرور اهل دنیا از کفار و
منافقین و اصرار و عاصیان است که ترجیح داده اند دنیا را بر آخرت بدلیل آنکه نقد بر از نسیه است
و آخرت نسیه میدانستند و دیگر آنکه در آخرت شک دارند و در دنیا یقین قیاس ابلیس نموده اند

که کفت من از لئیم وادم از خاک اثر محبت است از خاک و مثل عمر ابن سعد لعین که کفت اکر کنم
جو بقیه خوبست و در شان این طایفه ایه شریفه نازل شده است اولئک الذین اشتروا الحیوة
الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون قسم دویم مغرور باخدا است مثل انهائیکه
میکویند که اکر معادی و ثوابی و عقوبتی باشد ما اولی تریم از دیکران و اکر قرب خدا نداشتیم
نعمتهای دنیا را با ما عطا نمیکرد و اکر اراده عقاب ما داشت در این دنیا میکرد و اکر صلحا و اخیار و
اهل ایمان در نزد خدا ابرو داشتند باین حقارت و مذلت کرفتار نمیشدند قسم سیم انهائیکه
باعمال خود مغرور شده اند و اینها چند قسم اند اول انهائیکه معاصی در نظر شان طاعت
مینماید مانند حکام و ظلام که از مال غیر بغیر مساجد و رباطها و عتبات میسازند دویم انهائیکه عملها
در نظر شان خوب مینماید که از برای خلق کرده اند و سیم انهائیکه ترک میکنند فرایض را و مشغول
مندوبات میکردند مثل انکه مستحب بجا میاورند و برو از مال مردم و غاز و در روزه نماز ... چهارم
انهائیکه منتهای سعی نموده اند در علوم فقهیه و کثرت تفریعات و مسایل فضول چند که داخل
شبهات اند اکر یک مسئله از وی پرسند چندین اقوال مختلفه میکویند و اما از حیله‌های نفس اماره چنان
بیخبر اند که کویا مثل عوام الناس بلکه بیشتر بیخبر اند و در تحصیل اخلاق حسنه و مجاهده نفس
اماره و تجنب از اخلاق ردیه و صفات مهلکه مانند حسد و ریا و عجب و تکبر و حب دنیا
و دنیا است که واجب عینی میباشد اهمال نموده اند و پنجم طایفه مبدعه مضله فرقه متصوفه اند
که نحو بابه ادعا میکنند که احکام علم باطن حاصل کرده اند و اخلاق جمیع و صفات ... بتحصیل
نموده اند و بر مقتضای چند در دین مبین و شریعت جناب سید المرسلین قرار داده اند و مخالف جبل
با شریعت مطهره شیوع نموده اند و از امور واجبات ظاهری عاری اند و تشکیکات نماز را عبث میدانند
و اکثر ایشان معتقد جبر و حلول و اتحاد و زندقه و ما مثل ان عقاید فاسده میباشند چنانچه در کتب
و اشعار خود ذکر کرده اند و محی الدین که رؤسای ایشانست در فصوص الحکم میکوید که ما وصف حق
بهیچ وصف نکردیم مکر انکه ما بان وصف بودیم و حق تعالی وصف خود را برای ما میفرمود پس او
هر کاه مشاهده ما کند خود کرده است و در جای دیکر ترجیح میدهد ولایت را بر مرتبه نبوت

و خود را خاتم الولایة

و خود را خاتم الولایة میداند و او این جا خود را از جمیع پیغمبران میداند و در اول فتوحات مکیه میکوید
سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها یعنی منزه است خداوندیکه اشیا را ظاهر ساخت و او عین همه
چیز است و در فصوص در فص نوحی چنانچه میکوید که از جمیع سفیهی صادر میشود از ادب نسبت خطا بحضرت
نوح میدهد میکوید که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قوم او درست رفتند و غرق در دریای معرفت
شدند و اکر اشیا را از نوع از ان دریا بکنار میاورد از درجه بلندی بدرجه پستی میافتادند و میکوید
در فص ... میکوید که معبود حقیقی خوشش و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ معبود را بغیر از خدا ادب
و انکار مکن که بعقد انچه از ما انکار کنی از خدای خود انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد و هم
میکوید خدا هارون را بر که سامری و بر پرستان مسلط نکردانید بجهت انکه میخواست مسلط کرداند تا انکه حق
تعالی در جمیع صور معبود شود و لهذا کر هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میکوید که حق تعالی
از برای این کار الله کرد عرب اتحاد با عباد در خصوص ... کفتند اکر همه چیز را خدا میکفتند عین توحید
میبود و میکفت است که از شعر فتوحات ... پرسیده اند از احوال علامی روح کفتیم اکر از قولش میبینی انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و اکر از فعلش میبینی کل یوم هو فی شان و اکر از صفاتش
میبینی لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم و میکوید که منصور حلاج عیبی ندارد انکه انا الحق میکفت
... روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی و علاوه روح ...
خود میکوید هر لحظه بشکل ان بت عیار برامد دل برد و نهان شد هر دم بلباس دکر ان یار برامد
که پیر و جوان شد خود نوح شد و کرد جهانرا بدعا غرق خود رفت بکشتی که بر صفت شاه ...
و او برامد خلیل انجان شد خود بت کر میامد و مرهمت هر ... که ... تا بر صفت حیله کرو
برامد دارای جهان شد خلاصه همه پیغمبران و اوصیا و اولیا را خدا میداند بلکه همه اشیا را خدا
میدانند و میکویند که همه او است حق تعالی نسل این طایفه ضاله را از روی زمین براندازد و مومنین
و مسلمین را از شر ایشان نجات دهد مجلسی ... در مکارم اخلاق و کیفیت تحصیل
انست و لازم سر امد اخلاق حسنه است و ان عبارت از صابر شدن بر امری از امور است ... تا
دین و کاه صبر بر مشقت طاعات و عبادات میشود و کاهی بر مصیبت میشود و صبر از جمله فروع رضا

بقضای الهی موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بعضی بر آنند که صبر بر مشقت ترک
گناهان که بر نفس بسیار دشوار و گران است و بعد از آن صبر بر مشقت طاعات و بعد از آن
صبر بر بلاها است و مصیبتها چنانچه از حضرت رسول منقول است که صبر سه قسم است صبر
بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنکه بطرز نیکی
آن مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد و از هر درجه تا درجه
ما بین آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی برای او ششصد درجه
بنویسد از درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت
حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد از درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا
منتهای عرش و حضرت صادق ع فرموده اند که هر که از مؤمنان مبتلا شود و صبر کند حق
تعالی مثل اجر و مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرموده که صبر از ایمان
بمنزله سر است از بدن چنانچه بجدائی سر از بدن بر طرف میگردد همچنین از جدائی صبر ایمان
ضایع و بر طرف میشود و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که چون مؤمن را داخل قبر کنند
نماز از جانب راستش میایستد و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بپدر و مادر و غیر ایشان
بجا آورده مشرف میشوند بر بالای سرش و صبر کنار میایستد پس چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
و از او سؤال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد بصاحب خود کنید و اگر شما عاجز
شوید من او را دریابم و اعانت او میکنم و از حضرت رسول منقول است که حق
تعالی در روز قیامت جمیع خلایق را در زمین جمع میکند و منادی ندا کند از جانب حق تعالی
که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استقبال کنند
ایشان را گروهی از ملائکه و با ایشان گویند از چه صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما نفسهای
خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر میکردیم پس منادی
از جانب حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بی حساب به
بهشت روند و اما آنچه میباید در دنیا مخالف نفس او میباشد یا موافق و هر دو قسم بر صبر

محتاج است

تمم

محتاج است و اما در موافق طبع خود مانند صحت و سلامتی بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان
و اتباع و انصار و وسعت زندگانی پس صبر بر این امور اشق و اشد است چراکه اگر ضبط
نفس خود ننماید بمهالک دنیا و آخرت میافتد و اما اموری که مخالف طبع و خواهش اوست پس
آن بر سه قسمت اول اموریست که در دفعش اختیار او نیست و لکن نفس از آن متنفر است باید
که بصبر خود را وا دارد بر آنها مثل طاعات و معاصی دوم اموریست که با اختیار او نیست اما
در دفع آنها اختیار دارد مثل آنکه کسی او را اذیت کند قولا یا فعلا یا خیانتی با وی رساند و
نفس یا مال او ضرر کند و در صدد مکافات او در نیاید چنانچه حضرت رسول فرموده که صله
کن بر کسیکه از تو قطع نماید و ببخش بآنکس که ترا از خود محروم سازد و عفو کن از آن
کسیکه بر تو ستم کرده باشد و قسم سیم از صبر بر امور چنانست که اختیار شروع در دست
انسان نیست نه در ابتدا و نه در انتهای آنها مانند مرگ پدر و مادر و زن و فرزند
و خویش و قوم و تلف شدن مال و اموال و بیماری و غیرها و مانند آنها علاج بدانکه علاج
تحصیل صبر آنست که فکر بسیار نماید در فضیلت صبر و ثواب صابران آنچه خدا وعده فرموده
بصابرین و فکر نماید در بلاهائی که از برای صالحان و اتقیا و انبیا و اوصیا و ائمه هدی
رو داده و ایشان بچه نوع لباس انا لله و انا الیه راجعون پوشیده و صبر نموده اند و بدانند
که آنچه باو میرسد از جانب خداست خیر اوست و سر صبر در رضا و تسلیم در پیش داد اما
بدانکه رضا عبارتست از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی در ترک خشم یا خشنودی
آن فعل که واقع شده است و حق تعالی مدح فرموده است ایشان را و فرموده است که رضی الله
عنهم و رضوا عنه و حضرت امام محمد باقر فرموده اند که سزاوارتر این مردم بر تسلیم و رضای
الهی آنهایند که خدا را شناخته اند و هر که راضی بقضای الهی شود رضای الهی برای او میگردد
و اجر او ضایع نمیشود و حضرت سید الساجدین ع فرموده اند که صبر و رضا بقضای الهی سر همه
طاعات الهیست و در حدیث قدسی وارد شده است که هر که راضی بقضای من نشود و صبر بر
بلای من ننماید و شکر نعمتهای من نکند پروردگاری غیر من برای خود قرار دهد و از تحت

اسمان من عجوبت رود و از جمله رضا بقضاء الهی اطمینان قلب و فراغ بال و استراحت نفس از هموم
و غمومست و میداند انچه که خدا بجهت او صلاح میشود و یعنی صلاح او در انست و کسیکه احتیاج بتصفیه
و مجاهدت دارد منکر انها رضا و رغبت بالجمله تحصیل مجاهدت دارد و بعلت علم بحسن عاقبت انکه دارد در
اول مراتب رضا بقضای الهی بایست باین طریق باشد و اعلا مراتب رضا انست که از کمال
محبت افعال محبوب را محبوب داند نظر بمضمون کل ما یفعل المحبوب محبوب هرچه ان حضرت
کند شیرین بود   پیکان ابدار کو ابد زدست دوست   بر عاشقان سوخته باران رحمتست
مجلس بیست و نهم در شکر است بدانکه شکر بعد از صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و
ضد ان کفرانست که از صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید ان نعمتاست
و کفرانش موجب حرمان چنانچه حق تعالی میفرماید و لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم
ان عذابی لشدید یعنی اگر شکر کنید نعمت مرا زیاد میکردانم و اگر کفران نمائید عذاب
من شدید است و عظیم و حضرت صادق فرموده اند که هر که را چهار چیز داده اند محروم
نکردانیده اند از چهار چیز اول کسیرا که دعا داده اند از اجابت نکرداند و کسیرا که راه استغفار
داده اند توبه او را قبول کرده اند و کسیرا که راه شکر داده اند او را از زیادتی نعمت محروم
نساخته اند و کسیرا که صبر کرامت کرده اند او را از اجر و ثواب محروم نکردانیده اند و در حدیث
دیگر فرموده اند که سه چیز است که با انها هیچ چیز ضرر نمیرساند دعا کردن در هنگام شدائد
و التجا و استغفار کردن نزد گناه و شکر کردن در وقت نعمت و حضرت رسول فرموده اند
که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب کسیست که ببلائی مبتلا باشد و صبر کند
و مالداری که شکر کند در ثواب مثل محرومیست که قانع باشد و شکر عبادتست از انکه
منعم خود را بشناسد و بداند که نعمت از جانب اوست و اظهار النعمت کند بزبان و بغیر زبان
در جای مصرف کند که رضای منعم در انست و شکری که خدا در ان نعمت بر او واجب کردانیده است
ادا کند مثل انکه نعمت زبان شکرش انست که چیزهائی که خدا نهی فرموده است یا مکروه کردانیده است
نکوید و [illegible] باز دارد و هم چنین است شکر چشم و گوش و پا و سایر اعضا و جوارح و قوای

و شکر مال انست که او را در راهی که خدا خواسته است صرف نماید و شکر اولاد انست که شکر
نماید بر پرورش و خورش و تعلیم و تربیت و صحیح و مریض و [illegible] با ایشان نکند در هیچ امری و
شکر زن انست که راضی باشد بانچه که خدا باو داده و لغزش او را قبول کند و بر وقت بکذرد
و شکر علم انست که او را بذل کند بطالبانش و عمل بان کند و وسیله بباطل نکرداند مثل تقرب
جستن بحکام و ظلام و غیره و از جمله افراد شکر منعم انست که تفکر نماید در نعمتهای او و اقرار
نماید بانکه عاجز است از شمردن نعمتهای او چنانچه حق تعالی میفرماید و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها پس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن بشکر تفکر نماید که این
ادوات و الات و انچه موقوف علیه شکر است همه از خدا است و توفیق شکر هم از دست او
و قت میداند که در هر شکری چندین هزار شکر بر او لازمست و اقرار مینماید که از عهده شکر
بیرون نمیتواند امد چنانچه از حضرت صادق مرویست که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی
که ای موسی شکر کن عرض کرد که چگونه تو را شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال انکه هر
شکری که ترا کنم انهم نعمتیست از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی
که دانستی که همین شکرهم از منست و ضد از شکر ناشکریست مجلس سی ام در رجا و خوف است و رجا
عبارتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب ان بودن و اسباب ان تحصیل نمودن از طاعات
و اعمال الحسنه پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم رجا را از جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده
است و اگر جامع این شرایط نباشد انرا غرور گویند که بدترین صفات ذمیمه است و کسیکه
طمع نماید و رجا داشته باشد مثل کسیست که تخم نپاشیده زراعت خواهد این معنی حاصل نشد
چنانچه حضرت سید الانبیا فرموده اند که الدنیا مزرعة الاخرة پس باید که هر کسیکه امیدواری
برحمت الهی دارد ملاحظه نماید زمین دل خود را از خارهای اخلاق رذیله و صفات ذمیمه پاک کرده باید
تخم ایمان و عمل صالح بپاشد و باب طاعات و عبادات و کریه از ترس خدا او را آبیاری نماید
و باین امور اعتماد بر خود و عمل خود ننماید و بفضل الهی امیدوار باشد او را صاحب رجا گویند و رجا
و امیدواری او صادقست و اگر زمین دل او خالی باشد از اخلاق رذیله و صفات [illegible] و قلب انقلب از منقلب و منعکس شد

باشد و ترک اعمال و طاعات نماید با وجود این مراحل بگوید که امیدوارم برحمت الهی این
حمق و غرور است چنانچه حق تعالی میفرماید إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و بخدمت
حضرت صادق عرض کرد که از شیعیان و موالی شما مرتکب معاصی میشوند و میگویند
که ما امیدواریم برحمت الهی حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان موالی ما نیستند بلکه
بآرزوهای نفس خود مایل شده اند گمان میکنند که امیدوارند هر که امید بچیزی دارد
از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد اما خوف پس
عبارتست از متألم شدن قلب و سوختن آن بسبب توقع مصیبتی از زمان آینده و اینجا
این خوف باعدل حق تعالی و انتقام و عقاب اوست با معاصی خود و این خوف علامتها دارد
مانند گریه کردن و ضعیف و نحیف شدن و باز داشتن خود را از معاصی و گناهان و
بطاعات اهتمام نمودن اینرا خوف میگویند و در شرع این خوف ممدوح است زیرا که
هر کس که از چیزیکه خایف است و میترسد البته از آن گریزانست و اگر مشغول بلذات و نعما
باشد و اهتمام بطاعات ننماید و اما گفتن از خدا خوف دارم دروغگو خواهد بود و این مثل خوف
مانند کسیست که نزدیک شیر ایستاده بود و دست در دهان او برده و بگوید که من از او
میترسم پس هر کسی با ... میگوید و از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چنین میشود
که موجب عذابست و باید دانست که خوف شدت و ضعف دارد و بعضی کسان از مؤمنین
که خوف الهی چنان بدلهای ایشان مستولی شده که ایشان از ترس الهی و ترک لذات دنیا
کرده اند و از نعمتهای دنیا بقدر ضرورت قناعت نموده اند و نفس اماره را بجمیع در دست نفس مطمئنه و عقل خود
مغلوب کرده اند غیر از قوت شب و روزی از دنیا نخواهند و از خوف الهی نفس ایشان در توبه و
عبادات و طاعات و گرسنگی و تشنگی چنان لاغر شده اند که اعضا را بر بدن گمان میکنند که بیمارند
و بعضی پستتر از این طایفه اند اندک خوفی دارند که از حرام و شبهه دنیا و از بعضی لذتهای حلال
گذشته اند طالب مرتبه بالا هستند و لکن بعضی ایشان ضعیفست قوا نیستند که باعلی مرتبه برسند
و بعضی دیگر هستند که از خوف الهی ترک حرام دنیا و بعضی شبهات میتوانند بکنند اما نفس ایشان بجمیع

ایشان بنوعی غالب ایشان شده که مستغرق لذات دنیا شده اند و حرص بر جمع کردن حلال
دارند و از بعضی شبهات هم اجتناب نمیتوانند بکنند و بعضی هستند که قلیلی از خوف در نفس ایشان هست
که اکثر حرامها را ترک میکنند و از واجبات اکثر را بجا میآورند اما نفس اماره بر ایشان غلبه کرده است
و از کردن بعضی واجبات غفلت میکنند و بعضی از حرامهای دنیا را مرتکب میشوند پس باید ایشان تأمل در
احوال خائفان از خدا مانند انبیا و اوصیا و اولیاء عظام نموده تا بدانند که خوف حقیقی کدامست چنانچه
شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول در سایه درختی نشسته بود در روز بسیار
گرمی ناگاه شخصی آمد و جامهای خود را کند و در زمین میغلطید و گاهی پشت خود را و گاهی شکم خود را
و گاهی پیشانی خود را بر زمین میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیم تر است و حضرت
رسول باو نظر فرمود پس او جامهای خود را پوشید و حضرت رسول او را طلبید و فرمود که ای
بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این کرد گفت ترس الهی مرا باعث
این شد که بر نفس خود این گرمی را اختیار کردم که بدانند که عذاب الهی از این شدیدتر است و تاب نخواهد آورد
پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدی آنچه شرط ترسیدن است بدرستیکه پروردگار تو مباهات کرد با
ملائکه سموات پس با اصحاب خود فرمود که نزدیک بروید تا برای شما دعا کند چون نزدیک او آمدند
گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان
در مجلس بیست و یکم میفرماید بدانید که کسیکه خائف باشد از اعمال بد خود پس شهوات و لذات او باتش
خوف سوخته میشود و اخلاط تکبر و حقد و بخل و حسد و مانند اینها تخفیف مییابد و از حضرت رسول
مرویست که روزی حضرت یحیی بن زکریا که هشت ساله بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعابدان و رهبانان
و احبار که پیراهنها از موی پوشیده و کلاهها از پشم بر سر نهاده اند و زنجیرها در گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد
بسته اند چون این جماعت را مشاهده نمود نزد مادر خود آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهن
از موی و کلاهی از پشم بیاف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عابدان و رهبانان مادرش گفت که
صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا
گفت ای فرزند چه چیز ترا باعث شد که این اراده را نمائی و حال آنکه طفل صغیری یحیی گفت ای پدر

مگر نمیدانی که از من کوچکتر هامرگ چشیده اند گفت بلی زکریا بمادر حضرت یحیی فرمود که آنچه میکنی با
چنان کن پس مادر حضرت یحیی کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و یحیی پوشید و رفت به
بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت شد تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد پس روزی
نظر کرد بسوی بدن خود دید که بدنش ضعیف و نحیف شده گریست خطاب الهی رسید که ای یحیی آیا
گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم کنی
هر آینه پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پیراهن مو پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش
مجروح شده گوشت او ریخته شد بحدی که دندانهای مبارکش پیدا شد چون این خبر بمادرش
رسید با حضرت زکریا بنزد او آمدند و عباد بنی اسرائیل بدور او آمدند و او را خبر دادند که
روی تو چنین مجروح شده و کاهیده است گفت من با خبر نشدم حضرت زکریا گفت ای فرزند چرا چنین
میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب شادی من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی و
گفتی در میان بهشت و دوزخ عقبه هست که نمیگذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کننده باشند
از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر
فرموده اند پس مادر حضرت یحیی با او گفت ای فرزند رخصت میدهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم
که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمت را جذب نماید گفت تو دانیا
داری پس آن پاره نمد از برای او ساخت و بر رویش گذاشت و آب چشمها او را فرو گرفت چنان تر شده
بود که آب از میان انگشتانش جاری گردید چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد
رو بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این آب دیده اوست و تو ارحم
رحم کنندگان و رحیم ترینی پس هرگاه حضرت زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه کند بجانب راست
و چپ نظر میکرد پس اگر حضرت یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی حضرت یحیی
حاضر نبود شروع بموعظه کرد حضرت یحیی سر خود را در عبا پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت
زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهیست
که آنرا سکران مینامند و ما بین آن کوه وادی هست که آنرا غضبان مینامند زیرا که آن از غضب الهی افروخته شده

ودران وادی

و در آن وادی چاهی هست که صد سال راه عمق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست چون یحیی اینرا
شنید سر برداشت و فریاد برآورد که وا غفلتاه که چه بسیار غافلیم از سکران و برخاست و رو به
جبانه متوجه بیابان شد پس حضرت زکریا از مجلس برخاست و بنزد مادر حضرت یحیی رفت
و فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم او را نبینی مگر بعد از مرگ او پس مادر یحیی بطلب آنحضرت
بیرون آمد تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید از ایشان پرسیدند که ای مادر یحیی بکجا میروی گفت بطلب
فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم را شنیده و رو بصحرا کرده است پس رفت تا به شبانی رسید
از او سؤال کرد که آیا جوانی باین صفت و هیئت دیدی گفت طلب یحیی را میکنی گفت بلی گفت
الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پایهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر باسمان بالا کرده
بود و میگفت بعزت تو ای مولای من آب سرد نخورم تا منزلت و مکان خود را نزد تو نبینم
پس چون مادر حضرت یحیی آمد و نظرش بر او افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستا
نهای خود گرفت و او را بخدا قسم داد که با او بخانه آید پس بخانه آمد مادرش از او التماس
کرد که ای فرزند التماس میکنم پیراهن مو را بکن و پیراهن پشم بپوش که آن نرمتر است
حضرت یحیی قبول فرموده اند و پیراهن پشم پوشید و مادرش از برای او عدس پخت و آنحضرت
تناول فرموده اند و بخواب رفت تا هنگام نماز شد پس در خواب ندا باو رسید که ای یحیی
خانه بهتر از خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا را شنید از خواب برخاست
و گفت خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر از سایه بیت
المقدس و بمادرش گفت ای مادر پیراهن مرا بیاور و مادرش پیراهن را باو داد و در آن وقت
که مانع رفتن آنحضرت شود حضرت زکریا بمادر او گفت که مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند
دیگر بعیش دنیا منتفع نمیشود پس حضرت یحیی برخاست و پیراهن مو را و کلاه پشمینه را پوشید و به
بیت المقدس رفت و با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و از حضرت صادق مرویست
که عابدی در بنی اسرائیل بود شب زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هرچه بر او زور
میاورد یک انگشت از انگشتان خود را بآتش میسوخت تا آن خیال از نفس او بدر میرفت و پیوسته در آن کار بود

ناجی شد چون جمع شد بان زن گفت بد معامله بودی از برای من میبایستی که احوال خائفان را هم گاه گاهی
خاطر بر بان قلم بیان نماید مقدور قلم و کتابت نیست و این از برای یاد آوری غافلان بود مگر از شنیدن
احوال خائفان قلیلی از خواب غفلت بیدار شده تحصیل خوف نمایند تا در روز محشر که انبیا و صلحا
در آن روز ترسانند در آن روز ما از کسانی باشیم که مطمئن و محفوظ باشند اللهم ارزقنا خوفک و خشیتک
واجعلنا من الآمنین بمحمد و آله الطاهرین اما خوف از خدا محمود است تا آنکه بحد یأس و نا امیدی
نرسد چه اگر نا امید بودن از رحمت خدا گناه کبیره است و از اغوای شیطانست چنانچه حق تعالی
میفرماید و من یقنط من رحمة الله الا الضالون و رجا نیز خوبست تا بحد ایمن بودن از عذاب
خدا نرسد که اگر کافران واقعا ایمنند از جانب شیطان چنانچه حق تعالی میفرماید فلا یأمن
مکر الله الا القوم الخاسرون و آنچه از کلام خدا و رسول خدا و از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد
میشود آنست که باید انسان متصف باین دو صفات باشد و باید در دل مومن کامل خوف
و رجا هر دو بر وجه کمال باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجا زیاده بر خوف نباشد
و خوف زیاده بر رجا چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمود که لقمان فرزند خود را
وصیت نمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد
کرد و او را چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن
حضرت فرمود که پدرم گفت که هیچ مومن نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف
و دیگری نور رجا که هر یک را با دیگری بسنجند بر آن دیگری زیادتی نکند و باید همیشه حسن ظن با خدا
عز و جل داشته باشد چنانکه حضرت امیر المومنین ع فرموده اند بحق آن خدایی که بجز او خدایی نیست
که خدا عذاب نمیکند مومنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار داشته
باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و غیبت مومنان نماید و بحق آن خدایی که
که بجز او خدایی نیست که هیچ بنده را گمان نیکی نیست مگر آنکه خدا بر خوبی گمان او با او معامله نماید
زیرا که حق تعالی کریمست و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکوها و حیا میکند که بنده مومن را که
بوی گمان نیک داشته باشد تخلف از امید او نماید و امید او را باطل گرداند پس بخدا باید خوش ظن نیکو باید

و ثواب اعمال و طاعات

و ثواب اعمال و طاعات و عبادات رغبت نمایند و من احب لقاء الله احب الله لقائه مجلس سیم
در ذکر یقین و توکلست بدانکه یقین عبارتست از آنکه جمیع اشیا را از مسبب الاسباب بداند و ملتفت
بوسایط نشود بلکه بداند که اسباب مسخرند از برای او و حکمی از برای ایشان نیست و بداند که آنچه
از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده است نخواهد شد و بداند که جناب
اقدس الهی مطلع است بر احوال او ظاهرا و باطنا پس در جمیع حالات باید که منتهای ادب و
حرمت پروردگار خود را منظور داشت و یقین اعلا درجات ایمانست و یقین بر چند معنی
اطلاق میشود اول یقین بقضا و قدر الهیست که در اعماس رضا و تسلیم و توکل در بین دارد
چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هر چیز را اندازه است و حقیقتی راوی عرض کرد که
تو سوم کلامست حد توکل فرمود که اندازه توکل یقین است و حد یقین آنست که از غیر حق تعالی
نترسی و فرمود اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را باید چنانچه
مرگ او را میباید بعد از آن فرمود بدرستیکه حق تعالی بعدالت خود روح و راحت را در یقین
و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و از رد کی از قضاهای الهی مقرر فرموده است
دوم یقین بثواب و عقاب آخرتست بحیثیکه اثرش بر وجه کمال ظاهر گردد در اعضا و جوارح
از بابت عبادات و طاعات سیم یقین در جمیع امور است که با خدا باید ایمان آورد و ایمان
در هر چیزی بحد کمال رسید اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از نوایب مفاسد نفس
شد آن را یقین گویند چنانچه از حضرت امام رضا ع مرویست که فرموده اند که ایمان افضل
از اسلام بیک درجه و تقوی افضل است از ایمان بیک درجه و یقین افضل است از تقوی
بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و در حدیث دیگر فرموده اند
که معنی یقین آنست که توکل بر خدا کردن و تسلیم و منقاد شدن از برای خدا و راضی شدن
بقضای الهی و تفویض امور است بسوی خدا چهارم در توکلست بدانکه توکل از اعظم منازل
دین مبین و از افضل مقامات ارباب یقین است و لکن شناختن آن و عمل کردن بآن مشکلست
اما توکل که در شرع وارد شده است آنست که بتحصیل اسباب مباح در دفع ضرر نماید حد اعلی که قلت

دارد و اعتماد او بر اسباب و تفکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر پروردگار او باشد و امور
خود را باو واگذارد و بداند که ضار و نافع و رزاق و مانع اوست و بس و بداند که اگر همه عالم جمع
شوند و خواسته باشند که نفعی باو برسانند اگر خدا نخواهد نمیتوانند و همچنین ضرر چنانچه
مرویست که حضرت رسول ص از جبرئیل سؤال نمود از تفسیر توکل بر خدا جبرئیل عرض نمود که
توکل آنست که بدانند که مخلوق ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از
خلق قطع طمع نماید پس چون بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید از
غیر او ندارد و نمیترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند و اینست معنی توکل و منقولست
که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمان برضای
او ساکن باشد و هرچه در آسمان و زمین واقع شود همه برضای او شود گفتند چون است
بلندی میکنی گفت ما در روز اول دانستیم که آنچه خداوند حکیم و قادر میکند همه خیر و صلاحست
باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو واگذاشتیم و اراده
خود را باراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش ما میشود کسی که بدینگونه ما توکل
دارد در خانه خود مینشیند کسب و کاسبی تجارت و زراعت و غیره را نمیکند آنچه مقدر شده است
میشود بلکه امور بر دو قسمست یکی حتمی و دیگری تخییری کو جمع میباید که امر او حتمیت که مو نکند
و تخییریت که سعی نماید پس لابد است از فراهم آوردن اسباب و توکل نموده بر خدا و امید از خدا
و تفویض امر بخدا نموده هرچه خدا خواست همان میشود تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مجلس
نوزدهم در نیت است بدانکه نیت از جمله ارواح عبادات است و بسبب نیت عبادات از
عادات امتیاز بهم میرسانند چنانچه حضرت رسول ص فرموده اند که انما الاعمال بالنیات و خلافی نیست
میان علما که عمل بدون نیت لغو است و باطل اما نیت بخیر بغیر اخلاص میشود و مقصود کرد بغیر از خدا
نیت خود مثاب میگردد اول جمیل اعتقاد اینست که نیت کردن اینه معرفت است در قلب
از خطا است زیرا که اگر کسی اعتقاد یا مرتبا نباشد و این لفظ را متقلب بگذارد که من این جمله را قربة الی الله

همه مراد کرم طلب

بعمل میاورم باطل و عاطل خواهد بود بلکه نیت بقلب تعلق دارد و هرچند بلفظ در بیاید بدون نیت
عبادت از فضل است که مقارن انفعلست با آنکه مقتضاه از دل بکنند در حالتی که از روی
سهو و غفلت و ریا نباشد و کم کسیست که خالی از این باشد چنانچه گفته اند که اگر خدا خلق را
تکلیف میکرد که اعمال و افعال را بی نیت کنند تکلیف ما لا یطاق بود و نیت صحیح در عبادات
و طاعات بر چند قسمست اول عبادت عارفان و مقربانست که باعث در دل ایشان بر عبادت
بندگی کمال معبود است و آنکه سزاوار است بعبادت و عبادت او میکنند چنانچه حضرت سید
العارفین امیر المؤمنین ع فرموده اند ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن
وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و این اعلا مرتبه از ایشان کمی غیبتوان بکنند دوم عبادت
جمعیست که لذت عبادت را یافته اند کمال شدت کیفیت اند و عقل ایشان مصفی شده و نفس
ایشان نورانی گشته و با عقل موافق گردیده و مشتهیات ایشان مضمحل شده بلذة روحانیه اند
که لذت عبادت را از هر چیز بهتر میدانند و معصیت خدا را از هر الم بدتر میدانند سیم عبادت
جمعیست که باعث اختیار عبادت حیا از خدا و تلذذ ایمانست و این مرتبه کسیست که نور
ایمان دل او روشن گشته و میداند که خدا ناظر و حاضر است او مطلع است و از جلالت
و عظمت الهی حیا میکند و این باعث بر طاعات او میگردد چهارم عبادت کسانیست که
باعث ایشان بر عمل طلب ثواب خوف الهی است پنجم عبادت مزدورانست که عمل خود را از ریا
و سمعه و از ملاحظه زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته و غرض و منظور ایشان
جنت و گاهی در مقام خوفند و از ترس جهنم عبادت میکنند و گاهی در مقام رجا اند
بطمع بهشت عبادت میکنند این نیز خوبست و اگر دست باین هم تمسک نرسد از عدم قابلیت
و استعداد بهشت مرتبه که اکتفا نماید باین خوبست و اما اخلاص فان عبارتست از مجرد
کردن نیت از اغراض فاسده و شوائب و اخلاص سرآمد اخلاق حسنه است و باعث قرب
بادشاه حقیقی میشود تا کسیکه اخلاص نداشته باشد بجائی نمیرسد و اعمال بدون اخلاص
هیچ فائده ندارد و اخلاص آنست که انسان مال و فرزند و اقربا و عمر و جان خود را در راه

حال مناسبه نماید هم چنانکه جناب سید الشهداء مراد خود را در راه خدا گذشت کرد و
مال و فرزند و اقربا و جان شیرین خود را در راه رضای دوست داد و سرافراز دارین
گردید که تا روز جزا منار نور دادند پادشاهان عالم که رو بجای خود را بخاک در او می مالند؛
مبشرتان بسیار در آیات و احادیث اخبار در خالص نمودن عمل بسیار است هم چنانکه حق تعالی
میفرماید وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مامور نشده اند مگر باینکه جناب
اقدس الهی را عبادت کنند در حالیکه خالص نمایند دین را از برای او و حضرت صادق
فرموده اند که عمل خالص آنست که نخواهی که کسی بجز از خدا ترا بآن کار مدح و ستائش
کند و نیت بهتر است از عمل بلکه عمل همین نیت است مجلس سیم چهارم در اسرار طهارت
بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد اول تطهیر دادن ظاهر است از حدث و خبث دویم
تطهیر دادن اعضاء و جوارح است از گناهان سیم تطهیر دادن دل است از نجاست اخلاق
ذمیمه مانند حب دنیا و متعلقات آن از حقد و حسد و کبر و بغض و کینه و ریا و سمعه و غیرها
صفات ردیه چهارم تطهیر دادن باطن خود است از ما سوی الله و این اعلی مراتب طهارت است
و رتبه انبیا و اوصیا و اولیا است و این مراتب بسبیل تدریج است یعنی بمرتبه چهارم نمیتوان
رسید مادامیکه بمرتبه سیم که تطهیر قلب است از صفات ذمیمه نرسد و بمرتبه سیم و چهارم
نمیتوان رسید تا مرتبه دویم بعمل نیاید و هکذا مرتبه دویم بدست نمی آید تا مرتبه اول را
باد گرفته عمل نیاورد مطلب دویم در اسرار بیت الخلا است باید که آدمی غافل نشوند
در حالت تخلی متنبه شود که منتهای طهارت دنیا هر دارد که حاصل چنین کثافت هست هم چنین
که داخل مجلس بزرگان نمیتوانند شد بنجاست ظاهری و هم چنین داخل نمیتوان شد مجلس
بزرگواری که مطلع است بر سرائر و عالم است بما فی الضمیر مگر به بیرون کردن نجاستهای باطنی از
خود چنانکه از برای بدن و نفس الخروج این قاذورات استراحت حاصل میشود هم چنین از برای
قلب و عقل بجهة خروج ردیه از آن کمال استراحت رو میدهد و از برای چنین کسی که شبانه روزی
چندین دفعه چنین جا و کثیف تشریف میبرد و چنین قاذورات را همراه حامل است ما و کل آن مرض و خناث

ان خون حیض است

ان خون حیض است و اخوش حیض کشیده و وسطش حامل بودن بول و غائط پس لایق حال او
نیست که بطر و تکبر و عجب نماید مطلب سیم در اسرار مسواک کردن چنانچه جناب اقدس الهی دندانها را
آورده است که التذاذ از طعام از طعام خوردن برند و آلت اند از برای جاییدن طعام او لحد رانها
واقع میشود و باعث اصلاح معده میشود از این جهة در شرع وارد شده است که باید مسواک کرد
تا آنکه فساد و تغییر بهم نرسد از آنها رفع شود و بجوهر اصلی برگردد و نیز حق تعالی قلب انسان را عجب جوهر
اصلی در نهایت صفا و نورانیت آفریده و بسبب اخلاق رذیله و صفات ذمیمه ملوث و چرکین میشود
پس باید که از مسواک توبه صیقل دهد بتوبه و انابه و تضرع و گریه از ترس خدا تا آنکه بجوهر اصلی
برگردد و بسبب اشتهای اشد تعلقی خود که انقیاد است ذکر و فکر و تعظیم و مانند اینها است مطلب
چهارم در اسرار وضو است بدانکه وقتیکه انسان اقدام بر آب مینماید از برای وضو یا غسل باید
ما بین که متنبه شود که آب از جمله رحمتهای دیوی ارحم الراحمین است و چنانچه آب تطهیر مینماید
نجاسات و قاذورات را که بغیر از آب پاک نمیشوند رحمت الهی نیز تطهیر میدهد انسان را از معاصی
و سیئات چنین تطهیری که با عمال صالحه حاصل نمیشود پس باید که طالب رحمت الهی شده سعی
نمود که خود را محل رحمت و قابل و مهیای فیض و رحمت الهی نماید چنانچه حق تعالی آب را سبب حیات
هر چیزی قرار داده است چنانچه فرموده است وجعلنا من الماء کل شیء حی هم چنین خداوند عالم
حیات قلب را بطاعات و عبادات و آب حیات ذکر و فکر قرار داده مجلس پنجم در اسرار صلوة است
بدانکه حضور قلب و خشوع و خضوع روح عبادت است و عبادت بدون اینها مقبول نیست در درگاه الهی
زیرا که بدن بی روح از او کار سازی نمیشود بلکه اگر تفضلات بلا نهایات الهی شامل حال نبود باید ایشان
معاقب شود در عبادات بدون حضور قلب چنانچه کسیکه اگر در حضور پادشاه و عظیم الشان در مقام مخاطبه
دهکاله باشد و معلوم پادشاه شود حال قلب او هر آینه مستحق عقوبات باشد بلکه میشود چاکر پادشاه را
حقیر بشمرده و منکنها استخفاف بی اعتنائی با سلطان نموده است چنانچه حق تعالی میفرماید که قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بتحقیق که رستگار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند و خضوع
دل آنست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر از آن مقید او بجز و ملتفت نشود و غیرها از خاطر بیرون کند

و بسبب جاویدن طعام ملوث میشود و
و اضطراب اصل خود بدن میتوان نمانده
فاسد و تلخ و متعفن میشود هم

وخشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک که بکاری مامور و مشروع اند مشغول باشند و ادابیکه
در هر عضوی از اعضا و جوارح که از شارع مقرر گردیده بعمل آرد ترک ننماید چنانچه نظر داشتن در حال قیام
و در رکوع و سجود بر موضع خودش بایست داشت و خشوع و خضوع تمام اعضا تابع خشوع قلبست چنانچه
از حضرت رسول مرویست که شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اگر این مرد
خاشع میبود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول میبودند و این سخن بقلب سلیم و تجربه
ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند بدلیل الناس علی دین
ملوکهم و پادشاه مملکت بدن و امام میباشد و سایر اعضا و قوی قلبست و در مملکت بدن در
مرتبه رعایت و پادشاهی و فرمان فرمایست و عقل در مرتبه وزارتست و سایر اعضا
در مرتبه رعیت اند چون دل متوجه خدا شد اعضا که رعیت اند تابع او میل بسوی او
مینمایند و از حضرت رسول مرویست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق
مرویست که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی معنی قرائت و اذکار را که
میخواند بداند چون از نماز فارغ شود بر وی گناهی نمانده باشد و ایضا از آنحضرت مرویست که در وقتی
که چون بنده در نماز خود التفات بجانبی مینماید حق تعالی او را ندا میکند که ای بنده
من بسوی که التفات مینمائی آیا التفات بجانب کسی مینمائی که از من بهتر باشد از برای تو پس چون سه مرتبه
التفات از او صادر شود حق تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از آن دیگر بجانب او هرگز نظر
نمیکند بدانکه حضور قلب مراتب دارد چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد هر چه مراتب یقین
و معرفت بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود نزد او بیشتر است چنانکه مرویست که حضرت
خاتم الانبیا چون بنماز میایستادند رنگ مبارک آنجناب متغیر میشد از خوف الهی و صدای از
سینه مبارک آنجناب میامد مثل صدای دیگی که بجوش آمده باشد میشنیدند و در حدیث صحیح وارد شده که چون وقت
نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش بلرزه میامد و از رنگ برنگ میگردید و بخدمت
آن بزرگوار عرض میکردند که چه میشود شما را میفرمودند که رسیده هنگام امانتی که بر آسمان
و زمین عرض کرد ابا نمودند و ترسیدند و حمل آن کرد انسان یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون تحمل

از سنگام

کم جهان باکرن

ان شاء الله بنیاد اتمام کرده آید داده شده است که چون حضرت امام حسن ع متوجه وضو میشدند
مفاصل بدن ایشان میلرزید و رنگ مبارک ایشان بزردی مایل میشد از آنحضرت سؤال نمودند
از سبب فرمودند که حق کسی که نزد پروردگار خود میرود خداوند عرش عظیم سزاوار
است که رنگش زرد شود و بندهایش از بیم بلرزه در آید و از حضرت سید الساجدین مرویست که روزی
آنحضرت در نماز ایستاده بودند حضرت امام محمد باقر کوچک بودند و بکنار چاه آمد که نظر کند در
چاه پس در افتاد در چاه و مادر آنحضرت چون این حال را مشاهده نمودند بسوی چاه دویدند و خود را
میزدند و فریاد میکردند و استغاثه مینمودند و حال آنکه صدای اضطراب و شیون ایشان را جمیع اهل خانه بگوش
او میرسید و چون بسیار بطول انجامید مادر روی ازو در اضطراب گفت چه بسیار سنگدلست
دلهای شما اهل بیت باز آنحضرت التفات ننمودند تا نماز را با آداب مستحبه و مستحبه تمام نموده فارغ
گردیدند پس بکنار چاه آمدند و باعجاز دست بچاه دراز کردند و حضرت را بیرون آوردند
و آنحضرت خنده میکرد و هیچ جای تن مبارکش تر نشده بود پس فرمودند که فرزند خود را
بگیر ای ضعیفة الیقین بعد مادر حضرت از سلامتی فرزند خود میگریست و از تنبیه آنحضرت
بگریه در آمد حضرت فرمودند که بر شما ملامتی نیست غافل بودی که در حضرت خداوند جبار ایستاده
بودم که اگر رو از جانب او بدیگری میکردم و نظر او توسل مینمودم لطف خود را از من میگردانید
و نظر از او که توقع رحمت میتوان داشت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که چون آنحضرت بنماز می‌ایستاد از رنگ برنگ میگردید و ایستادن آنحضرت در نماز ایستادن بنده ذلیلی
بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که
گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغییر احوال آنحضرت سؤال مینمودند میفرمود
کسیکه در نزد چنین خالق عظیم الشأن ایستاده باشد سزاوار است که چنین خائف باشد و هیچ
منقولست که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آنحضرت از بلندی افتاده و دستش شکست از اهل خانه
فریاد بلند شد و همه همسایگان جمع شدند و شکسته بندی آوردند و دست آن طفل را بسته اند و
آن طفل از درد فریاد میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت غافل بودند تا صبح شد و از عبادت فارغ شدند

دست طفل را دیدند بسته و در کردن او یخته از کیفیت حال پرسیدند خبر داده اند و بنی مرحب
که انحضرت در سجده بود اند ناکاه آتش در خانه انجناب افتاد و سوختن کرفت و اهل خانه فریاد میکردند
یا بن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از آن سر برداشتند
پرسیده اند که چه چیز شما را از این آتش غافل کردانیده بود فرمودند که آتش کبری مرا از آتش
اندک غافل کردانیده بود و در هر سالی هفت مرتبه پوست از پیشانی مبارک آنحضرت میافتاد از
بسیاری سجود مجلس ششم در معانی باطنه خضوع و خشوع در صلوات و عبادات است و آن
شش چیز است اول حضور قلبست که عبارتست از خالی شدن دل از غیر آن عبادتی که در آن
هست و آن غیر انچیزیکه با آن تکلم نماید چه اکر خیالرا در چیزی دیکر صرف نماید و غافل از آن باشد
دوم تفهیم است بداند که چه میکوید سیم تعظیمست و این امریست ما ورای حضور قلب
و تفهیم زیرا که کاه هست کسی خطاب با دیکری میکند و حضور قلب و تفهیم داشته باشد و تعظیم
مخاطب نکند چهارم هیبت است و این ما ورای تعظیمست بعضی در یعنی انفعال خوفیه در دل
داشته باشد از سطوت الهی بسبب تقصیر در اعمال ناقصه خود پنجم حیا شرمست از خدا بر اینکه
مقصرات و معایب است از تعظیم حق تعالی اما اسرار استماع اذان مؤذن از برای صلوة باید دانست
که آدم هوشیار از شنیدن ندای اذان باید متنبه شود از برای ندای قیامت که هر کس را با اعمال
و افعال و اعتقاد خود ندا میکنند و بصالح میکویند ای صالح متقی برخیز و بطالح میکویند ای فاسق
و فاجر برخیز چه در حدیث وارد شده است در خانه که سک و شراب باشد یا صورت در آن
خانه باشد ملک داخل نمیشود پس سک ظاهر را از ساحت خانه خود دور کرده اند و سک
نفس اماره شیطانی را از ساحت صحن خود دور کرده اند و شراب ظاهر را از خانه و شراب معنی که
غفلت و شهوتست از سر بدر کنند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو نماید در دل
خاطر را از صورتهای محبت غیر خدا نیز محو سازد و لباس تقوی و پرهیزکاری خود بپوشید مهیا
حضور ملک الموت کردد و در وقتیکه داخل مسجد میشود نهایت تعظیم بجا آورد و چنان داند که با بر تا
قرب خانه بی ادب داخل شود و خاطر از غیر جناب اقدس او متوجه دیکری نشود و چون داخل

نماز میشود قبل از ان شش تکبیر سنت است و وجه آن اینست که چه موافق احادیث نماز معراج
مؤمنست و در شب معراج حضرت رسول صلعم بهر آسمان که داخل میشدند الله اکبر میکفتند و در
نماز نیز هفت مرتبه الله اکبر با افتتاح صلوة مقرر شد که بهر تکبیری بر آسمان از آسمانهای قرب و
معرفت در آید و تا بلند تر حضور کردد و وجه قبل از تکبیرة الاحرام هنوز در ساحتهای کبریای
عظمت و جلال او در مقام غیبت است و هنوز بمقام حضور نرسیده است حرف زدن با غیر جایز است
و چون تکبیرة الاحرام کفت بلا تشبیه کانه داخل مجلس ملک الملوک الملوک کردید و با غیر او سخن کفتن
و رو از جانب پادشاه پادشاهان کردانیدن برو حرامست بدانکه هیچ فعلی از افعال حسنه و در نفا
و بزرکتر در آن مثل نماز نیست و نماز عمده ارکان دینست هم چنانکه جناب خاتم الانبیا فرموده اند
ان الصلوة عمود الدین فان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت ما سواها بعضی بعد سیف
تحقیق که نماز ستون دینست پس اکر نماز مقبول شد قبول میشود چیزهای دیکر از حسنات و عبادات
و اکر نماز مقبول نشد چیزهای دیکر نیز مقبول نمیشود و رد کرده میشود شعبه سیم در عدالتست چنانچه
معلوم باید بدانکه عدالت در انسان از جمله صفات حمیده و اخلاق پسندیده و باعث بر قرب خداوند
عالمیانست و انسان را سرافراز و ممتاز و مقرب در درکاه الهی میکرداند در مجلس هفتم مبسوطا باید
بدانکه عدالت چهار مقام و یک مقدمه دارد مقدمه باید دانست که امر دین عظیم و خطیر است
و عالم عالم اسبابست و انسان همه محتاج بیکدیکرند در امر شرع و عرف اما امر شرع مثل اجتهاد
و تقلید و نماز جماعت کردن و کواهی دادن و کواهی شنیدن و در دیدن هلال و در رضاعات
و معاملات و در عبادات و نکاح و طلاق و امانات و ودیعه و معاشرات و مجالسات که در همه آنها
عدالت در کار است و هر کاه کسی عدالت را نفهمید چه چیز است امر دین او بلکه امر دنیای او نیز ضایع
و فاسد میکردد مثل آنکه اکر مجتهد یا امام جماعت عدالت نداشته باشد تقلید و ماموم بودن فاسد و خطا
بود و این دو تا اکر هیچ ارکان دینست اکر فاسد شد همه اعمال فاسد است و اکر دو نفر کواه بیایند که بکویند
که ما هلال دیدیم در اول ماه مبارک یا اخر ان اکر صفات عدالت را نداشته باشد در اول امساک و در اخر افطار
نماید اکر نداند که عدالت چه چیز است متحیر میماند در تکلیف خود که چه کار کند پس دانستن مسئله عدالت

بر هر کس لازمست از امام و خاص و زن و مرد و بنده و آزاد و سیاه و سفید مقام اول آنکه بداند
که عدالت چه چیز است و عدالت در شرع امریست باطنی و آن ملکه و سجیه راسخه است در نفس
انسان که او را از معصیت باز دارد و گناه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و منافیات
مروت را ترک کند و عدالت عرفی آنست که خود را در محل تهمت بنیاورد مقام دویم آنست که چه چیز
باعث بر ثبوت عدالت میشود مقام سیم آنست که بداند که عدالتی که در این شخص هست به چه چیز فاسد
میشود مقام چهارم آنکه عدالت بعد از زوال به چه چیز بر میگردد بدانکه انسان دو مراتب دارد یکی
فوق که بدترین خصلتها و ردیه است بلکه فاسق کمتر از سگ و خوک است و احترامی ندارد بلکه خونش بجائی
هدر میماند که خون او در هدر است و مال او حلالست و زن بر او حرامست و کسیکه بیند او در دیده
نشده باشد از جهه میانه روی و ادنی مرتبه است دویم عدالتست بدانکه بجز صفات حسنه عدالت
و مرتبه بلند او ثالثه معصومیت و عصمت بر دو قسمست مرتبه بلند آن مخصوص انبیا و اوصیا است
و مرتبه پست تر از آن عصمت اتفاقیه است و آن از برای سایر مردمانست بدانکه در عدالت
سه خواست یکی آنکه مسلم و مؤمن باشد و اصول دین او صحیح باشد و معصیت ظاهر نکند بعضی
دیگر برانند که مسلم و مؤمن باشد و اصول دین صحیح باشد و اظهار صلاح نیز بکند اما آنچه حقست
اینست که عدالت عبارتست از ملکه و سجیه راسخه در نفس انسان که او را از معصیت باز دارد که گناه کبیره
نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و منافیات مروت را ترک کند اما ملکه صفاتیست که در زادیت
در انسان باکیر مثل سخاوت و شجاعت و عبادت و تقوی اما ملکه در معصیت است و در هر یک از این
دو تا که ملکه حاصل میشود از صفات نیک و بد در ظاهر و باطن که سریع الزوال نباشد او را ملکه گویند
و هر گاه کسی فی الجمله داشت که بنیاد عبادت غایب او را عادل نمیگویند یا آنکه مرد عادلی بود که سهوا
گناه صغیره از او صادر شود و دفعه توبه کند او را فاسق نمیگویند بلکه باز عادلست اما صفات خوب
اگر در کسی ملکه و سجیه راسخه گردد و سریع الزوال نباشد او را بآخرتی عادل گویند و اگر صفات بد ملکه و
سجیه کسی شود باشد او را فاسق نامند بلکه این صفتها را بالجمله اگر در ظاهر خوب خوب بود انسان مثل عدالت
صفت شریفیست در انسان از برای مرد و زن و زینت ظاهر و باطن از برای هر کس عدالت نه زور و زیور

دنیا

دنیا بلکه زیور دنیا را بر گردن سگ بندند چه نفعی از برای او دارد و عدالت باعث عزت
و رحمت و قرب و منزلت آدمست در دنیا و آخرت و بجز از آن زینتی نباشد و معصیت عدالت را
چنانکه مذکور شد مطلق بر سه قسمست بدانکه ملکه بر سه قسمست قسم اول بدانکه ملکه
جزئیت و حالیست که اگر وارد شود بر او گناه کبیره از خوف الهی ترک آن نماید مثلا آنکه اگر زن
وجیهه تنها در خلوت شب بر او وارد شود و مانعی نبوده باشد از خوف الهی نه خلق از و دوری
نماید و صاحب این حال عزیز دارین میگردد و حق تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل نمیگرداند اما
قسم دویم آنکه اصرار بر صغیره نکند قسم سیم آنکه منافیات عدالت را ترک نماید بدانکه ما فوق سیم
و هر عملیکه فرمان بردار است او را عابد و عادل و مؤمن و متقی و ناجی و رستگار مینامند
و هر عملیکه نافرمانی کند او را عاصی و فاسق و مجرم و شقی و باغی و طاغی و ضال و محروم و بد عاقبت
نامند و گناه دو خاصیت دارد یکی ذلیل بودن در نزد اهل دنیا و دیگری ذلیل بودن و ذلت
در نزد خدا و انبیا و اوصیا و اولیا و علما و غیره و خلایق و هر گناهی گناه دیگر میآورد
تا آنکه در نزد خداوند عالم سخت و بیحیا میکند انسان را تا جائیکه میرسد که خداوند
عالم سوگند یاد میفرماید بذکر او و از انبیا دور دارد او را بخود وامیگذارد و مستدرج کرده هلاک
میشود و کسانیکه مجرد را ترک و مقرب درگاه هستند و محل رحمت الهی میباشند لذت دنیا در کام
جان ایشان تلخ است و آنچه در دنیا تلخ است در آخرت شیرین میباشد و آنچه در دنیا شیرینست
در آخرت تلخ میباشد بر عاقل است که تلخی دو روزه فانی را متحمل شود و لذت همیشگی را با خیر العقبا
نماید طولی ندارد ما بین دنیا و آخرت یک چشم بهم گذاشتن فاصله میباشد همینکه چشم از دنیا بسته
شد اساس آخرت بر پا میشود کسانیکه عادلند و اعمال شایسته کرده اند داخل لذات و متنعمات
میگردند و کسیکه فاسق است همینکه چشم پوشید گرفتار عذاب و عقاب میگردد پس حیف نباشد که
از برای دو روزه فانی ترک پادشاهی جاوید نماید و خود را از مرتبه عدالت عزل نموده و در
زمره فاسقان داخل نماید و از دو حالت بیرون نیست یا طاعت یا معصیت و صغیره از طاعات معصیت
و علما اختلاف کرده اند در اینکه کدام گناه کبیره است بعضی گفته اند که همه گناهان کبیره است الا معصیت

بزرگ بزرگست کو مشهور و حق همین است که کبیره و صغیره میباشد هر جا که خداوند عالم وعده
وعید اتش داده است و عقاب هر یک از گناهان بسیار است کبیره است و هر گناهی که عذاب
او کم است صغیره است و گناه را حقیر و کوچک شمردن نشاید باشد کبیره که بجای طاعت که ثواب
بسیار باشد و از برای گناه بسیار عقاب کم باشد این را بغیر از خدا کسی دیگر نمیداند پس بنابراین
انسان باید از همه گناهان اجتناب نماید و هر گاه کسی خواسته باشد که مرتبه عدالت گردد به
باید که خوف الهی طبیعی او گردد چرا که خوف بالعرض زود منفک میگردد و عدالت اینست که انسان
تسلط بر نفس خود داشته باشد و نفس بر او مسلط نشود و این بر چهار قسم است یکی آنست
که سلطنت بر نفس دوم قدری از این پست تر است سیم انکه اول مسئله انست چهارم
انست که هیچ تسلط بر نفس نداشته باشد و هر گاه کسی اینقدر تسلط خود داشته باشد که
هر چه نفس بخواهد مخالفت او نماید این ملکه عدالت است و اینها اکابر اولیاء الله هستند و طرز
متابعت نفس را نمیکنند و او را کشته اند و در پنهان و اشکار بر یک نحو میباشند و این مرتبه
بلند است در عدالت و از ان پست تر انها است اول انکه معاصی در پنهان و میاورد دوم از مرگ
دزدیده انگشتی باره میزند و ان صغیره میباشد و یک دیگر ان است که هیچ اعتنا نمیکند
به معصیت خدا را میکند انکه کبیره است و فاعل ان فاسق است و یک دیگر فی الجمله تسلط بر
نفس دارد اما با وجود بخواهد نباید هم دست رساند و مسلط بر نفس نشود بعض مرتبه و واعظ
و ناصحی که او را به حق دارد مانند انکه مثل انسان در نکرده معصیت مثل بیمار است در خوردن
اشیاء مضره مثلا طبیب میگوید که فلان چیز با مخور که ترا هلاک میکند اگر مریض شخص
عاقلی است و طبیب را حاذق و خیرخواه میداند اصلا میل بان شیء منهی عنه نمیکند در اشکار در
پنهان هر چند خواهش و رغبت و خواهش بان شیء داشته باشد این مرتبه بلند است و تالی عصمت
میباشد و مرتبه سلطانیه است و یک دیگر میداند که مضر است نفسانیت خود را نگه دارد و میگوید
که اخر انگشتی برای میزنم به بینم که چه لذت دارد همینکه انگشتی را زد کم کم همه را میخورد و هلاک
میشود این حال در دنیا است که برای از اخرت ندارد و دیگری میداند که مضر است انگشتی برای

میزند بعد از ان

میزند بعد از ان مادام پشیمان میگردد که چرا مخالفت طبیب کردم و ان مواضع نقویه ملا از برای حفظ
خاص من فقه مینماید دست از خوردن بر میدارد و نجات میابد و این مرتبه اوسط است
و دیگری میداند که ضرر میکند همه را میخورد و هلاک میشود و این مرتبه پست تر این خلق است
و دیگری اعتنای بر طبیب نمیکند و هیچ پروا ندارد و این نیز مثل سابق هلاکت مانند انکه انسان
دو قوه دارد یکی شهوانیه و دیگری قدسیه و قوه حیوانیه طالب معاصیت و قوه قدسیه طالب خیرات
است هر یک بر دیگری غالب شد میل بان میکند در مجلس جمع در نهم میفرماید مانند در عدالت
باید که انسان تسلط بر سه چیز داشته باشد یکی انکه تسلط بر ترک گناه کبیره داشته باشد در
اشکار و پنهان در وقتیکه مبین خواهش و رغبت بر ان داشته باشد و در این مسئله من مسلک
و نا و انکه هر گناهی از صغیره و کبیره خدا داند ترک نماید و حق اینست که اگر کبیره نکند و اصرار
بر صغیره داشته باشد منافیات مروت را ترک نماید عادل است مانند انکه عادل باید چهار قوت
داشته باشد اول قوه بر ترک کبیره داشته باشد دوم انکه قوه بر ترک اصرار بر صغیره داشته
باشد و این دو تا متفقند ثالث انکه قوه داشته باشد که هیچ گناهی نکند و این احوط است
رابع انکه قوه داشته باشد که منافیات مروت را ترک کند یعنی از نفع خود ببرد و این
اختلاف وقت مثل انکه هر گاه ملای بلباس ظاهر در اید یا با مردم هرزگی در بازار همان خورد
و مثل اینها و اما بعضی از گناهان کبیره هست که انسان را کافر کرداند و بعد عرض و مال او را حلال
و زن او را بر او حرام میکند و دیگری آنست که اگر یک دفعه بعمل اورد حاکم شرع حد بر او زند
تا چهار دفعه اگر حد بر او زدند بعد از ان دفعه او در دفعه چهارم باید کشته شود و اشباه آن چندین است
که انسان نفس خود را ذلیل نمیکند و انسان شیر و پلنگ و فیل را ذلیل خود میکند چگونه بر
نفس خود غالب نشود از برای انکه خواهشهای نفس لذت دارد در دنیا و مخالفت او فی الجمله
صعوبتی دارد و پیداست از برای اینست که متابعت نفس را هیچکس نخواهد و ملکه انست که انسان
تسلط بر نفس خود داشته باشد مثل اسب هموار که هر طرف خواسته باشد سر او را بگرداند
و عدالت قوه قدسیه اینست در این کر که بسبب اطلاع ترک معاصی نماید وفقنا الله و ایاکم کناه کبیره

محرم صحرا این کبر را از عدالت بیرون میبرد و از نصب عدالت بیرون میاندازد انسان را تا آنکه
اصرار نشود و کبایر اکثر اعمال را از آلت و کسیکه صاحب ابرو باشد از او عمل کند مثل دزدی و لکن
مثل نفس که از آن بیرون است عمل میاورد این کبر را عادل عمل کنند و عادل کسیست که جمیع کبایر
عمل آورد برای خدا ترک کنند بدانکه نفس انسان بمنزله اسب چموش است تا او را تربیت نکنی
سرش را نگیرد و بجا وا دارد که نکوئی در زیر بارش نباید تابع عقل شود و هر کسی خلاصه که خلعت
خداوند عالم لبس شد و در مجلس قرب کبریائی درآید باید که این سه دکر عدالت بر پا دارد
دو پا را و بجای بکوبد احتیاطا بدانکه لذات دنیا مانند چوب است که در بدن انسان بهم
رسد در وقتیکه شروع بخارش میکند اول او را خوش میاید بعد چوب و سنگ او را
مجروح میکند همینکه خارش او تمام شد میبیند که مجموع بدن او مجروح کرده است بیمار میشود
از لذت یکساعت که چندین روز باید که مداوای جراحت نماید و لذات دنیا نیز الحال لذیذ
شیرین مینماید همینکه ختم او بپوشید شد و ملاحظه عذاب الهی نمود نادم و پشیمان شود دیگر
سودی ندارد و در تعداد گناهان اختلاف عظیم وارد شده است در میان علما مثل آن مثل
شب قدر است کسیکه خواسته باشد از درک غافل نماید باید که شبها و چندین را احیا کند تا ثواب
شب قدر را بیابد و این لیست از برای آنکه همه گناهان را ترک کنند تا آنکه کبیره را عمل نیاورده
باشد و این نیز از لطفهای خفی خداوند عالمیانست نسبت به بندگان و چند چیز است مشهور
میان خلق که از کبیره میگویند شرب خمر و قتل نفس و غیبت مسلم و زنا و خیانت و شنیده
ان و عاق کردن و اکل مال الغیر و اکل مال الصغیر و فتوای ناحق دادن و ترک تقیه و [illegible]
بعضی از ایشان و ملاحظه کردن و زنا نمودن و تکبر و حسد و عجب و بعضی از [illegible] دادن و عاق
والدین و شرک بخدا و انکار ضروریات دین و مذهب و کمفروشی و تهمت زنان محصنه و [illegible]
از رحمت الهی و [illegible] که هیچ حرف از خدا نداشته باشند و کسیکه اسباب معصیت از برای او
مهیا باشد [illegible] که [illegible] و از [illegible] عمل کند و اگر برای کسی اسباب معاصی [illegible]
امر نکرد و از برای خدا ترک کند افضل است [illegible] دنیا [illegible] محرم [illegible]

اوردن کبیره

اوردن کبیره این کبر فاسقست و گناه صغیره اول دفعه این کبر از عدالت بیرون نمیاندازد و اگر کسی
از صغیره او را بکوید بگوید فاسق میشود و کسی که صغیره در دفعه اول فاسق نیست و لکن خبر دهنده
از بعیر فاسقست و هرگاه کسی ملاحظه کند که فلان کبر فاسقست و یقین نداشته باشد حرامست
هتک حرمت او چه آنکه مومن در نزد خدا آبرو دارد و بسیار عزیز است و حق و میزان عدالت که شرع
باشد در میان مردم قرار داده است باید که از آن تجاوز نکند و بقانون شرع رفتار کند در
همه امور از اسلام و کفر و واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح و اگر کسی در خفیه از مومن گناه
کبیره ببیند تا وقتیکه مشهور نشده است اگر بروز بدهد خودش فاسقست و امر از صغیره
انست که در عرف بگویند که فلانی مصر در گناهست بدانکه علما نقل میکنند در میان خود در میانه
دارند و اهل شرع قانونه در میان خود دارند از جانب خدائی و هرگاه معارضه نداشته باشند
این دو قانون با هم هر دو را میتوان جمع کرده بعمل آورد بلکه عین مروت در انست و صلاحیت
مثل آنکه اول وقت نماز کسی وارد او شود نماز خود را اورده بعد از آن نماز شود و اگر هیچ
محل آن را نکذارد و شروع کند نماز بی مروتیست و دیگری عکسست که انعقاد نماز در اول [illegible]
که وقت نماز از دست میرود این خوشست بلکه خیر الامور اوسطها است و افراط و تفریط
در هیچ کاری خوب نیست و اگر تعارض معارضه با یکدیگر داشته باشند یا معارضه [illegible] ترک خلق
کنند ترک ایشان نماید والسلام در مجلس چهارم [illegible] بدانکه عدالت [illegible] صفات در انسان
بدانکه دو صفت متبلج در انسان هست نکو [illegible] که ممدوح است و دیگری عجب و تکبر
که مذموم است و این هر دو با هم مشتبه میشوند باید که صاحب [illegible] از کبر با خبر باشد چه آنکه
تکبر انسان را هلاک میکند و بجهنم میاندازد و بدانکه تحصیل اخلاق و جدا کردن من خلق نیک
از خلق بد بسیار دشوار است باید که انسان متوسل بخدا شود و شب و روز با نفس در مجادله
و مجاهده باشد بسیار او را بکوبد تا آنکه انسان از جاده شریعت [illegible] با نفس در مقام
مجادله برآید تا تحصیل اخلاص نماید و هرگاه کاملی صاحب اخلاق باشد محبوب [illegible] میکردد و
اکثر صوفیه ملاحظه اخلاق [illegible] بسته اند در ظاهر و مردم را بسبب [illegible] و هرگاه این صفت

در اهل ایمان باشد نور علی نور است و باید که انسان عقل و شرع را پیش انداخته و از انها
رو در نیا که عقل هر چند راه دلالت میکند که شرع عمل میکند و هر چند را شرع ادراک میکند که عقل
عمل میکند و این هر دو با هم رفیق و موافق اند یکی از اینها بدون دیگری فایده نمیدهد پس باید که انسان
چشم باز کند و این دو مشعل را بر افروزد و تاریکیهای شب جهالت و ضلالت را بگذارد و اگر
نه خواسته باشد که بدون اینها راه رود در تاریکی در چاه جهالت سرنگون شده گردن
او را میشکند مانند که مسئله عدالت واجبست بر هر کس از اهل ایمان چرا که در بند کردن
طریقه دین داری باید که انسان یا مجتهد باشد یا مقلد و اگر مردم کور فتار تقلید مبتلا شوند
لا علاج باید که رجوع بمجتهد نماید و امر دین خود را از او اخذ نماید و نمیتوانند که کسی را امر دین
لاعن شعور رفتار نماید هم چنانچه کور مادر زادی اگر هادی و رهنمائی و عصائی در دست
نداشته باشد نمیتواند راه برود پس چگونه میشود که در دین داری بدون رهنمائی میتواند
رفتار نماید پس لا علاج رجوع بعلما واجبست و در این نیز رجوع بهر کس لازم نیست بلکه انکه باید التمام
عادل باشد چرا که بسیار کسی هستند که اسم علم بخود میبندند و فتوای ناحق از طمع ریاست
میدهند و خود را و مردم را گمراه میکنند پس باید انکه جامع الشرایط باشد تا تقلید او را
بکنند و چند جا هست که جزو است در انجا عدالت مثل انکه در مجتهد و امام جماعت و گواهان
که از برای امری گواهی میدهند در دیگری حلال و حرام و در امانات و وصایات و عبادات
و اگر کسی عدالت را ندانند فاسقست مذکور شد که کلام در عدالت چه چیز است و دیگری انکه
عدالت بچه چیز حاصل میشود و ثالث انکه بچه چیز زایل میشود و رابع انکه بچه چیز عود میکند
معلم ذکر مقام اول انکه عدالت چه چیز است مانند که عدالت صفتیست بسیار خوب و صلاح
و شریف و انسان را بلند مرتبه میکند که در دنیا و اخرت و این دو مرتبه دارد مرتبه بلند ان تالیه
معصومیست که مرتبه سلمانیست و پست تر این مرتبه عدالت انست که گناه کبیره نکند و اصرار
بر صغیره نداشته باشد و منافیات مروت را ترک کند مقام دویم انکه عدالت حاصل میشود
بسبب خوف از خدا که کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد و منافیات مروت را ترک کند و بلکه در عمل

بالعدل قامت السماوات والارض

ابراهیم رسته

امر خیر میرساند و ترک معاصی کبیره و اصرار بر صغیره تا عدالت حاصل شود و مداومت برانها باعث
ثبوت عدالت میگردد و کم کم این صفات حمیده ادخل گردد که هرگز زایل نشود مانند که عدالت در
لغه مستقیم و راه است رو در راه خدا میکوشند و در اصطلاح علما آنست که عادل کسی را گویند
که قوه داشته باشد که هیچ نکند چنی فاعل براین شده اند و قوه ملکه در نکردن معاصی از در
خاسته اند حد خلاف و ملکه از ترس خدا و انجالت او را مانع میباشد هر چند که اسباب فراهم ایند
و کسیکه اسباب نداشته باشد از زنا و معصیت کردن و معصیت نکند کافی نیست است و
باید که قوه ملکه در ترک معصیت داشته باشد که صغیره و کبیره را ترک کند و مشهور علما
بانند که قوه ملکه داشته باشد بانیکه کبیره نکند و اصرار بر صغیره نداشته باشد این حد
اجماع علماست و ثالث انست که منافی مروت را بعمل نیاورد و تم احتیاط لا یعقول از آن نیز خود بعید
نبود مثل انکه شخص عزیزی بلدی عرف چون در بازار راه برود یا محاسن دراز و لباس چرکین در
آید منافی مروت است و اگر عکس آن باشد مطلوب است مثل انکه حنبلی و لوطی تا پیش شود
و در لباس علما در آید بسیار خوبست و بعمل کردن در کوچک و خندیدن بسیار و شوخی از حد
زیاده را نیز از منافی مروت شمرده اند و باید که مومن وقار و سکینه داشته باشد که ابرو
علام ابروی افاست العزة لله ولرسوله وللمؤمنین از جهة این خفه چرا که منافی مروت علی
وانچه حق است در نزد در عدالت انست که از خوف الهی گناهان کبیره را نکند و اصرار بر صغیره نداشته
باشد و خوف الهی ملکه و سجیه را نخود در قلب او کرده باشد و منافیات مروت را احتیاطا ترک نماید و در
بلکه صغیره را بعمل آورد و لا نعدالت بهم نخورد اگر توبه نکرد و اصرار در رجوع نمود مثل انکه
اگر در عرض نکند که مصر بمعصیت است اصرار کرده است و فاسق شده است گفتیم خوف خدا
در خود ترمیم اند که هست یا نه اما در غیر بسبب معاشرت و سفر کردن و معامله حاصل میشود اگر
نفر غالب حاصل شد کافیست و بعضی میگویند که حسن ظاهری کافیست که فسق ظاهری از و نبینند
ما ظهار ایمان نماید خوف خدا دارد اما حمل اول است و اما اظهار صلاح و گناهان از و دیده نشود

و مشغول بواجبات و مستحبات باشد و مباحات را این نیز عدالت ثالث میشود و مقصود بوده
در میان خلق نیز عدالت ثالث میشود مقام سیم آنست که عدالت برطرف میشود بفعل گناه کبیره و
اصرار کردن بصغیره و منافیات مروت را بعمل آوردن مقام چهارم آنکه عدالت که زایل شد بسبب
توبه کردن و باشرط توبه را بجا آوردن چنانچه در کتاب توبه مذکور شد عدالت بر میگردد علمی
در علم چهل و یکم میفرماید که مکرر مذکور شد که ترک از کبایر از لوازم عدالتست در وقتیکه کبیره
که کبیره دست بهم داد مانع مفضوح بود ترک نماید و بعمل نیاورد و آنکس عادل حقیقیست و کبیره نفس
بدو قسمت ظاهری و باطنی است که از اعضا و جوارح بعمل میاورد مثل قتل نفس از دست و
دروغ و غیبت و نمامی و غنا از زبان و دزدی از دست و پا و غیره و کبیره که تعلق بباطن
دارد از این قبیل تراست مثل کبر و عجب و حسد و ریا و غیره پس هرگاه کسی خواهد که ترک
همه اینها نماید باید که بحول و قوه خدا نفس را بکشد و بالمره از خواهشها در گذرد غنا میاید
ما الا تلاحظ که مجموع شهوات دنیا از خواهش نفس بعمل میایند و لذات دنیا هم سم قاتل اند اخرت را
ولکن غفلت چشم بصیرت را کور کرده است عینا مانند سم قاتل را شربت قاتل قند بیلا شته است
بر میکشد همه که از دهن پایین رفت دل و جگر او را پاره میکند و این همه سعیهای دنیا
عبث و عمر ضایع کردنست و کاریکه ما را با آن مامور ساخته اند فراموش نموده ایم و چیزیکه ما را
از آن نهی کرده اند مرتکب اغلب شده ایم و هرگاه کسی بزرگواری الهی را منظور دارد و در چشم خود
باز کند میداند که عاقبت کار بکجا منتهی میشود و چه مصیبتها در سر دارد از تلخی جان کندن و
فشار قبر و سوال نکیرین و عالم برزخ و حشر و نشر و صراط و جهنم و انواع عذابهای او
هر اینه مجموع لذات دنیا در نظرش خوار میشود و بمجموع معاصی توبه نموده رضای خدا را اختیار مینماید
و رو بدرگاه دوست میاورد با تضرع و زاری و پشیمانی از گذشته و رغبت داشتن در آینده و قدم
و بیگناه بوده در حال و اگر حق تعالی در ذمه دارد اگر بجا هست باصلش میدهد و اگر قضا کرده
دارد قضا میکند و اگر حق الناس است بصاحبانش رد میکند و توبه را نابه نماید و همین جلالت الهی

در نظرش باشد که دیگر معصیت خدا ننماید اینجا که مذکور شد شرط توبه بود فی الجمله که اشاره شد
و هرگاه کسی در اصول و اخلاق و فروع آراسته ببصیرت و یقین بوصف عدالت که اشرف صفات
حسنه است آن را نیز تحصیل نموده یک نور میگردد از سرتا پای او و اخلاص در عبادت و بندگی خدا
بهم رساند و امورات خود را بخدای خود واگذارد و امید بغیر او نداشته باشد سرافراز دارین
و ناجی و رستگار میگردد و اگر هر قدر که از این صفات مذکوره را ضایع کرد آنقدر ضرر
بخویش میرساند تا آنکه کم کم خود را در نزد الهی از آبرو و حیا ننماند و شیطان با نفس اماره بر او مستولی
میشوند و او را بهلاکت میکشند پس بنابراین باید که انسان در چشم خود را چهار چشم نماید قدم بقدم
نفس بنفس و ساعت بساعت و روز بروز ملاحظه نماید به بیند آنچه نفع بردین او دارد جمع
نماید اگرچه نقل بنده باشد گناه و ثواب بزرگ و کوچک ندارد بزرگ و کوچک ثواب هر دو
ثوابست و بزرگ و کوچک گناه هر دو گناهست تا سود را ببیند بتنه از برای سفر آخرت تحصیل نماید
چرا که امور آخرت عظیمست هم چنانکه در دنیا کسی که مال دنیا ندارد در نظرهای مردم خوار و ذلیلست
هم چنین در آخرت خط نظر از آتش جهنم را اگر بجهنم برود را مصیبتها و باید که ابدالاباد معذب باشد
در آتش سوزان که کام تشنه حق است از طاعات و عبادات و معرفت و عدالت و علم در برزخ ابدی متلذذ
در دنیا و آخرت سرافراز و معزز است از فضل عالم خدا همه را از خواب غفلت بیدار نماید و بعمل خیر
توفیق نماید بمحمد و آله الطاهرین لنجه از تقریرات علامه فهامه محمد باقر [illegible] آقا سید محمد [illegible] سنه من الالاف
والالاف تحریر شده بود بنام سید [illegible] رساله الرشید [illegible]

در الاقرب

و از جمله مواعظی که جناب سید سلمه الله تعالی میفرمودند بیانکه جناب باری تعالی عز شانه
مؤمن را عزیز و محترم کرده است چنانکه در محکم آیات میفرماید که العزة لله و لرسوله و للمؤمنین
پس باید که انسان بارهٔ حرکاتی نکند که باعث خفت و بی آبروئی او شود مثل خنده بسیار و
و شوخی و بیشماری بعمل نیاورد که وقار و تمکین او بالمره برطرف شود و با آنکه از زیر خود بلند
نزود مثل جهلا و صاحب ابروئی باعرق جبین باشد و قبا گشاده بیرون نیاید که در نظر مردم
ابرو او زایل شود و جهان عبوس و تند ابرو هم نباشد که بالمره از حد عادت بیرون رود
بلکه باید بشاش و گشاده رو باشد که باعث سرور مؤمنین شود بقدر متعارف خلاصه
کلام باید انسان مراقب حال خود شود که گول شیطان را نخورد که شیطان لعین در اغوای
مؤمنین همیشه در کمین است که بمحض شوخی آدم را گمراه میکند چنانکه مرد مفلسی نقل میکند
که من شیطان را در خواب دیدم بمن گفت که شکایت میکنم از دست فلان مؤمن که در نجف
اشرف میباشد زیرا که دو دفعه رفتم که او را گول بزنم نتوانستم اغوا میکرد بمن و چنکر از
خواب بیدار شدم آمدم بر نزد آخوند گفتم که شیطان از شما شکایت میکرد و میگفت که
دو دفعه رفتم او را نتوانستم که گمراه کنم آیا چه کرده آخوند گفت که بلی من در زمانی
از روزگار بسیار فقیر و بیچیز شدم و در خانهٔ من یک کیسه پول بود بسبیل امانت میبود آمدم
که سر کیسه را گشوده و قدری خرجی از آن برداشتم شیطان وسوسه مرا گرد که بردار و این بی
نخود میبازان وقتیکه غنی شدی عوضش را بجای او میگذاری چنین دو دفعه با این طور وسوسه
داد عاقبت آن پول را خرج نکردم و در کیسه پنهان نمودم و سر کیسه را محکم بستم و لعنت
بشیطان کردم ظاهرا از این جهت از دست من شکایت میکند پس از این نقل و امثال آن معلوم
میگردد که شیطان همیشه در فکر گول زدن است که مؤمن را از راه حق برگرداند و مؤمن باید همیشه
جلالت و عظمت و خوف خدا در یاد داشته و فریب شیطان را نخورد و دیگر میفرمودند که عادل آنکه را میگویند
در شرع که اگر مثلاً نفس حیله در جای خلوت بدست او در آید و زن الناس خیل خواهم هم نکند و آن
مؤمن از ترس خدا و تنها دست طمع کشیده دارد و عذاب آخرت همیشه بخاطر آورد و از کتاب اعتصیب

توبت کند

خوردم

توبت کنند چنین کسی عادل و پرهیزکار بلکه کیمیا و احمر است چنانکه نقلست که سید معظم سوره اصفهان
میبوده در مدرسه مشغول تحصیل بود که شبی یکی از دختران پادشاه که بعزم سیر بیرون آمده
عمارت خود شان را گم کرده و چونکه شب شد با خود گفت امشب باید پناه بطلاب ببرم که بلکه شخص
عالم باشد که آمد و داخل حجره شد دید که پیری سید در آنجا هست دختر گفت که امشب مرا پناه بده
که در نزد تو امانت و فردا بر سید قبول کرد و از یکطرف حجره خوابید و در گوشه و جای خود که در
آنجا نشسته خواب از یکطرف شیطان لعین وسوسه میکرد و از یکطرف شهوات نفسانی زور
با انسید و عزیز میآورد و آن سید پاک دامن خود را از چنگ دو دشمن خونی که شیطان و شهوت
باشد باین طور رهائی داد که انگشتان دست خود را یک بیک بچراغ میگرفت و میسوخت و میگفت
ای نفس تو که تاب آتش چراغ نداری و اگر مرتکب این عمل شوی در جهنم خواهی سوخت خلاصه
شیطان لعین نتوانست او را اغوا کند در بعضی نقلها آمده که هیچ نخوابید تا آنکه صبح شد و دختران صحیح و سالم
در وانه عمارت پادشاه شد و پادشاه احوال آن را از او پرسید که امشب چه طور سلامت گذرانیده
دختران آنچه دیده بود از دفتر عبد رسید و انگشت سوختن سید را تماما عرض کرد و پادشاه او را
نسبت بآن دختر خواست وجه نسبت پادشاه آمد آنچه حقیقت بود بیان کرد که بلی نفس عین زور
میآورد و من با نفس خود مکالمه میکردم و میگفتم که ای نفس تو که تاب آتش دنیا را نداری پس اگر
مرتکب این عمل شوی ابد الاباد در آتش دوزخ خواهی سوخت از آنجهت نفس خود را حفظ نمودم و الحمد
لله چنانکه او را نکردم پس پادشاه احسنت گفت دختر را بعقد آن سید در آورد
پس از این معلوم شد که انسان وقتیکه مخالفت شیطان و نفس اماره نکند در دنیا و آخرت سرافراز
و از میان امثال و اقران ممتاز میباشد و بالعکس اگر بقول ایشان گوش بدهد در دنیا و آخرت رسوا
و ذلیل و خوار و باعث خسران و ضرر میگردد و ما بیان را از جهت بقای او و هم یقین نوشتم که از سید
سلمه الله تعالی یادگاری بشود اگر چه این قبیل اخبار و حکایات بسیار اتفاق افتاده است که بعضی کسان
از غلبه نفس و شیطان بیاد خود دنیا و عاقبت خود را نابود نموده اند و بعضی اشخاص بالعکس اند که فریب شیطان
گوش نکرده و نفس را ذلیل کرده اند در دنیا و آخرت عزت یافته اند چنانکه گذشت و دیگر منفعلت که

که هرون الرشید لعین که از خلفای عباس بود و فی الحقیقه خدا نشناس بود حضرت امام موسی کاظم را
در زندان حبس کرده بود هر روز برای قتل آن سرور بهانه میجست تا آنکه روزی از روزها در
نزد خود خیال خامی نموده و یک کنیزک جمیله در حرم آن لعین داشت طلبید و آن کنیزک را بجهت سرور
مؤمنان فرستاد که شاید که بهانه آن سرور را شهید کند و آن کنیزک چون داخل آن خانه شد
که حضرت در آن خانه اقامت داشت دید که آن حضرت مشغول طاعت و عبادت الهی میباشد و هیچ التفات
بطرف او نمیکند و چون آن کنیزک باطراف آن خانه نظر کرد دید که زنان حوریه در خدمت آن حضرت
ایستاده اند و در دست هر یک طبقها پر از نور گرفته اند و حضرت بطرف ایشان هم التفات
نمیکند و چون کنیزک آن حالت را مشاهده نمود تاب نیاورده بسجود در افتاد و در سجده میگفت
که سبوح قدوس رب الملائکة والروح و چون این خبر بهرون لعین رسید امر کرد که کنیزک را
بیاورند و چون کنیزک را حاضر آورده اند و هرون از او احوال آن سید پرسید کنیزک آنچه دیده
بود بیان کرد و گفت والله که عبد الصالح مرد مقدس و پاک دامنست هرون گفت که از کجا
دانستی که نام او عبد الصالح است کنیزک گفت از آنچه بیان کند حضرت او دیده اند از ایشان
شنیدم و هرون لعین امر کرد که این خبر را بکسی نقل نکنند خلاصه مدعی آنست که مؤمن باید
هر شوق بندگی را از آقایان خود بردارد و در وقت زود آوردن شهوات نفسانیه و وسواس شیطانیه
شیطانیه طریق پیشوایان خود را مسلوک داشته و از راه حق بیرون نرود تا که در دو جهان
رو سفید و سرافراز گردد و بسعادت کونین فایز شود والسلام علی من اتبع الهدی و دیگر مؤمنین
که بعضی اشخاص هستند در دار دنیا که جمیع ما یحتاج ایشان همه مهیا و مضبوط است و هیچ
غمی و غصه و خوفی از عدو و یا مرض در ایشان نیست میتوان گفت که [illegible] الخالص مستدرج
یعنی جناب اقدس الهی ایشان را از رحمت خود دور کرده و مطلق العنان نموده و هر چه خواهش ایشانست
از لذات دنیا برای ایشان مهیا ساخته که از لذات آخرت هرگز بهره ایشان نخواهد بود نعوذ بالله منه
چنانکه منقولست که در بنی اسرائیل شخصی بود ظالم و فاسق و شخص دیگر بود مؤمن و متقی
مصالح در وقتی از اوقات اتفاق افتاد که آن شخص ظالم بمرضی مبتلا و گرفتار گردید و طبیبان او را در آن طبیب

مجلسی

حکم کرد که با این قلاب رنگ ماهیرا از دریا بگیرند و بخورند که صحیح و سالم بشود قضا را آن وقت هم
ماهی نبود پس آن ظالم آدم فرستاد و طلب ماهی نمود وقتیکه آن آدم میخواست در دریا آمد و دام را افکند
خداوند عالم امر کرد بهمان ماهی تا که ماهی بنزدیک دام آمده و گرفتار شد و ماهیرا آورده اند
و بآن ظالم داده اند وقتیکه آن ماهیرا خورد شفا یافت و اتفاقا بعد از چند وقت آن مرد مؤمن صالح
بهمان مرض مذکور مبتلا گشت و طبیب برای آن ماهیرا تجویز فرمود و آن ایام موسم ماهی هم
بود هر چند آدم رفت که از آن ماهی بگیرند میسر نشد و آخر من بهمان مرض هلاک شد و در
آن عصر پیغمبری بود مناجات کرد که خداوندا این چه حکمت بود که آن ظالم فاسق مخالفت ترا و فرمان ترا
تا میکرد و با وجود ماهی رسانیدی که بخورد و صحیح و سالم شد و اما این مرد مؤمن و مقدس
بنده مطیع و فرمان بردار تو بود بمرد آخر الامر هلاک گردید وحی آمد از جانب
خداوند عالم که ای فلان آگاه باش که آن ظالم چونکه از نظر رحمت من افتاده و از نعم و لذات
آخرت محروم بود خواستم در دار دنیا هر چه که خواهش مینمود باو عطا کردم که در آخرت برای او
غیر از عذاب چیزی نخواهم داد و اما این بنده مؤمن چونکه بنده مقرب من بود و در آخرت برای
او لذات و نعمت بسیار و عزت و حرمت بسیار مهیا و آماده کرده ام خواستم در دار دنیای
فانی او را هم محروم نمودم که در آخرت عوض بسیار باو کرامت کنم پس خلاصه مدعی آنکه کسانی
که در دار دنیا فقیر و محتاج اند باید صبر بکنند و اطاعت و عبادت رب العالمین را بجا بیاورند
تا که آخرت ایشان درست و مهیا گردد بدانکه اصناف مردم سه صنف اند در دار دنیا یکی
خوب تر از همه که عبارت است از فرقه انبیا و اوصیا و علما و زهاد و عباد و صلحا و یکی بدتر
از همه که طایفه اشقیا و منافق و کفار و یکی بین بین اند نه خوب اند نه بد بلکه حکم وسط
هم چنین خوب و دارند هم چنین بد اما صنف اول که خوب تر اند از همه ایشان کار آخرت درست
و مضبوط نموده اند که هیچ خوفی برای ایشان نیست و اما طایفه دوم که بدتر و شریرتر از
همه عالم اند ایشان هم کار جهنم را درست مضبوط نموده اند که هرگز نجات از جهنم برای
ایشان نیست که بجز مردن در اسفل درکات جهنم جای ایشان مضبوط و مهیا گردیده و اما فرقه

سبحٖ که من بقیبین بین ذلک انالله لا الی هٰؤلاء ولا الی هٰؤلاء کار ایشان با خدا است که رحیم و
کریم و رئوف و مهربان و بخشنده بلکه ارحم الراحمین است و اکرم الاکرمین است که اگر لطف و رحمت
او شامل حال بنده شد خوشا بحال بنده که نجات ابدی خواهد یافت و بالعکس که رب الارباب و
مالک الملک صاحب غضب یعنی غضب کننده است بر عاصیان و عذاب دهنده است بر مجرمان
صاحب سیاست است که باید انتقام بکشد از مخالفان و کمراهان پس وای بحال آنکسان که
غضب خدا و رسول بر ایشان برسد نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و دیگر
میفرمود که تا قیام القیامة و فتنه که خروج کنند آنکسانی که بسیار سعید اند و یا بسیار شقی اند
زنده میشوند و آنکه سعید است از اصحاب حضرت میشود و در خدمت آنحضرت جهاد میکند
و اما آنکه شقی است مورد مواخذه و سیاست حضرت میباشند که کرده
همه اشقیا را مثل سگ میزنند چنانکه این مضمون از اخبار
ائمه اطهار مفهوم و معلوم میگردد والله اعلم

آنچه در بالای منبر فرموده

فصل در بیان مسائل آبها بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و آب مطلق آن است که بی قید آب گویند مثل (مثل)
آب نهرها و آب دریاها و آب چاهها و مانند آن و آب مطلق پاک است یا کمتر از کر و آب کر بمجرد ملاقات (نجاست)
نجس نمیشود خواه آب جاری باشد و خواه غیر جاری و آب دریا باشد مگر اینکه آبهای مذکوره متغیر (شوند یعنی بوده)
بنجاست لوناً او طعماً او ریحاً و کر عبارت است از اینکه سه وجب و نیم عرض و سه وجب و نیم طول و سه وجب و نیم عمق
بوجب مستوی الخلقة و اگر با آب کر و یا با آب جاری استنجا کند غساله و قطرات آن پاک است و اجتناب از آن
قطرات لازم نیست اما اگر آب کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و لو غیر متغیر باشد و لو کان
الدم غیر معفو [illegible] البیضة [illegible] نجس میشود و اما غساله که اگر جامه را با آب کمتر میشویند بعضی گفته اند
که آب غساله پاک است و بعضی گفته اند که نجس است اما معفو است و بعضی گفته اند که غساله نجس است چنانکه
[illegible] مطلقاً آن است که غساله نجس است و قطرات او هم نجس است هر چند آب استنجا بوده باشد و قطره
که از مخرج بول و غایط از آب استنجا بریزد نجس است باید صبر کند قطرات خود بخود بریزد و اگر دست (بموضع)
معتاد برساند و دست او بقطرات آب غساله برسد دستش نجس است باید دست را هم بشوید و اگر
غایط از مخرج بیرون آید که بموضع معتاد نرسد مقعد پاک است احتیاج بشستن ندارد اما در بیان استنجا
اگر بر زمین [illegible] استنجا بکند نعوذ بالله کافر است و دفن بر او حرام است باید دفن نکنند و اهل
و هم [illegible] اگر کسی [illegible] استخفاف در دین کافر میشود و هم چنین اگر قرآن
پا بزند و دست بر او [illegible] بزند کافر است و احوط آن است که در صورت غیر تقیه [illegible] (مسئله)
و با آب کلوخ و با سنگ استنجا بکند مع الاستنجاء و استجمار عبارت است از استعمال سنگ و نحو آن
و استنجاء عبارت است از استعمال آب اما مخرج بول را بغیر از آب چیزی پاک نمی کند و بعضی گفته اند که
مخرج بول را دو دفعه بشوید و بعضی یک دفعه مثلاً ما علی الحشفة آب بریزد و احوط در مرتبه است
اما مخرج غایط را در صورت تعدی با آب انقدر بشوید که خاطر جمع باشد [illegible]

عین نجاست زایل شود و اگر از دست بوی غایط بیاید پاک است و احتیاج بشستن دست نیست و در
عصر پیغمبر عرب ها بسنگ استنجاء می کردند و دیگر در صورت عدم تعدی نجاست بخارج مخرج آب استنجا
پاک است بچند شرط اول آنکه آب استنجاء متغیر بنجاست نباشد لوناً او طعماً او ریحاً و اگر شک یا مظنه
کند که متغیر شده باشد بنا را می گذارد بر عدم تغیر و می گوید پاک است و هم چنین اگر شک کند در تعدی کردن
غایط و عدم آن بنا را می گذارد که تعدی نکرده است و پاک است آب سیم آنکه اگر بمحلی بخرج که موضع و بیرون
موضع است غایط تعدی بکند آب استنجاء و قطرات آن نجس خواهد بود شرط دوم آنکه نجاست دیگر بمخرج نرسد
و اگر خون و غیر آن از نجاسات بمخرج برسد آب استنجاء و قطرات آن نجس است و بدانکه اگر در کنار آب
جاری و یا آب کر استنجاء بکند بنوعی که متصل با آب فرو برود و پیش [illegible] غساله و قطرات همه پاک است و اگر
با آب کمتر از کر استنجاء بکند آنچه بنجاست و مخرج غایط و بول رسیده نجس است و اگر از آفتابه و ابریق
استنجاء بکند و از بالا به پایین آب را بریزد آب آفتابه و ابریق پاک است اما غساله نجس است
اما آب مضاف بملاقات نجاست نجس می شود اگر چه در ظرف باشد و هم چنین مضاف اگر از بالا به پایین بریزد
همه اش نجس است اگر چه از بالای مناره بلندی بریزد و بدانکه آب مضاف مثل گلاب و عرقیات ازاله
نجاست نمیکند و یکی آنکه رفع حدث با آب مضاف نمی شود اگر چه در پاکی از مضاف باشد و بدانکه
اگر حوض و مخزنی بیان کر آمد و ما باقی آب کر باشد آنچه متغیر شده نجس است و ما باقی پاک است
و هم چنین در نهر جاری حوض [illegible] هر جایی که متغیر شده آنجا نجس است و جایی که تغیر ندارد
پاک است و اگر ما باقی کمتر از کر باشد همینکه نجس بگوشه افتد همه اش نجس است بسبب ملاقات نجاست
و اگر معلوم نباشد که ما باقی کر است یا کمتر است اجتناب کند از وضو و غسل کردن از آن آب و اگر
جامه یا ظرف نجس را آب بملاقات بکنند آن ملاقی بطهارت خود باقی است استصحاباً للطهارة و بدانکه
فرق دارد میان نجس و متنجس و نجس آن است که بالذات نجس باشد مثل بول و غایط و سگ

وخوک

و سگ و خوک و خون آن از سایر نجاسات و متنجس آن است که بالذات نجس نباشد بلکه بسبب نجاست نجس شود مثل
جامه که نجس باو رسیده باشد و هکذا از ائمه [illegible] فرموده که جمیع اشیاء از جامه و غیره پاک است مطلقاً
او سواء ظن بنجاسته ام لا مگر اینکه یقین کند که نجس شده در آن وقت نجس خواهد شد پس اگر شک یا ظن کند
بنجاست آن اعتبار ندارد خلاصه ظن در آن موضوعات اعتبار ندارد مثل اینکه بهم رساند که این آب است
که نجاست باو رسیده باشد و هر جا اعتبار ندارد بلکه بنا را بطهارت می گذارد و الله اعلم خلاصه ضابطه کلیه آنست
که اگر کسی شک یا ظن بنجاست موضوعات بکند مثل اینکه ظن یا شک کند که آیا این جامه یا این ظرف یا فرش و سایر
ما کولات و غیرها نجس شده اند یا نه بنا را بر طهارت و پاکی آنها می گذارد و شک و ظن اعتبار ندارد بلکه بنا را بر یقین
خود اصلی خود می گذارد و اما مثال اگر شک و یا ظن در حکم موضوعات بکند مثل اینکه [illegible] آمده و میدانند
[illegible] اما نمی داند که [illegible] نجس است یا پاک است بلکه ظن بنجاست دارد در این صورت مشکل است بنا را بر طهارت
گذاشتن و دیگر [illegible] پیغمبر بودند که خدا بشهادت [illegible] که اگر کسی اعتقاد کند یا اینکه امیر المؤمنین
[illegible] خالق است و رازق عالم است [illegible]
از موجودات [illegible] اعتقاد کافر است [illegible] است و [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] است
[illegible] حقوقات [illegible] اعتقاد داریم [illegible]
و دیگر فرموده اگر کسی اعتقاد بکند که معاد جسمانی نیست بلکه این بدن انسانی [illegible] است و این بدن [illegible]
می شود [illegible] اعتقاد
[illegible] معاد جسمانی [illegible] است که [illegible] پوست و گوشت و استخوان [illegible] انسانی [illegible]
با این اعتقاد [illegible] و دیگر فرموده که اگر کسی حکم بکند که [illegible] حیض و نفاس [illegible]
صاحب این اعتقاد گمراه و ضال و مضل است و دیگر می فرمود از زبان [illegible] که [illegible]

جماعه باور نکنند که انسان را گواهی میسازند و اعتقادش را فاسد میکنند و دیگر میفرمود که قلیان مبطل
است معلم خواه روزه واجب و خواه سنتی و هر گاه کسی حکم بکند که قلیان بکشید در ماه رمضان که روزه [illegible]
است معلوم است که اعتقاد اش فاسد است و دیگر میفرمود که هر کسی که دین خدا و رسول را محافظت بکند
و شب و روز دین و ایمان شود معلوم که نطفه [illegible] اش از لقمه حلال منعقد شده و پدر و مادر خود
دعای خیر بکنند که نطفه او را پاکیزه نگه داشتند و اگر ببینید که مخرب شریعت و صاحب بدعت است معلوم
که نطفه او از حرام منعقد شده یا در ایام حیض زن خود مقاربت نموده است که ولد الحیض هم قسمی است از اقسام
فسق که بفسق و فجور میل میکند و دیگر میفرمود از حضرت رسول [illegible] در بعضی اولاد اهل ظلمه چنین اتفاق می افتد
که خیل صالح و پرهیزکار میباشد اما در بعضی اولاد علما خلاف آن اتفاق می افتد که اشقی الناس میباشد سبب این [illegible]
چیست معصوم فرمودند که ممکن است اهل ظلمه در بعضی اوقات لقمه حلالی بخورد و بعد از آن با زن خود جماع کند
لقمه فرزندی که بوجود می آید صالح و متقی میباشد اما در بعضی اوقات علما از اجبار ظالمان میترسند و میخورند [illegible]
میدهند در آنجا [illegible] که [illegible] از حرام [illegible] از آن ها میخورد با زن خود مقاربت میکنند فرزندی
از آن لقمه بعمل باید معلوم است که چه نطفه خواهد بود [illegible] که اهل ظلمه میخورند از کجا تحصیل نموده اند
و از هر کجا که جراحت دارد [illegible] گرفته اند و [illegible] منعقد [illegible] تحصیل نمود والله اعلم
دست [illegible] تمام آوردند [illegible] است که نطفه از [illegible] منعقد میشود [illegible]
چه بد [illegible] خواهد کرد و دیگر میفرمود نطفه که در صلب پدر قرار گرفته است مثل یاقوت ابو الحسین است که [illegible]
[illegible] هر گاه او را درست حفظ بکند و از حرام بپوشاند نگه بدارد و [illegible] در بوم مادر که [illegible]
[illegible] است و مادر هم سر [illegible] از [illegible] اجانب [illegible] و وقت را [illegible] خود [illegible]
تا وقتیکه آن فرزند بوجود آمد درست تربیت بدهند و در محافظت او کوشیدن و [illegible] و ادب و تهذیب الاخلاق
تعلیم [illegible] کردن در اطفال [illegible] میشود صالح و متقی و پرهیزکار و دین دار و [illegible] میباشد اخلاص [illegible]

تا وقت

تا وقت وفات بپیروی ائمه اخیار خواهد شد و اگر نه بالعکس باشد که از لقمه حرام و شبهه ناک پرورش داده بود
[illegible] رحم مخلوط بنطفه اجانب نموده آن فرزند و قتیکه متولد گشت در سن بلوغ رسید در افعال صاحب
[illegible] ضلالت و مخرب شریعت و راه زن طریق هدایت خواهد گردید والله اعلم و دیگر میفرمودند فرقی [illegible]
[illegible] دین و ضروری مذهب آن است که هر چیزی شیعه و سنی بوجوب یا باستحباب آن قایل باشند آن ضروری
که هر کسی انکار [illegible] از ضروری دین نمود چنین کسی کافر و مرتد است مثل اینکه نماز و زکوة و صوم و [illegible] حج را انکار
کند یا یکی از اینها را انکار نمود کافر است و [illegible] حرام است و حاکم شرع [illegible] اورا بکشد
اگر معاد را انکار کند کافر است زیرا که جناب اقدس الهی جل شانه در قرآن مجید در رد منکران معاد که
کافران گفتند [illegible] العظام و هی رمیم حق سبحانه و تعالی در رد ایشان میفرمودند که قل یحییها الذی
انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم یعنی ایجاد میکند و زنده میفرماید آنها را خدائیکه در مرتبه اول آنها را خلق کرده
[illegible] قادر است که آن استخوانهای پوسیده را خلق فرماید و محشور آورده و بعقاب [illegible]
میکند بوجود معاد جسمانی پس هر کسی آن را انکار کند کافر مطلق است والله اعلم [illegible] اما ضروری مذهب
که شیعه باو قایل است نه سنی مثل حلیت متعه که منکر او کافر نیست والله اعلم و دیگر میفرمود که هر گاه کسی را
ببینید که ادعای [illegible] کند که من صاحب نفس هستم و صاحب حال میباشم بیایید صاحب حال بشوید و صاحب نفس [illegible]
که [illegible] و علوم [illegible] میفرمود از چنین کسی کناره جو باشید و باور نکنید و باد [illegible] او باور [illegible]
که او یقین است شیطانی است از شیاطین انس هستم و حیله های بسیار میخواهد که دین و ایمان [illegible] از دست
بربایند و مخلد در آتش بکند پس البته از چنین کسان باور مفرمایید زیرا که ایمان انسان گوهری است [illegible]
و پر قیمت که اگر انسان ایمان را درست محافظت کرد در آخرت بدرجات عالیه خواهد رسید و اگر سفها
بر او غالب شد و دشمن شیطان جن و انس گوهر را دادند آن گوهر بیبها را تلف کردند با ابد در آتش جهنم
خواهد گردید و دیگر میفرمود که اهالی ایران [illegible] و [illegible] زیرا که جناب اقدس الهی [illegible]

امرت را بر اهالی ایران تمام کرده است اما نعمت دنیا آب و هوای و میوه و ماکولات ایران در ممالک دیگر متعارف
بیش است بلکه اهل طالع آثار ایشان نکنند و اما نعمت آخرت اول اینکه خدای تعالی برای ایشان پیغمبری ارسال نموده
است که اشرف مخلوقات و سید کائنات و مفخر موجودات محمد المصطفی صلی الله علیه و آله بوده و ما بعد که افضل
از همه پیغمبران گذشته است و اوصیای پیغمبر ما افضل اوصیای گذشته است و بعد از ایشان علماء امامیه که نایب
ایشان است بر اهالی ایران کرامت فرموده که در وقت عارض مسئله مشکله بر ایشان رجوع میکنند و میفرمود
که اقای مرحوم میگفت که اهالی ایران بسیار خوش سلیقه میباشند در امور دنیوی اما چه فایده یک عیب بزرگ در اهالی
هست آن است که وقتیکه ملاحظه میکنی در امور آخرت بسخن هر آدم بی سر و پای گوش میدهند و بمجرد اینکه کسی ادعای
دروغ کرده باور میکنند و میبینی اکثری از ایشان که اگر درویش و لوطی بیاید و ادعا بکند که من کیمیا و تسخیر
جن و صاحب علم هستم بمجرد این ادعا از دایره شریعت بیرون رفته و بعقب او میدوند و فکر نمیکنند که چه سخن
و بحرف او گوش نباید داد و باید داد حق را از صاحبان شریعت که این زمان علماء عدول است اخذ
خلاصه مدعا اینکه باید امر دین را سهل نباید انگاشت و بهر بی سر و پا دوستی نکنند که در این ازمنه کفر و
ایمان بایکدیگر مخلوط گشته بجنسی که بعضی هستند که بی بینی مرد و مؤمن هر دو کافر است و بعضی هستند هر دو
مؤمن و بعضی هستند مرد مؤمن و زن کافر یا اینکه زن مؤمن و مرد کافر است پس باید صاحب عقل و هوش
بود هر یک که چنین نیست که خو ... دین و ایمان اکثر را از دست میگیرند باید با خبر باشید که از راه حق بیرون نروید
و دیگر میفرمود که در تطهیر جامه و بدن ضابطه کلیه این است که اگر در آب جاری که بلا واسطه نجاست بجنسی نبشوند
یا در آب کر یا در آب باران که جاری بود و باشد تطهیر جامه و بدن دو دفعه واجب است که یک دفعه پاک نمیشود جامه
را فرو برده و بیرون آورده و یک دفعه دیگر بیان آب فرو برده و بیرون آورده که در غسال عین نجاست زایل آید اگر
عین داشته باشد آن جامه پاک است پس شستن واحتیاج بفشردن نیست و غساله آن و قطرات آن هم پاک
است و پاک است و اما در آب کم اگر تطهیر جامه باید بکند باید دو دفعه بشوید و بعد از هر دفعه

افزود

افشرد که در افشردن بعمل آید و غساله و قطرات آن هم نجس است و باید بیفشرد که از غساله و قطرات آن
و دیگر میفرمود که استعمال آب زیاده از حد شرع نکنند که جایز نیست زیاده روی زیرا که تضییع مال حرام است
و هکذا یک وقفه که از نذر باید کردن جایز نیست عبث بعبث و دیگر میفرمود که لفظ وجوب که در شریعت
میشود سه چیز است یکی واجب لنفسه و یکی واجب لغیره و یکی شرطی اما واجب لنفسه آن است که بذاته مطلوب باشد مثل
نماز و روزه و زکوة و حج و غیره از واجبات نفسیه که فاعل آن مستحق ثواب و تارک آن موجب سخط و عقاب باشد
و اما واجب لغیره مثل آنها است که خود بنفسه بالذات مطلوب نباشد بلکه بواسطه دیگری واجب شوند مثل وضو و غسل که
که حق در نزد ما آن است که واجب لغیره اند که از برای نماز واجب میشوند که اگر نماز واجب نباشد اینها واجب نیستند
بلکه مستحب میباشند هر چند فی الجمله مطلوبیت داشته باشند و اما واجب شرطی مثل ازاله نجاست واجب است
از برای نماز که اگر ازاله نجاست نکنند مورد عقاب نمیشوند بلکه از برای نماز عقاب و عقاب میکنند والله اعلم
و دیگر میفرمودند که جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام روز از روزها بجنازه میرفتند و در دو نفر یا هم دعوا
کرده بودند و خدمت حضرت بمرافعه آمدند و یکی از ایشان در خدمت حضرت بی ادبی میکرد و آن حضرت در خشم شده
که اخسأ یا کلب در آن وقت مرد بصورت سگ شده و در پای حضرت افتاد و زاری میکرد تا که حضرت دعا برای او
نیز دعا کرد بهمان صورت اولی عود نمود در آن حال یکی از اصحاب عرض کرد که فدای تو شوم با این مرتبه که داری
این معاویه چیست چرا دشمنان را مستحق اینکه حضرت فرمودند بحق آن قسم اگر خواهم دشمن را بطوری کنم میتوانم
این دار دنیا دار امتحان است باید که اهل حق و باطل از یکدیگر تمیز بیابد چنانکه نبی مروی است که روزی در بالای
منبر نیز داشت میفرمود بحق آن قسم اگر خواهم که آن والی شام را با تخت خود حاضر کنم میتوانم بلکه
وقت حضرت پای مبارک خود را دراز کرده از کوفه تا اینکه در شام بسینه والی شام چنان برد که از بالای منبر
برفتن آمد که در آن وقت تاریخ این قضیه را نگاشتند و بعد از چند روز خبر از شام رسید که در فلان وقت
پای از غیب ظاهر گردیده و بر سینه والی شام که در منبر بوده در خورده و از منبر بزیر آمد پس آن حضرت باین

قدرت که داشت و با آن همه شوکت که در کار کبریا او داشت با وجود این همه فضایل و مدایح وقتی که آنحضرت بنماز می ایستاد
بنوعی رنگش متغیر میشد و اعضا و جوارحش خشک میگردید که بجائی که پایش خلیده بود در نماز هر آنچه را
آوردند که از پای مبارکش پیکان را بیرون کرد وقتی که حضرت از نماز فارغ شد و در نزد سجاده خون دید و پرسید
که این خون چیست عرض کردند که این خون از جراحت پیکان بیرون آمد که حضرت فرمود که بخدا قسم هیچ مطلع نشدم
والله اعلم بالصواب و دیگر می فرمود که آگاه باشید که شیطان بچه دیو بسیار پر حیله و پر تزویر است و بهر نوع
هر یکی بنوعی از راه بیرون میکند و بحیله بجهنم می برد چنانکه طایفه فقرا را بظلم کردن بر فقراء و ضعفای مساکین
بمعرفت می برد و علما را بجهل و حسد و رشوه و مانند آن بجهنم می کشند و عوام الناس را از راه نادانی و جاهل
بمسئله و بی اعتنائی در دین و با مخالفین ملت و آئین بسوی آتش جهنم می برد چنانچه بسیاری که
روز و شب خود را از نجاست پاک نمیتوانند کرد و بقانون شریعت رفتار نمی کنند و از این سبب بعذاب الهی گرفتار
میکردند و جمعی را از اهل علم که فی الجمله سودی بهم رسانیده اما برتبه اجتهاد نرسیده اند باغوای شیطان حکم
بغیر ما انزل الله نموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون داخل در زمره فساق و ظلام
و کفار میکردند و از این جهت موجب سخط جبار میکردند خلاصه عاقل با فراست باید بحال خود متوجه بوده
دقیقه از صراط مستقیم شریعت پا بیرون نگذارد چه هر کار که در دار دنیا که بمقتضای حدیث الدنیا مزرعة الآخرة
این سرایچه فانی کشت نماید حاصل باقی است بقانون شریعت رفتار نماید در آن عالم جاوید از صراط که در
جهنم کشیده شده باسهولت گذشته و داخل بهشت جاوید خواهد شد و اگر در این عالم فانی بمقتضای
شریعت عمل نمود در آن عالم از پل صراط نتواند گذشت و سرنگون بدوزخ خواهد رفت و در آنوقت از خواب
غفلت بیدار می شود که کار از کار گذشته و پشیمانی سود نخواهد بخشید باید انسان متدین و دیندار
چاره کار را در این عالم درست نموده باشد نه پیرا چنانکه کسی که خمر و شراب میخورد مست و لا یعقل می شود همچنان
است طبیعت دنیا مسکر است هر کسی که دل بدنیا به بندد عاقبت حب و شهوات دنیا او را مست خواهد کرد

که هرگز مآل کار خود را فکر نمی تواند نمود تا اینکه اجل ناگهان در رسد و وقتی بیدار می شود که سکرات موت حاضر
و حسرات و حزن ابدی ظاهر میکرد و در آنوقت توبه بکار نمی آید و مستحق عذاب الهی میشود فریاد میکند که پروردگارا
باز گردانید که من بعد اعمال صالحه بکنم چنانکه قرآن مجید بر این ناطق است که رب ارجعون لعلی اعمل صالحا
فیما ترکت خدایا مرا بدنیا باز گردان که البته هر عمل صالح از من سر زند و آنچه از حقوق مستحقه بخلق کرده
و زکوه و خمس مال خود را ندادم من بعد بدهم در جواب میگویند انها کلمة هو قائلها والسلام و دیگر
و دیگر سید ... در اثنای درس می فرمودند که اقسام خلایق که دعوی علم میکنند بر چهار قسم یکی آنکه الفاظ
کتاب و سنت را تاویل می کنند و هر چه در دل ایشان است با آن تاویل میکنند و آنچه خدا و رسول فرموده اند
بر عکس میکنند و این قسم را مؤوّلین می نامند و قسم دوم آنکه الفاظ کتاب و سنت را بر ظاهر خود حمل می کنند
و هر چند چه می فهمند از ظاهر آیات و اخبار بر آن عمل می کنند و این قسم را ظاهریین می نامند و قسم سیم
آنکه الفاظ آیات خدا و احادیث نبوی را بر وفق عقل قاصر ایشان توجیه میکنند مثل اینکه میگویند جنت و جهنم
که در آیات و اخبار واقع شده عبارت است از لذت و الم روحانی که در آن عالم است نه حقیقه اشیاء و
و این سه قسم باطل اند و اما قسم چهارم بنای ایشان بر این است که معنای لغة و عرف میرسند و الفاظ
کتاب و سنت را در موضعی که حقیقة لفظ است بر موضوع له خود حمل میکنند و آنچه معنی مجازی مقصود مناسب
بر مجاز حمل می کنند و در بعضی جاها اهل عرف هر چه می فهمند بر آن حمل می کنند در جای تاویل تاویل میکنند و در
جای که تاویل ضرور نیست و لغة و عرف دلالت میکند بر آن عمل میکنند چنانچه مذهب شیعه بر این است و این
اقوی و صحیح است و دیگر می فرمود که شیطان را اسباب بسیار داده در گمراه کردن بنی نوع بشر بعضی را
بعبادت و بعضی را بجهل کردن و بعضی را بظلم کردن چنانچه در این زمان اکثر مردم را اغوا می کند که نماز صبح
ترک می کنند مثل اینکه مرد با زن خود شب مواقعه میکند و میخوابد بیرون آنکه غسل جنابت بکنند بسبب
وقتی بیدار میباشند مانند خرس بعضی از منین و ثواب نماز صبح محروم میباشند و آدم متدین و متقی

حوب

آن است که هر وقت که غسل بر او واجب شد باید غسل آن بکند و اگر آب سرد ضرر برساند آب را گرم کند و اگر آب گرم هم
مقدور نباشد یا اینکه آب گرم هم ضرر برساند تیمم بدل غسل جنابت کرده نماز صبح را بکذارد و اگر در بدن یا جامه
منی یا نجاست دیگر بوده باشد ازاله نجاست کند و اگر مقدور نباشد شستن جامهٔ نجس را بیرون کند و اگر او هم
مقدور نباشد بیرون کردن جامه هم ضرور نیست با آن حال که جامه و بدن نجس است تیمم نموده نماز را بکذارد و اگر خاک هم
نشود بسنگ و تیمم مطلق بتیمم بکند و اگر اتفاقا هم یافت نشود [illegible] و خاک را باعتبار جمع شود برای آن تیمم بکند
بکند و دیگر میفرمود غسل جنابت بسیار آسان تر است زیرا که انسان اگر بخواهد در زیر لحاف هم میتواند غسل
جنابت بکند سر خود را اول بشوید بطریق روغن مالی با آب جزئی و بعد از آن سر خود بپوشد طرف راست را هم
با آب کمی بشوید بعد بپوشد و بعد طرف چپ را [illegible] شیطان وسوسه میکند مرد و زن هر دو
جنب تا صبح میخوابند و ترک نماز صبح را میکنند و حال آنکه تارک صلوة در بعضی احادیث اطلاق کافر بر او
میشود یعنی تارک نماز مثل کافر است در بعضی احکام و ترک صلوة گناه کبیره است مثل زنا کردن و لواط نمودن
و شراب خوردن است پس عاقل با فراست آن است که گول شیطان را نخورد که شیطان روز و شب در گمراه
کردن انسان سعی ها میکند و حیله ها می انگیزد و بعضی را وسوسه میدهد که برود در آب سرد در سرما
و برف غسل بکن پس بیچاره اینکه بیمار از آب رفته و سرما خورده هرگاه ضرر بیابد مستحق عذاب خواهد شد
و بعضی را وسوسه میدهد که نماز را تاخیر میکنند بسیار وقت نماز فوت میشود [illegible] الشیطان الرجیم
و دیگر سید سلمه الله میفرمود که اعمال حسنه و سیئه مجسم میشود در عالم برزخ و در روز قیامت یعنی هرگاه
انسان عمل صالح در دنیا کرده باشد در قبر و در عالم برزخ آن عمل صالح را بصورت خوبی و پاکیزه بنزد آن
شخص میآورند که از دیدن آن خرم و خوشحال میشود و هرگاه چنانچه در دار دنیا با غول هوا و هوس و شیطان
[illegible] عمل ناشایسته بوده در قبر و در عالم برزخ آن عمل بد را مجسم میکنند و بصفت زشت ناپسند بنزد او
میآورند که از دیدن او متاذی میگردد و همیشه از او نفرت میکند چه شود که کار [illegible] و پشیمانی در قبر

و بعد از

و بعد از بروت سودی ندارد چنانچه شخصی از اهل اصفهان نباشی یا مشاهیر خود ساخته بود که شبها مرده ها را
از قبر بیرون میکرد و کفن ایشان را میدزدید آن شخص نقل میکند که روزی کسی از بزرگان اصفهان را وفات دریافت سید
و او را دفن کردند چون شب درآمد آن نباش [illegible] آمدم بنزد قبر آن شخص و قبر او را شکافتم دیدم که آن شخص در قبر خود
نشسته و شمع و چراغ در پیش او روشن است من که آن شخص را در آن حالت دیدم متحیر ماندم ناگاه دیدم که مرغ
سیاه بدهیکلی آمد و شمع و چراغ را خاموش کرد [illegible] شروع کرد [illegible] آن مرده [illegible]
نیز آن مرغ سیاه دست از او برداشت و رفت و آن شخص نیز بآن حالت اول که داشت و شمع و چراغ هم روشن گردید
بر قبر نشست و من از آن حالت متعجب [illegible] که این شمع و چراغ از چه سبب بود و آن مرغ سیاه [illegible]
بود گفت که من در دار دنیا جمیع اعمال صالحه را بجا آورده بودم و اطاعت احکام الهیه نموده بودم و [illegible]
[illegible] اینکه یک پسری بود که [illegible] است که [illegible] آن پسر [illegible]
و [illegible] شدم و [illegible] کشتم و [illegible] که این مرغ سیاه از جهة آن عمل [illegible]
نباش نقل کرده است که آن شخص بوده [illegible] که پسران و [illegible] که [illegible]
پسر را آوردند که [illegible] این مرغ سیاه که دیدی [illegible] اعمال [illegible]
سیئه در آخرت مجسم میشوند [illegible] انسان نماز و روزه و [illegible] از واجبات بمقتضای قانون
شریعت بجا آورده وقتیکه میمیرد آن اعمال صالحه بصورت شخص [illegible] پاکیزه و خوش اندام در قبر مونس او گردد
و از صحبت او لذت میبرد تا روز قیامت که داخل بهشت گردد و از جنانچه آنها را بالکلیه بجا نیاورده یا اینکه
بجا آورده و لیکن بمقتضای قانون شریعت بلکه [illegible] کرده [illegible] یا سجودش یا تکبیرش یا قیامش
ناقص باشد وقتی آن کس بمیرد در قبر آن شخص [illegible] زشت [illegible] میآورند که [illegible] آن
تا روز قیامت [illegible] باشد و [illegible] نموده باشد وقتیکه بمیرد در قبر او [illegible]
[illegible] میآورند و همیشه در آن [illegible] خواهد شد پس عاقل با فراست باید [illegible]

ملاحظه نموده فرصت را غنیمت شمرده مومن خود را در قید درست بکند چه اگر مومن آدمی در دنیا خوب باشد
لذت را کرید شود می بیند نصیحتها چه بلاها بسر آدم می آورد پس از اینجا معلوم است که در زمره مصاحب نا جنس
طور نخواهد بود خلاصه قواعد شریعت را شما میرسانیم جهل اختیار با شما است من شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
و دیگر خداوند عالم جل جلاله وعم نواله احتیاج ندارد بما لا حیة که ان بلکه منفعت عبادت راجع است بسوی بندگان
و ضرر هم ایشان ما خلق راجع می گردد که جمله کاینات کافر گردند بود لمعه کبریا اش نقصی نرسد و هرکه تخم بدی کاشت
حاصلش هم بد خواهد بود چنانچه در دنیا هر که ارزن کشت ارزن می برد و دیگر می فرمود که شیعه مشتق
از مشایعة یعنی پیروی نمودن و در اصطلاح عبارت است از متابعت ائمه هدی علیهم السلام در امور شرعیه از [illegible]
و مستویت پس اطلاق لفظ شیعه حقیقة نخواهد بود بر کسانی که در متابعت ائمه هدی قاصر اند چنانکه اکثر مردم را
اطلاق لفظ شیعه مجاز است نه حقیقت زیرا که در همه امور پیروی نمی کنند به ائمه هدی پس فی الحقیقة ایشان
محب اهلبیت است که دوستی ایشان در دل ایشان است اما تفکر ملاحظه میکنید اکثر خلایق را بغیر اسم شیعه
بهره ندارد و در حدیث آمده که شیعه ما هرگز روی جهنم نمی بیند پس از این معلوم میشود که هر کسی داخل جهنم میشود معلوم است
که آن شیعه نبوده است و کسی که حقوق شرعیه را از زکوة و خمس منع بکند و کلام جبار نشنو نرساند آن حقیقة شیعه نخواهد
بود و هم چنین کسی که عبادات بدنیه را ترک کند مثل نماز و روزه و مرتکب گناه کبیره شده است مثل شرب خمر و زنا و لواطه و کسی
که حج را ترک کند مانند یهودی و نصاری است و دیگر می فرمود که نیت قربة در نماز نیز لازم است نسبت میکنه چنانچه اگر
انسان را روح نباشد قالب بی روح را اثری نخواهد هم چنین عبادات را از نماز و غیره نیت قربة نباشد آن عبادات پوچ است
و فاسد و باطل گردیده است و منفعتی بر عابدش که درجه رنجت کشیدن و همکذا در جمیع اعمال حسنه و صالحه باید نیت اخلاص
بکند چه در واجبی و چه در مستحبی حتی در تعزیه جناب سید الشهداء باید بقربة الی الله و خالصا لوجه الله تعالی آورده
که تا فیض عظیم بیابند والله اعلم و دیگر از اعتقادات ما این است که جناب رسول الله بمعراج رفت با جهان جسم و بدن
شریف و آسمان ها را سیر کرده و هر کسی باین اعتقاد نباشد اعتقاد وی فاسد است چنانکه طایفه ای مشترکه را اعتقاد

آن است که معراج رفتن با روح تنها نه بجسم خلاصه معراج جسمانی را انکار کرده اند و اعتقاد ایشان فاسد است و دیگر
می فرمود که نجاست دو قسم است یکی نجاسات ظاهری مثل بول و غایط و منی و خون و امثال آنها و یکی نجاست باطنی مثل
صفات ذمیمه از بخل و کبر و حسد و مانند آنها پس کسی که نماز ادا میکند باید که هر دو قسم نجاست را از خود دور
نموده [illegible] که حضور حضرت پادشاه حقیقی که خداوند عالم است جل جلاله میرود پاک و پاکیزه و طیب و طاهر گردد
و چنانکه هرگاه کسی بنزد بزرگی از مخلوقات مثل خان و سلطان و غیره ذلک میرود [illegible] خود را
از کثافت پاک میکند و لباس و بدن خود را پاکیزه می نماید پس چه نسبت دارد که مرد که مشت خاک [illegible] عالمین
باید و بغایت افعال کثیفه خود را [illegible] ظاهری و باطنی تطهیر نخواهد چه نوع طاعت مقبول درگاه الهی
میشود و هیچ طریقه عرض [illegible] پیاده [illegible] پس باید بود [illegible] خود را
نجاسات ظاهریه و باطنیه پاک نماید که لایق رفیق و حاجت خواستن از جناب الهی گردد و حدث هم دو قسم است
یکی حدث اصغر و یکی حدث اکبر اما آخر و حدث عبارت است از حالتی که با انسان عارض [illegible] میشود بسبب عارض
مثل یکی از اسباب وضو و غسل که آن حالت مانع می شود از دخول در نماز و طواف که هرگاه آن حالت از اسباب
وضو حاصل شود حدث اصغر می گویند و اگر از اسباب غسل حاصل گردد حدث اکبر گویند والله اعلم
و دیگر می فرمود که در روز قیامت پیغمبر خدا که امت خود را شفاعت میکند این از جمله اعتقادات ما است
اما نه هر کسی را شفاعت میکند بلکه برای کسانی که قابل شفاعت بوده باشند و فرموده خدا و رسول را گوش داده
و اطاعت کرده باشند ایشان را شفاعت پیغمبر میرسد اما آنها که حیثیت شفاعت کردن پیغمبر بلکه امری است
که موقوف است بر رضای جناب باری که هرگاه خدا وند عالم اذن داد که بفلان کسی شفاعت بکن او شفاعت خواهد
کرد و اگر اذن نداد شفاعت نخواهد کرد چنانچه بالا شنیده که پادشاهان دنیا می خواهند که بر کسی عقاب
و خطاب و باز خواست کنند اگر پادشاه ایران کسی و صرا آمد اشاره میکند که التماس بکنند و اگر [illegible]
نباشد قبول نخواهد کرد هر چند جمیع ارکان دولتش التماس بکنند خدا وند عالم جل جلاله اگر کسی لطف و رحمت

من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه

نبود و در آن وقت پیغمبر شفاعت خواهد کرد و اگر لطف جناب باری شامل حال او نگردد هیچ کس از پیغمبر و
اوصیای ایشان بکسی شفاعت نمی کنند چنانکه قرآن مجید برین دال است که فرموده است مَنْ
ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ پس از این معلوم کردید که هر کس اطاعت خداوند عالم نماید و [فرموده]
انبیا و اوصیا گوش داده و اطاعت کرده باشند امید شفاعت از ایشان او هست اما کسانی [که]
معصیت خدا را میکنند و بقول رسول و ائمه هدی گوش نمی دهند از کجا با ایشان شفاعت [میرسد]
بلکه در اسفل درک معذب خواهند گردید نعوذ بالله والله اعلم بالصواب و دیگر در اثنای سیر میفرموده [اند]
که جهل ام الامراض است که جمیع اوصاف ذمیمه از بخل و حسد و غیبت و کبر و مانند آنها از صفت خبیثه جهل متولد می [شوند]
چنانکه در بدن انسان بعضی مرضها هست که اطبا ام الامراض میگویند مثل زکام که باعث سایر امراض می گردد که اگر
پرهیز نکند منجر می شود بانواع مهلکات و همچنین جهل که اگر انسان صفت جهل را از خود دور نکند حق را از باطل تمیز [نتواند]
داد چنانکه بعضی عقلا گفته اند که یفعل الجاهل بنفسه ما لا یفعل العدو بعدوه که جاهل نادان بنفس خود
میکند چیزی را که هرگز دشمن بدشمن اقدام نمی کند زیرا که جهل باعث می گردد که آدم همیشه در آتش میباشد و هیچ
دشمنی از بنی نوع بشر نمی تواند که آدم را همیشه معذب گرداند و آدم جاهل مانند فانوسی است بی چراغ که هیچ
مصرفی ندارد و روشنی از او حاصل نمیشود و هر بلائی که بسر انسان می آید از راه جهل است زیرا که جهل بمعنی [تاریکی]
است و هم چنانکه دزد در جای تاریک بسیار میرود و فرصت بصاحب مال نمیرساند و همچنین شیطان در هر جا که تاریکی
جهل شد ایمان را بشیطان میبرد و میبرد پس باید بسعی دفع این مرض نمود و دفع آن نتوان کردن مگر بنور علم فلهذا فرموده [اند]
که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة زیرا که انسان را لابد و ناچار از دنیا بسوی آخرت خواهند برد و هر کس که شب
میخواهد در شب تاریک بجائی برود اگر شمع و چراغ نداشته باشد نمی تواند رفت بجائی که منزل راه آخرت با این دوری و تاریکی [که]
دارد البته انسان را ضرور است که بنور علم چراغ ایمان افروخته و بروشنی او راه بهشت را بیابد و بالفرض و
هر کس نتوانند که چراغ افروخته کنند بلکه الکسی که اسباب چراغ در نزد او موجود و مهیا است ایشان میتوانند که چراغ افروزند

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تأسیس ۱۳۰۲

و چراغ علم را داریم از منبع سوال علما هیچ کس نمی تواند از روشنی پس انسان را ضرور است که تابع علمای مجتهدین شده
خود را از تاریکی جهل بسبب نور علم ایشان رهایی داده و اصل بدرجات آن جهانی شود پس بر هر کس لازم شد
که تقلید مجتهد را اختیار نماید والله اعلم بالصواب دیگر میفرمودند خلاصه معنی آنکه هر کس جاهل است فرش
خود را در جهنم گسترانیده داند و امید بهشت برای خود نیست والله اعلم پس معلوم شد که بدون علم
عمل نتوان کرد و علم از مال بهتر است چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید رَضِینَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِینَا لَنَا عِلْمٌ وَلِلْأَعْدَاءِ
مَالٌ زیرا که مال فانی است و تا ابد از علم باقی است و دیگر میفرمودند که جماعت صوفیه که ایمان [شیوع]
یافته بجلال ذات الهی قسم که این جماعت از اروس بدتر اند وان شرع نبوی علیه و آله التحیة والعذاب مِن [الله]
زیرا که این طایفه متفق و همه ضال و هم مضل اند از زبان ما خبر دهید بهم شیعیان که سخن [ایشان]
گوش ندهند و بقول ایشان مغرور نشوند که دین و ایمان را از دست میدهید مثل شیطان
نعوذ بالله من شرورهم و دیگر میفرمایند که معنی تقلید لغة من القلادة بمعنی چیزی که بگردن
افکندن و در عرف عمل کردن بگفته مجتهد بدون دلیل و انسان را لازم است که تقلید مجتهد
و تقلید مجتهد جامع الشرایط نمود که تا عمل او صحیح باشد و اگر تقلید نکند جمیع عبادات
و معاملات او از بیع و شری و صلح و اجاره و وصیت و نکاح و طلاق و غیره از فروع [الدین]
فاسد است و دیگر امانتی که انسان قبول نموده درست بجا نتوان آورد مگر به تقلید
مجتهد جامع الشرایط چنانکه در آیه شریفه است که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و امانت ظاهرا عبادات [است]
از دین که اگر مجتهد جامع الشرایط را تقلید نکند دین انسان درست نخواهد شد و امانت [حق]
ادا نخواهد کرد و بعضی از علما گفته که باید همه کس خود در فرع دین مجتهد باشند اما
این است که بر همه کس لازم نیست که مجتهد باشند بلکه اگر اجتهاد ممکن نشد باید تقلید مجتهد [را]

بکنی کرنا عبادتش و معاملتش صحیح باشد و دیگر می‌فرمود که هر کس در اعتقادات از اصول الدین و غیرها
بکتاب حق الیقین که مصنف آخوند ملا محمد باقر طاب الله ثراه میباشد رجوع بکنند و اعتقاد خود را
مجلسی ره
موافق کند بآنچه در آن کتاب است اعتقاداتش درست خواهد بود والله اعلم بالصواب
و دیگر می‌فرمود از اعتقادات ما شیعیان این است که انبیا و اوصیا همه ایشان از آدم تا خاتم و اوصیاء نبی
ما همه ایشان معصوم‌اند که از اول طفولیت تا آخر عمر هرگز از ایشان سهو و نسیان و خطا و غلط
و گناه کبیره و صغیره متصور نمی‌باشد و جهل بر ایشان روا نیست و هر سخنی که پیغمبر ما بین از جانب
خداوند عالم است جل جلاله چنانکه قرآن مجید بر این ناطق است که وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَیٰ
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَیٰ یعنی سخن نمیگوید پیغمبر از روی خواهش نفس بلکه هر چیزیکه پیغمبر میگوید
وحی است از جانب خدا خلاصه اعتقاد باید کرد که هر سخن و هر فعلی که از ایشان صادر میشود
بامر خداوند عالم است چنانکه صلح کردن امام حسن علیه السلام با معاویه علیه اللعنة از طرف خداوند عالم
بود و آمدن امام حسین به عراق باذن خدا بود که تا امام حجة بشود و فرموده‌اند لیس لکم الا التسلیم
بامرنا یعنی شما تسلیم قول و فعل ما بکنید و چرا و چون نشاید کرد که چرا امام چنین کرد و چنین نکرد
باعث معاتب خواهد شد والله اعلم بالصواب

و دیگر میفرمود که جناب اقدس الهی مقتضای حکمت بالغهٔ بعضی از نوع بنی آدم را بلا و
محنت و فقر و مسکنت گرفتار مینماید که طغیان و سرکشی ننمایند چه هرگاه بعضی از اصناف
مردم را مستغنی و بی‌نیاز میکرد هر آینه مخالفت و تجاوز از حد اعتدال مینمودند و شاهد
بر این مطلب آیه شریفه ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی که چون انسان خود را از قید
فقر و فاقه خلاص بیند هر آینه نافرمانی خداوند عالم را میکند چنانکه بعضی کسان هستند که
فی الجمله بحسب ظاهر دنیا ترقی مینمایند خدا را و مساکین را هیچ بوجود نیاورند و بسا میباشد که فرزند

ترقی مینماید

ترقی مینماید و والدین او بیچیز و بی‌نوا میباشند و دولتمند میشود فرزند ندارد و نشان میباید
باوفت میباشد که فرزند ناخوش میشود با والدین خود که چرا از خانه بیرون میروید و در
مجالس با من نشستن میکنید و بعضی اوقات هم بجهت امور جزئی فحش پدر و مادر شروع و دشنام
میدهد بلکه باینهم اکتفا ننموده کتک کاری هم مینماید پس بدانید و آگاه باشید که چنین شخص
که عاق والدین شده فاسق و ملعون است و مثل شارب خمر و زانیست و در دنیا هم بادباری
و مثل دستی مبتلا شده و عوضش هم گناه میکرد و مرتکب گناه کبیره شده است چنانکه خدا
وند عالم در محکم آیات کتاب خود میفرماید وَلَا تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ یعنی پدر و مادر اف مگو و
این کلام کنایه است از آنکه بهیچ وجهی من الوجوه ایشان را آزار و ضرب و شتم و ناخوشی چیزی نباید
رسانید و از این کلام مفهوم شد که عاق شدن بروی والدین خواه مرتد باشند و خواه نشده باشند
حرام و گناه کبیره است و از احادیث مستفاد میشود که حرمت مادر را بیشتر از پدر باید نگاه
داشت چنانکه در حدیث وارد شده که اگر فرزند در نماز باشد پدرش او را ندا کند با وجوب
نگوید و مشغول نماز بشود اما اگر مادر صدا کند فرزند را باید در جواب بگوید لبیک و این
مبالغه است در نگه داشتن حرمت مادر نه آنکه در دادی سیدم چنین است بلکه میفرماید
اگر در وقتی که جایز نیست در میان نماز جواب دادن با ایشان و اگر پدر و مادر مرتکب
گناهی بشوند فرزندان را جایز نیست زدن و فحش دادن بر ایشان بلکه باید بطریق ملاطفت
از پدر و مادر التماس بکند و دست و پای ایشان را ببوسد که ترک این گناه بکنند و دیگر میفرمود
که اقسام خلایق چند صنف‌اند یکی آنکه نطفه از حلال و پاک و پاکیزه میباشد و صاحب علم و عمل
میشود چنین کس فهم و خوب و خداشناس میباشد و تمیز ما بین حق و باطل میدهد و هر کس گناه
نمیشود و یکی آنکه نطفه از حلال است اما جاهل است و فرق میان حق و باطل نمیدهد اما فی الجمله
در طلب حق سعی میکند چنین کس بزودی و آسانی حق را میابد چنانچه فی الجمله خواهشت کم از صنف
اول میباشد و یکی آنکه نطفه از حرام منعقد شده باشد یا آنکه در ایام حیض نطفه اش
منعقد شده باشد چنین کس هرگز نجات عبث نکند و مانند شمر ذی الجوشن که حقیقه بر سیاست

مسئله
اگر کسی در نماز ظهر شک کند و بعد از آنکه نماز ظهر را تمام کرد نماز
احتیاط را فراموش کرد و شروع بنماز
عصر نموده باشد و در اثنای نماز بیادش آید
اینکه نماز عصر را تمام بکند و بعد
از آن نماز احتیاط را بجا آورد و
اعاده ظهر و عصر هر دو را مادر
رای لا سید ... نیست که اگر
در اثنای عصر نماز احتیاط را گرده عدول بعصر
نیت عدول بکند نماز احتیاط را
بعد از آنکه احتیاط را تمام کرد نماز ظهر
صحیح نکند و اگر عدول نکرده
عصر را تمام بکند و بعد احتیاط را
بکند و ظهر و عصر هر دو
نیت بکند و اگر بعد از تمام کردن
عصر بخاطر آید که نماز احتیاط را
نکرده باید نماز احتیاط را
بکند و بعد ظهر را اعاده کند
در این صورت اعاده عصر ضرور نیست

و اعمال شنیعه مرتکب میشود پس بر زنان لازم و واجب و حتم و فرض است دو چیز یکی آنکه نفس
خود را از دست نامحرمان محافظت نموده بغیر از شوهر خود چشم رغبت نگشاید و یکی آنکه هرگاه
حیض را ایام کرده و ایام خود را دانسته باشد که در آن ایام شوهر را از مواقعه منع نماید تا آنکه ولد
در ایام حیض منعقد نباشد پس هرگاه زنان عذر بیاورند که ما واجبات را نمیتوانیم یاد کنیم عذر
ایشان مسموع نیست زیرا که زن فرعون با وجود آنکه فرعون دعوی خدائی میکرد زنش اعمال
پروردگار عالم آورده بود و خود را از شر ابطال حفظ کرده بود چنانکه در قرآن مجید اشاره
بان شده که در بحر نخوت فرعون کبر نمود و گرد را اول حال خزینه فریش بود و چون دید کرد بنا
خرابی ادعای الوهیت کرد و چهارصد سال پایان ادعا میبود تا آخر بجهنم واصل شد و
زنش از دست او نجات یافت و از اهل طاعت گردید پس زنها را لازمست که اطاعت پروردگار کامل
بعمل آورند و فرمان خداوند عالم را بفهمند که چه چیز بر ایشان واجب کرده بعمل آورند و چه
چیز را حرام فرموده او را ترک نمایند تا نجات بیابند و دیگر از جمله زنانی که نجات یافتند
و بسعادت جاوید رسیدند مادر وهب شهید بود که در کربلای معلی با فرزند خود که
وهب باشد بخدمت جناب سید الشهداء علیه التحیه و الثناء بوده اند و در همان ایام بشرف اسلام
مشرف شده بودند و بدقیقه اطاعت سر و شهیدان را بگردن خود شان افکنده بوده اند چنانکه
نقل شده که چون آن ضعیفه علیا حضرت ملاحظه و مشاهده نمود که اعوان و انصار سید الشهداء
علیه السلام پاره پاره شدند تاب نیاورده بنزد پسر خود وهب آمد و گفت ای فرزند شیر
خود را بتو حلال نمیکنم تا جان خود را نثار سید الشهداء علیه الاف التحیه و السلام و الثناء ننمائی
پس وهب عازم میدان شده شربت شهادت نوشید نقل شده که قاتل وهب سر وهب را
بطرف مادر وهب انداخت آن زنکه مردانه صفت شیر تفته سر فرزند ارجمند خود را گرفته
بطرف میدان انداخت گفت که ما سری را که در راه خدا دادیم باز پس نخواهیم خلاصه النجوی
که چنین زنی که اطاعت خدا نمود نجات یافت و دیگر میفهمید که انسان را سه حالت میباشد در
دنیا سه حالت میباشد در آخرت یکی صحت و سلامت بوده و یکی مریض و ناخوش شده و دیگری

هلاکت

هلاکت که مرگ باشد و این سه حالت هم در دنیا دارد هم در آخرت چنانکه انسان اگر خود را درست
محافظت نماید و بدن را از سرما و گرما و از چیزهائیکه ضرر بهم میرساند بدن انسان حفظ بکند صحیح و
سالم میماند و اگر چنانچه بدن خود را محافظت نکند و غذاهای نامناسب بخورد مریض میشود تا
عاقبت اگر علاج امراض را نماید هلاک میشود هم چنین است در آخرت که اگر در دنیا اطاعت خداوند
عالم را بجا آورده باشد و بقانون شریعت مطهره تکالیف خود را درست ادا نموده باشد در آخرت
چنین کس صحیح و سالم از عذاب و عقاب خواهد بود و اگر نعوذ بالله معصیت کار بوده باشد
و فرمان خداوند عالم را نشنیده باشد چنین کس در آخرت مریض و بمصیبت عظیم مبتلا خواهد
شد و از یک طرف فشار قبر بمرتبه که هرچه شیر در ایام طفولیت از پستان مادر خود خورده است بمرتبه
فشارش میدهند که از سر انگشتانش بیرون میاید و سایر انواع عقوبات عالم برزخ را
خواهد کشید و هلاکت آخرت عبارتست از رفتن بجهنم که مادام الحیوة یعنی ابد الآباد در میان آتش
با عقارب و حیات دوزخ رفیق شده انواع و اقسام عذابها را که کوه ها تاب آن را نیاورد گرفتار خواهد
شد نعوذ بالله من النار پس هر کس که عاقلست تدارک کار آخرت را باید درست بکند که بچنین عقوبتها
مبتلا نشود و السلام و دیگر میفهمید که خداوند عالم انسان را از برای تکلیف و امتحان کرده است و احکام
شرعیه را بجبرئیل امین سپرده و جبرئیل به پیغمبر رسانیده و پیغمبر هم حکم الهی را در حال حیوة خود بخلق
رسانیده و بعد از آنکه پیغمبر از دنیا رحلت میفرمود احکام را باوصیا و طاهرین خود رسانیده و از ائمه
بعلما و مجتهدین رسیده پس هر کس که متدین باشد و قصد رسیدن اطاعت الهی بوده باشد باید که
خودش مجتهد باشد و اگر مجتهد نتواند شد مقلد مجتهد شود تا که اطاعتش درست و اعمالش
مقبول گردد پس باید که عوام الناس که نام خود را مسلم گذاشته اند رجوع کنند بمجتهد عادل جامع
الشرایط که تا اعمالشان صحیح شود و اگر بهوای نفس خود عمل بکند فاسد است و حرامست باقی الکلام
بدانکه طهارت بر دو قسمت اختیاری و اضطراری و اختیاری آنست که با آب وضو یا غسل بکند و علت
در بدن نداشته باشد و مسئله صحیح المزاج بوده باشد که آب ضرر نرساند و طهارت اضطراری تیمم است و وضو
و غسل جبیره است که اگر عضو شکسته یافت شود مثل آنکه جبیره در دست میکنند یا آنکه زخم ها بشود که آب ضرر

برساند در این حالت باید تیمم بکند و اگر در بدن و یا جامه نجاستی بوده باشد باید باب بشوید و اگر آب
یافت نشود یا اینکه یافت شود اما سرما است میترسد که متضرر بشود اگر ممکنست آبرا گرم بکند
و بعد آن استعمال آب میکند و اگر هیمه نداشته باشد که آبرا گرم بکند اگر مقدور شود باید بخرد
بقیمتی هرچند بصد تومان بدهند اگر قیمت گران ضرر بحال او نرساند و اگر خریدن آب یا هیمه ضرر
بحال او میرساند واجب نیست خریدن آب یا هیمه بلکه با همان نجاست که در بدن یا در جامه است
نماز میکند اما اگر محتاج بود بوضو یا غسل تیمم میکند عوض وضو یا غسل در صورتیکه ضرر
رساندن بحال او و اگر با آب غصبی ازاله نجاست بکند از بدن و جامه پاک میشود اما معصیتکار است
و هم چنین در مکان غصبی ازاله نجاست کرد نیز پاک میشود و آثم است اما وضو و غسل با آب غصبی
یا در مکان غصبی فاسد است و اگر در صورتیکه ضرر رساندن آب بدن و جامه را بشوید پاک
میشود اما فاسق است و مرتکب گناه شده است پس باید انسان تکلیف خداوند عالم را جل جلاله و عم
نواله بداند هرجا که جایز است استعمال آب استعمال کند و الا ترک بکند و اگر کسی جنب شود و جا
نباشد و ظرف هم نباشد که با آن غسل کند باید از دیگری بگیرد هرچند باجاره یا بعاریه باشد خلاصه
مادامیکه استنباط وضو یا غسل ممکن شود تیمم نمیتوان کرد و اگر ممکن نیست که غسل کند یا آنچه ممکن نیست که
آب گرم بکند هرچند باجاره و عاریه باشد در این حال تیمم میکند و دیگر میفرمود وقتیکه انسان
محدث بحدث اصغر یا بحدث اکبر شد در او حالت خبیثی یافت میشود که مانع میکند انسان را از
دخول در نماز و طواف زیرا که قلب انسان را تشبیه کرده اند بآینه نورانی چنانکه آینه نورانیست وصفی
اشیا را در او میتوان دید وقتیکه زنگ و کدورت که بر آینه نشست نورانیت زایل میگردد و هکذا
قلب انسان وقتیکه وضو و غسل را ترک کند و یا مرتکب فسوق و معاصی شود آینه دل که مجمع انوار
حقست زنگ میگیرد که بجائی میرسد که دیگر حق را از باطل تمیز نمیدهد و حق را از باطل ترجیح نمیدهد
چنانکه اکثر ظلمه که اول مرتبه که ظلم میکنند آینه دلشان بالجمله زنگ میگیرد تا رفته رفته از کثرت ظلم
و فسق دلشان مانند زغال میشود که بغیر از سخن شیطان در آن تاثیری ندارد پس انسان وقتیکه توبه
عزم یا اینکه طهارت که وضو و غسل باشد بجا آورد در قلب او نورانیت پیدا میشود و آن حالت که مانع از دخول در نماز و طواف

تشبیه دل بآینه [illegible]

بود زایل میگردد

بود زایل میگردد پس عاقل باید که همیشه با طهارت باشد که حالت خبیثه کثیفه را از خود سلب نماید
و رفع کند بدانکه اعضای جبیره هست که در آنجا باید وضوی جبیره بکند مثلا آنکه دستش یا پایش
شکست یا در پیش شکست دید یا تخته و مانند آن بسته باشند اگر ممکن باشد گشودن آن تخته که
ضرر نرساند بسته بر آن مسح کشاید و بشره را میشوید اگر از آب متضرر نباشد و اگر گشودن تخته ها
ممکن نباشد اما اگر آب از زیر آن تخته رساندن ضرر نداشته باشد پس آنقدر آب بریزد که آب
بزیر تخته برسد یا آنکه آن عضو را بمیان آب فرو برد که آب بعضو برسد و اگر اینهم ممکن نباشد
و یا که آب ضرر میرساند در اینصورت بروی آن تخته ها دست را میکشد بترتیبی که در دست
دارد مانند مسح کردن و باید استیعاب بکند روی تخته را در مسح کردن که همه جای آنرا مسح بکند
که عرفا استیعاب گویند اگر قطع و یقین داشته باشد که رساندن آب و گشودن آن تخته ها
ضرر میرساند یا آنکه مظنه کند که ضرر میرساند در این دو صورت که علم و مظنه دارد بضرر
بروی آن تخته ها مسح میکند و اگر شک کند آیا آب ضرر میرساند یا نه یا گشودن تخته ها ضرر میرساند
در این حالت نیز در دو صورت حکم کرده بر آنکه باید مسح بکند بروی جبیره اما اگر علم و یا مظنه
بعدم ضرر داشته باشد پس باید تخته ها را گشوده آب را بشره برساند و اگر بعد از آنکه وضو گرفت
معلوم شد که آب و وضو ضرر رسانیده است احوط است که نیز تخته ها را بر بندد و وضوی جبیره هم
بکند و در صورتیکه که بعلم خود عمل میکند فرقی نیست ما بین آنکه علم و ظن او بگفته حاذق
و جایی حاصل شود هرچند کافر باشد آن جراح یا مسلم باشد اما فاسق باشد خلاصه هنگامیکه
علم یا ظن حاصل شد هرچند بگفته اش علم حاصل شود عقیده اش علم و یا ظن عمل بکند و تعدی از آن نکند
مسئله و اگر موضع وضو و یا غسل شکسته و یا مجروح شده باشد و در بالای آن جراحت حایلی از تخته
و لته و مانند آن نباشد و آب هم ضرر میرساند در اینصورت آنچه صحیح است از اعضای وضو و غسل
اغلب میشوید و آنچه جراحت داشته باشد بر دور آن جراحت دست با طریق مسح میکشد و اگر مسح
کردن باینهم ضرر برساند جبیره پاکی از لته و مانند آن بروی آن مجروح میگذارد و مسح میکند و احوط هم ضمیمه
وضوی جبیره و تیمم است در اینصورت مسئله نفقه [illegible] واجبست و هم [illegible]

[illegible]

بايد بجاى زوجه بدهد كه خدمت زوجه را بكند اگر لايق شود كه عادةً صاحب خادم ميبود واگر تنها
خادم نبود خادم دادن واجب نيست وآنچه در هر روز بزوجه نفقه ميدهد نفقه يوميه مال زوجه
كه اختيار با زوجه است در آن نفقه خواهد بخورد وخواهد ببخشد وبدهد وآنچه كسوة ميدهد
مال زوج است بغير مال زوجه نخواهد بود بلكه زوجه در وى نوع انتفاع تصرف ميكند واگر طلاق
داد از دست زوجه ميگيرد وهمچنين اگر يكى از زوجين بميرد آن لباس كه در بدن زوجه است
مال زوج خواهد بود وبزوجه داد او حقى نيست وديگر مفهوم ميشود كه در قاعده مقرره در شرعيت
شريفه ميباشد يكى منها وتعالم سنكانرا تكليف ما لا يطاق نميفرمايد يعنى چيزى كه قدرت انسان
بكردن او ونكردن او نباشد تكليف نميكند مثل آنكه كسى مريض شود وقدرت بر روزه داشتن
نباشد در اين حال تكليف روزه از او ساقط است كه بايد بخورد واگر بعد از آن قدرت حاصل بشد
بروزه قضاى آنرا ميگيرد وهكذا نماز كسى كه قدرت بر ايستادن نباشد نشسته ميكند ودر هكذا حج
كه اگر كسى فقير شود حج بر او واجب نباشد وهكذا زكوة وخمس كه بر اغنيا واجبست ونه بر فقرا و
ديگر آنكه تكليف كه با عسر وحرج شود بر او امر نميفرمايد مثل آنكه كسى قضاى نماز بر ذمه
داشته باشد بعضى از علما گفته اند كه بايد آنقدر بخورد كه هلاك نشود ومشغول قضاى نمازها
شود وهمچنين آنقدر بخوابد كه هلاك نشود ومشغول قضاى نمازها بشود خلاصه تخليه آن
قضا دست بر ندارد كه قضا را تمام بكند وبعضى گفته اند كه جايز است اكل وشرب وخواب بهر
طور كه خواهد اما بايد قضا را بكند وعيال از آن در آخر وقت ادا را بگذارد واگر ادا را در اول وقت
بگذارد باطل است چنانكه آقا سيد على مرحوم بر اين قائل شده است وبعضى گفته اند كه مخير است
خواهد در اول وقت ادا را بكند يا قضا را بكند عيب ندارد اما سنت است كه ادا را تا آخر نگذارد و
اين راى آقا سيد محمد است سلمه الله وراى شيخ جعفر مرحوم است وراى شيخ موسى سلمه الله است
وهر كس براى مجتهد خود عمل بكند اين چنين مسئله از فتاوى شيخ موسى سلمه الله است السؤال شيخنا
هل يجوز نكاح البنت البالغة الرشيدة بمجرد اذن وليها وبدون رضائها او مع الشك في تحقق
رضاها بيّنوا تؤجروا الجواب يجوز والاحوط رضاهما معا والله سبحانه هو العالم السؤال هل يجوز تحليل

اللحية

اللحية او فرغ ما شاء بماء الحلق ام لا الجواب لا يجوز والله سبحانه هو العالم السؤال والجنب ليلة رمضان
اذا اخّر الغسل عن ظنه سعة الليل فطلع الفجر وظهر الخطاء هل يصح صومه نهارا ولا قضاء عليه ام لا
وكذا اذا غلب عليه النوم فنام مع العلم بالجنابة بغير اختياره هل يصح صومه نهارا ام لا الجواب يصح
الصوم في الصورتين والله تعالى هو العالم السؤال الحيض من ذات العادة حيض وبقى منه مدة
طويلة او قصيرة ثم رأت الدم هل يخرج الدم بتحيض ام لا بيّنوا الجواب تحقيق بمجرد الرؤية هو العالم
السؤال واذا شك في عدد سجدة سجدة السهو كيف يصنع وكذا في سائر اجزائها كالتشهد فيها
وكذا اذا فرغ التشهد فيها ما علم خفيف سهوا كيف العمل والتكليف بيّنوا الجواب يعمل على قاعدة
الشك ان كان دخل في محل الشك لم يلتفت وان لم يدخل في محله اتى بالمشكوك فيه والاقوى جريان
قاعدة الشك في السجدة السهو عندنا او سهوا والله العالم السؤال اذا شك المصلي في عدد ركعات صلوة
الاحتياط هل يبنى على الصحة وعليه يبنى على الاقل او الاكثر وكذا اذا شك المصلي في غير عدد ركعة
صلوة الاحتياط من اجزائها مع بقاء المحل كالسجدة او التشهد وامثال ذلك بيّنوا الجواب الاقوى
انه يبنى على الصحة وفي الثاني يبنى على قاعدة الشك على ما ذكرناه سابقا في المسئلة السابقة والله
اعلم وديگر از جمله مسائلى كه آقا سيد محمد سلمه الله ميفرمود اند مسئله كسى كه تيمم كرده
باشد بجهة عذر شرعى واين تيمم نمازهاى قضا را ميتواند كرد والله اعلم وديگر بعضى از علما
وقت نمازها تا آخر نماز تيمم را كردن مشكلست واحوط آنست كه صبر تا آخر وقت نماز بكند تيمم كند
بان نماز ميتوان بكند مسئله كسيكه مبطلات صوم را نداند وانها را بجا آورد احتمال ميرود كه
مبطلست بر هيز ميكند صوم صحيح ميباشد مسئله نماز شب بجهة بيمار ومادر وپدر تا
مرده كان نماز هديه كه كار دنيا اگر عالمى از علما احيا يا اموات فتوى داده باشد چنانچه آخوند
ملا محمد باقر اعلى الله مقامه فتوى فرموده اند نماز شب را بجهة مرده كان ميتوان بكند در لمعه
بان مجتهد تقليد ميتوان كرد هر چند مرده باشد مسئله نقل فتوى از فقهاى اموات كردن مثل
آنكه در اثناى جواب دادن مسايل مسئله بگويد كه در شرايع يا شرح لمعه وغيرها چنين است بايد
بان مسايل اعلام بكند كه از اقوال علماء اموات عمل نميتوان كرد واگر اعلام نكند با او جايز نيست

و دیگر میفرمود که از آیات و اخبار مفهوم و معلوم میشود که نماز واجبی پنج گانه و غیر آنها از سایر
نمازهای واجبی مثل نماز زلزله و کسوف و خسوف و نماز بادهای تند و سرخ که بوزیده انها
اگر مردم میترسند همه نمازهای مذکوره افضل و اعظم و اشرف طاعات است چنانچه در قرآن
مجید میفرماید حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی یعنی علی الظاهر معنی آیه شریفه این باشد
که محافظت بکنید نمازها را و نماز وسطی را در وسطی اختلاف کرده اند بعضی نماز جمعه را گفته
و بعضی عصر را و بعضی ظهر را و بعضی نماز شام را گفته است معنی محافظت اینست که درست
بجا آورید و از وقت بتاخیر میندازید و شرایطش را نگاه بدارید و هم چنین در چند جای
دیگر امر بپا داشتن نمازها شده چنانکه میفرماید اقیموا الصلوة یعنی بر پا بدارید نماز را
و از جمله واجبات نماز قیام است و استقرار است و استقلال است اما قیام یعنی ایستادن در اثنای
تکبیرة الاحرام و قرائت و قیام در دو جا رکن است یکی در اثنای تکبیرة الاحرام که اگر عمدا یا سهوا
ترک قیام را بکند نمازش فاسد است و یکی قیام متصل برکوع و آن عبارتست از ایستادن که
بعد از آن برکوع میرود مثل آنکه کسی تکبیرة الاحرام را در حال قیام بجای آورد و بعد از آن قرائت
فراموش نموده برکوع رفت در اینجا قیام متصل برکوع بعمل آمده است زیرا که ایستاده برکوع
رفت و هکذا اگر در اثنای قرائت که راست ایستاده بود سهوا برکوع رفت نیز قیام متصل
برکوع بعمل آمده و نمازش درست است اما اگر خم شد و بعد از آن برخاست قیام برکوع رفت
نمازش فاسد است زیرا که قیام متصل برکوع بعمل نیامده است و قیام که گفتیم واجبست
در صورت قدرتست و اگر کسی عاجز شود از ایستادن اگر بچیزی تکیه کند میتواند بایستد باید
تکیه بکند مثل عصا یا دیوار و یا انسانی اگرچه با اجرت باشد هرچند صد تومان اجرت بخواهند
باید اجرت بدهد و تکیه بکند و اگر اجرت ندهد نشسته نماز بکند نمازش فاسد است باید
که اجرت ضرر بحال او نرساند و اگر ضرر رساند مثل آنکه فقیر و محتاج میشود در صورت متضرر
بودن اجرت ندهد نشسته میکند و نمازش درست است و هم چنین در نشستن اگر موقوف
باشد نشستن او به تکیه کردن باید تکیه بکند هرچند با اجرت باشد باید اجرت بدهد چنانکه گذشت

و اگر از نشستن هم

و اگر از نشستن هم عاجز بشود بطرف راست بخوابد و نماز بکند و اگر از طرف راست عاجز
شود باید بطرف چپ بخوابد و اگر از آنهم عاجز شد بر پشت بخوابد و پاها را بطرف قبله دراز کند
بطریق وقت احتضار و نماز را بکند خلاصه عمدا نیت باید نماز را و هیچکدام از اینها مفاد
نکرده است نماز واجب و تارک او مستحق عذاب الهی خواهد بود اما استقرار یعنی قرار گرفتن در
اثنای تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و قنوت و بدن و سر پا راست نموده و حرکت نکرده
با طرف راست و طرف چپ نظر نکند بلکه مثل غلام ذلیلی در حضور پادشاهی یا آقائی خود میایستد و اگر در
نماز حرکت با نظر و یا بطرف بکند نمازش باطلست و فاسد است و اگر در اثنای نماز کسی
شرعی را است بکند و بلند کردن دستها در نماز در حین تکبیرة الاحرام واجب نیست بلکه سنت
است رفع الیدین و اما استقلال را معنا درست از آنکه باید در اثنای نماز خود بخود بایستد
و بچیزی تکیه نکند از دیوار و عصا و مانند اینها بنحوی که آن چیز را بکشند میافتد و اگر بچیزی که تکیه
آن چیز غیر هم میتوان ایستاد در این صورت عیب ندارد و اگر عاجز شود از استقلال باید تکیه
بکند ولو با اجرت چنانکه گذشت مسئله اگر کسی دو پا را بکشد در یک عرض در همان ساعت
بعوض دنبال بول خورده بکبری مثل بادیه و حوالسیاه و غیر آن استعمال جایز است هیچ عیب ندارد
و دیگر میفرمود که از جمله فروع الدین و از شریعت سید المرسلین و منهاج ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین حجة الاسلام است و آن فریضه است از فرایض الهی و واجبست بر هر مکلفی
با شرایط وجوب از استطاعت و غیره چه مرد باشد و چه زن و چه خنثی مطلقا ای سواء
کان مختفی یا ظاهرا و مشکلا و تارک او انفاسقست و مرتکب گناه کبیره شده است و ملعونست
زیرا که بر ترک آن ظلم بر خود کرده و جناب باری تعالی فرموده است الا لعنة الله علی الظالمین
و در حدیث وارد شده است که من ترک حجة الاسلام ومات فلیمت یهودیا کان او نصرانیا
یعنی هر که حج را ترک کرد و بجا نیاورد تا آنکه وفات نمود چنین کس از مسلمین محسوب نمیشود بلکه
او را از یهود یا نصاری محسوب میکنند زیرا که یهود و نصاری حج را واجب نمیدانند و اینکس هم
بمنزله ایشان میشود بسبب ترک حج و تارک حج مثل شارب الخمر و زانی و لاطی و قاتل النفس محترمه

واز جمله شرایط وجوب حج یکی استطاعت بدنیست ویکی استطاعت مالیست واما استطاعت بدنی
انست که انسان را قدرت داشته باشد برفتن حج چه از راه دریا وچه صحرا یعنی قدرت بر نشستن
برفتن حج چه بکجاوه باشد وچه سواره بشرطیکه ضرر نرسد مثل اینکه یقین بداند که اگر بحج
برود بیمار میشود ویا خوف زیادتی مرض میکرده پس در ینصورت حج براو واجب نیست وهکذا اگر
اگر ظن داشته باشد که اگر بحج برود مریض میشود در ینصورت نیز حج براو واجب نیست و
فرق ندارد میان ظنی که خودش ظن کند یا انکه ظن از گفته طبیب حاصل شود مثلا اینکه
طبیب بگوید که اگر بحج بروی مریض یا ناخوش میشوی واز قول او مظنه حاصل شود حج
واجب نمیباشد ونیز فرق نیست در مرض میان تب ولرز وسایر امراض ودیگر استطاعت
مالیست که انقدر مال داشته باشد که مصارف سفر حج را کافی باشد ذهابا وایابا وفرق نیست
در اغال میان نقد وجنس واملاک واسباب وزینت زنانه اگرچه گردن بند وسایر زیورهای
زنانه ومردانه خلاصه قاعده کلیه انست وقتیکه مکلف مرد باشد یا زن باشد ویا خنثی مشکل
قادر برفتن بسفر حج اگرچه مال او منحصر شده به هیزم که جمع کرده مثلا سفر حج را کافی باشد
حج بر او واجب میشود وهکذا اثاث البیت وغیره که اگر بفروشد قادر میشود برفتن حج باید
بفروشد وبحج برود وهم چنین مهریکه از زوج میگیرد ویا بر ذمه زوج است وکفایت
سفر حج را بکند زوجه مستطیعه است وحج بران زوجه واجب شده است وبر مرد هم
واجبست که مهر زن را ادا کند که اگر با قدرت بر دادن مهر تاخیر اندازد ظلم کند زن را ونیز
ونیز هم مطالبه میکند در اینصورت بعضا بات چنین مرد که مهر زنکه را عند فهد فاسد است
وباطلست بنابر مذهب صحیح از علماء وچنین شخص فاسق است زیرا که بر مرد واجبست که وقت
عقد نکاح در دل اینچنین قصد بکند که مهر را خواهم داد وهر وقتیکه زنکه مطالبه کرد باین بدهد
واز این جهت مستحبست که در زفاف قدری مهر زنکه از بابت مهر بدهد در وقتیکه دست
عروس را خواهد بگیرد چنانکه متعارف شده که چیزی بعروس میدهند اما بنیت مهر بدهد
خوب وبهتر است خلاصه مهر از جمله قرضها است بذمه مرد که باید رد بکند وچنانکه مرد بسیار

قرض دارد

خلاص شود ومالش اکتفا نمیکند که بقرضداران ومهر زوجه باید مال او را تقسیم کنند میان [illegible]
ومهر زنکه هر یک بحسب حق خودش بردارد ودیگر زنکه را از ازار کردن واستخدام نمودن حرامست
وانچه بر زنکه واجبست همان مواقعه است دیگر چیزی از حقوق مرد بر زن ندارد مگر انکه
مرد میتواند که منع بکند زنکه را اگر از خانه بیرون برود باید زنکه اطاعت شوهر بکند واز
خانه بیرون نرود مگر بجهة واجبی از واجبات مثل حج ویا دیگر واجبات در اینصورت
میتواند بیرون اذن شوهر بیرون برود بحج وغیره از واجبات وشرطست که ضرر بزن نرسد
مثل انکه بی ابرو میشود وعرضش تلف میگردد در این حال واجب نیست بر زن که بحج برود
ودیگر انچه گفتیم که انقدر مال داشته باشد که مصارف سفر را وباج را که در راه حج میگیرند
کفایت بکند زیاده از ضروریات خانه وعیال وفرزندانکه مؤنه که ایشان از بر بیند پس
چیزی چند از استطاعت یکی از انها خانه ومنزلست که باید خانه داشته باشد که خود وعیال
خود را کافی باشد ودیگر چیزی از ضروریات خانه مثل فرش که کفایت بکند یعنی دست فرش ولحاف رخت
خواب داشته باشد وچهار دست مثلا از فرش ورخت وخواب او را وعیال واولاد
همه او را کفایت میکند در اینصورت انچه زیاده از قدر حاجتست باید بفروشد وبحج
برود ودیگر انکه کسانیکه ظلم میکنند ومال مردم را گرفته اند مثل اهل ظلم وغیر ایشان
از قطاع طریق مثلا وغیر حلال ندانسته باشند که حج را کافی باشد پس چنین اشخاص
مستطیع نیستند زیرا که اگر مال مردم را رد بصاحبان بکنند فقیر خواهند شد وزکوة
بایشان میتوان داد اگر عدالت را در مستحقین زکوة شرط ندانیم وهم چنین اگر شخصی قرض بکند
بمقدار ما یحتاج وعلاوه مال دیگر نداشته باشد حج بر او واجب نیست ودیگر انکه باید هر
کس مرتبه خود را بداند اگر شخصی بوده که حج بکند که بالاغ یا استر نمیتواند بکند وحج بکند
بر الاغ یا بالاغ سوار شدن ننگ او باشد یعنی بسیار صاحب تشخص وصاحب حرمت باشد
وقدری خرجی داشته باشد که راه حج را ذهابا وعایدا به بیند وهم عیال خود را هم کفایت
بکند پس حج بر او واجب نیست واما اگر زیر او اسب سوار شده باشد باید که قیمت اسب هم داشته باشد

تا آنکه مستطیع باشد و اگر اسب سواری عادت او نباشد بلکه کجاوه لایق مرتبه او باشد پس
باید خرج کجاوه را داشته باشد و هم چنین کسی که نفقه او تحت روان باشد باید کرایه
پول داشته باشد که خرج تخت روان را کفایت بکند خلاصه باید هر کس مرتبه و نفقه خود را ملاحظه
بکند و وقتیکه بحسب مرتبه خودش پول و یا چیزی جمع نمود حج بر او واجب خواهد شد و حد شرعی
قدری معینی نیست که در تمام الحج واجب شود بلکه مناط وجوب قدرت رسانیدن است بزاد و راحله
نسبت بحال خودش و دیگر زاد که عبارت است از خوراک بحال خود را منظور میکند پس اگر
نفقه او پلاو و قند باب بلکلف باشد و اگر نفقه او نان جو خود دست باید انفقه مال را داشته
باشد که قیمت پلاو و قند آب با تکلف باشد و اگر نفقه او نان جو خود دست باید قیمت نان
جو را داشته باشد و دیگر امیر در خصوص رجوع علی الکفایه آیا شرط است در وجوب حج آنکه
وقتیکه انسان از حج بازگشت اتفاقد مالی داشته باشد که معیشت خود را بان بکند یا نه یا شرط
نیست در این اختلاف هست بعضی گفته اند که رجوع علی الکفایه شرط نیست بلکه وقتیکه از حج
بازگشت هرچند فقیر و مفلس میشود باید هم برود و اما در نزد ما شرط است که وقتیکه از حج باز
گشت اگر صاحب صنعت باشد و قدرت داشته باشد بکسب و استعمال صنعت معاش خود را متکفل
بان بکند از حج برود واجب میشود و اگر صاحب صنعت و صاحب حرفه مثل بعضی اشخاص نباشد
باید وقتیکه از حج بخانه خود آمد مقدری مال داشته باشد که معیشت خود را بکند یا نه و مفلوک نباشد
اگر چه خرجی یکسال بوده باشد خلاصه اقلا باید یکسال ممکن باشد بکند و محتاج نباشد
بعد از آنکه محتاج بسئوال بکف نشود که اگر سائل بکف و محتاج میگردد حج بر او واجب نیست و اگر
شخص مستطیع بوده باشد و حج نرود تا آنکه از مانعی از پیری یا مرضی یا دشمنی هم رسید در
این صورت میتواند نایب بگیرد و اگر نایب گرفت و نایب حج را بعمل آورد و بعد عذر برطرف شد باید
خود شخص هم حج برود علی الاحوط مسئله اگر کسی مال مردم را بظلم گرفته باشد مثلا تحویلدار یا کدخدا
قیمت این حق را از مردم میگیرند و بعد از آن وقتی بول بسیار جمع نموده کسب نموده اند آیا حج بر ایشان
واجب میشود یا نه جواب باید اول هرچه از مردم گرفته عوض بدهد بکند و بعد از آن هرچه باقی میماند

اگر استطاعت حج را

اگر استطاعت حج را میباشد و از جمله فروع دین زکوة و خمس است که تارک حج مانع از زکوة مرتکب
گناه کبیره شده است و زکوة و خمس بر کسی واجب میشود که مال دار باشد و بر فقیر هیچ چیز واجب
نیست و زکوة در نه چیز است گندم و جو و مویز و خرما و طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو
و در همه این مذکورات واجب است با شرایطیکه در کتب فقهیه مسطور است و زکوة و خمس
حق الناس است چنانچه اگر کسی که زکوة و خمس را منع نماید مشغول ذمه فقراء و سادات عالم
عالم میباشد و در روز قیامت باید از عهده جمیع فقراء و سادات در این دنیا و در عالم از حق همه
بیرون بیاید مگر آنکه صاحب حق خودش راضی باشد و آنکسی که منع زکوة و خمس را نموده
و در جزای عقاب او را بمستحقین زکوة و خمس میدهند و اگر ثوابی نداشته باشد گناهان فقراء
و ایتام و مساکین از مستحقین زکوة و خمس را بر گردن مانعین زکوة و خمس میگذارند و عذاب
میکنند و دیگر آنکه کسیکه زکوة و خمس گندم و خرمای خود را نمیدهد و اخلاف بیکدیگر میفروشد
و مشتری هم بداند که این گندم با زکوة باقی مانده است باید باذن بایع مشتری زکوة او را رد
کند و اگر دست او به بایع نرسد باذن حاکم شرع زکوة او را مشتری باید بدهد و اگر اینهم ممکن نیست
نشد مشتری خودش اخراج زکوة را بکند مجزی است و دیگر آنکه نصاب غلات بعینه مثل گندم
وقتیکه باین حد رسید باید زکوة او را بدهد بعد از نصاب کردن مؤنه و خرج از غلات بیاید
خلاصه مالی که زکوة و خمس باو تعلق گرفت واجب است که از عین اینها یا از قیمت اینها را بمستحقین بدهد
که اگر هیچ یک از عین یا قیمت را نمیدهد ظالم است بر خود و بر فقراء عالم از سادات و غیرهم و اما اگر
زکوة و خمس دارد در حکم مال غصبی است که بدون اذن صاحبان حق تصرف کردن در اموال
حرام است و بدانکه خمس در وقتی واجب میشود که اخراجات سنه خود و عیال خود را بر دارد
و هرچه زیاده بماند خمس او را باید بدهد بخلاف زکوة که در او حساب مؤنه سنه نمیباشد و باید
زکوة را باید بدهد بشرط وجوب اگر چه خرج سال او هم نباشد و فرق دیگر میان آنکه خمس اخراج زکوة
و خمس کرده و عصیان رسانیدن یا آنکه شخصی را وکیل بکند که او اخراج زکوة و خمس را بکند
و احوط آنست که مالک خودش هم نیت بکند و وکیل هم در وقت دادن نیت بکند و بدانکه زکوة

و خمس تعلق بعین میگیرد و مالک اختیار دارد که از عین اموال بدهد یا از قیمت بدهد سئوال
شخصی چند سال تجارت و معامله کرد و صاحب سفید و تومان مبلغ شده است یا زیاده و املاک عرصه
کرده است و بعد از آن خانه خریده است از برای نشستن در عرش و اسباب خانه و سایر ما یحتاج
موافق زی خود درست کرده و بعد هر چه مانده سرمایه خود کرده ایا خمس مال الامام دارد
ما بقی باید در جمیع باید جواب شخصی که تجارت میکند نفعی که از آن حاصل میشود از ابتدا و حصول
نفع حساب میکند تا وقتیکه سر سال میشود از انوقت ملاحظه میکند ما نحن فیه مخارج ما یحتاج اوست
و اخراجات عیال واجب النفقه و مستحب النفقه بقدر حال و حد وسط میانه روی اخراج از آن
نفع میکند و ما بقی انچه بماند خمس دیوان واجبست و اگر خانه چند سنوات چند گذشته و در وقت
حساب اخراجات ضروریه و غیرها بتوجه خمس نداده بعد که ملاحظه میکند اخراجات سنوات
متکثره را بنحو مذکور خانه چیزی از آن اخراجات بماند خمس دیوان تعلق میگیرد سوال
وظیفه که سلطان و سلطان زادگان بسادات و ملاها میدهند مثل چه صورت دارد با انکه
میگویند که انچه بسادات میدهند خمس است و انچه علاها میدهند زکوة است جواب ما دام که
معلوم نبود که انحضرات ظلم تصرف ندانسته باشد مباح است مشکل است اجرت گرفتن از ظلمه در خصوص
کار کرده اند مثل از ضبط و بنایی و غیره و هرگاه بدانند که از غصب حاصل شده حرامست میدهند حلال است
و لکن بهتر انست که نکنند سوال نماز در وقف مسجد و مدرسه هرگاه واقف در زمان اسلام
کنند از جهت آب خوردن و وضو ساختن از آن جایز است یا نه جواب اگر اصلاح نشد بعد از
وقف مصرف [illegible] خلاف شرع است و مجاز خوردن از آن تردد ای حلم نیت
سوال دستمال با آب [illegible] تطهیر بدن جایز است جواب بلی میتوانند سوال [illegible]
[illegible] جواب مشکلست [illegible] معلوم نیست
سوال هرگاه در ملک خود درختی غرس نماید و شاخهای آن درخت کشیده شود بملک غیر بجهتی که
نفع بردن غیر از ملک خود منع نشود بجهت سایه ساختن ایا میتواند که قطع کند آن شاخهای درخت را
یا نه جواب احوط رجوع به صاحب درخت است در قطع کردن شاخها و بدون اذن اقدام ننماید

سوال

سوال شخصی را در اثنای عصر مجعول کرده که نماز احتیاط که در ظهر بعهده من امده بود نکرده ام جواب
احتیاط این که آن نماز را تمام کند و نماز احتیاط را بعمل بکند و بعد هرگاه احتیاط هر دو نماز را اعاده
کند خوب است و لکن هرگاه نکند اعاده هر دو نماز را و اکتفا بنماز احتیاط کند کفایت میکند سوال
من اجر نفسه علی ان یکتب معلومة العدد فی مدة معینة و شرط فی ضمن العقد ان یکتبها فی المدة
المعینة مع صحة البدن فیعطی المستاجر عوض کل عشرین روبیة هل هذا العقد صحیح ام لا
الجواب القاعدة تقتضی صحة کل من العقد و الشرط و لکن المسئلة بعد تحتاج الی تامل
فمراعات الاحتیاط اولی   در صورت عدم تمکن از ایصال مال امام ع بمجتهد جامع الشرایط
نمیتواند خود بمستحقین سادات بدهد بلکه لازم است که صبر کند تا تمکن از مجتهد بشود
هرگاه خود صرف نماید بدون اذن مجتهد ضامن خواهد بود   هرگاه کسی در وقت افطار
افطار بحرام کند روزه او صحیح است   هرگاه کسی زن و اخوی را بکند که عقد فلان زن را
نکنم ان حرام مؤبد خواهد شد یا عقد صحیح است و لکن ان زن را خواهد شد و کفاره لازم میشود یا نه
حکم بحرمت مؤبد نمیشود که عقد او صحیح نباشد احتیاج بتامل دارد و مراعات احتیاط در انجا بر مجاست
متخلفات در انسان را خوردن حرام نیست هرگاه اول انحلال بوده بمحل مقام سواء قطعها بالتمام
او بغیره هرگاه آن مقدار گذشته باشد که نفس متنفر کرد حرام است ایضاً هرگاه کردن بوی دخانی که
ساله یا چهار ساله جایز است بدون عیب   مسئله در ملک غیری از قبیل باغ و بستان و زمین زراعت
نماز میتوان کرد مادام که صاحبش معلوم نباشد   مسئله در رکعت چهارم علی الطهارة قضا ما داء و بالعکس
میتوان نکرد بشرطیکه در قیام باشد و در تشهد و سلام محل تامل است   مسئله اگر کسی در نماز
بوده باشد خاری بپای او فرو رود بپای خود پا برداره و خار را بیرون کند اشکال دارد   مسئله
اگر کسی خواهد که در نماز حضور قلب داشته باشد و شیطان وسوسه نکند باید که در وقت نیت
طمأنینه و تکبیرة الاحرام را بجا آورد بگوید بسم الله و بالله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
و در حین گفتن این کلمات با انگشت سبابه دست چپ را بملد جیب خود بزند و حرکت دهد که
تا شیطان وسوسه او نکند و بعد از آن بسم الله قرائت را بجا آورد   مسئله در دعای [illegible] بسم الله

این است که جاهل مسئله در خصوص غصبیت جامه که نمی داند که غصبیت جامه مبطل است معذور است
اما آقا سید [illegible] مرحوم معذور نمیدانند بلکه نماز جاهل حکم داده که آیا مبطل است باطل میدانند مسئله اگر کسی
تشهد را فراموش کند و بعد از نماز باید که قبل از منافی بعمل آورد و اگر نیاورد و فعل کند بعد از آن نماز صحیح است
در رای سید سلمه الله و بعد از فعل کند تشهد را بجا می آورد اما در رای آقا سید [illegible] مرحوم اگر
اگر تشهد فراموش و منافی بعمل آید نماز باطل است مسئله اگر در اثنای سوره شک کند در حمد که آیا
حمد را خواندم یا نه در رای سید سلمه الله و میرزای مرحوم این است که بنا را میگذارد که خواندم اما در رای
آقا سید مرحوم این است که باید رجوع کرده و حمد را بخواند مادامیکه برکوع نرفته است و اگر برکوع رفت
رجوع نمی کند و همچنین در آیه لاحقه شک کند که آیا سابقه را خواندم یا نه در رای سید سلمه الله
رجوع نمی کند و بنا را بر صحت می گذارد و اما رای جناب آقا سید مرحوم وقتیکه شک کرد در لاحقه
که آیا سابقه کرده یا نه باید رجوع کند   اگر کسی نماز خود را با عدم وضوء قبل بعمل آورده باشد و خواهد
اعاده نماید آیا جایز است یا نه   جایز نیست مسئله اگر کسی تیمم بکند بجهة عذری از اعذار مستوعب
که با آن تیمم نماز اجاره هم میتواند بکند   و فطره ساقط است وجوب ادا از فقیری که مالک مؤنه سنه
نباشد نه فعلا و نه قوة مسئله دست گردان فطره اگر چه از انصاف بعید است در بعض صور
لکن در بعض صور جایز است بلکه شاید واجب باشد و بعد از [illegible] آن [illegible] بری الذمه میشود
مسئله زکوة فطره را باید که یوم العید عزل کرده و در هند و حکم بجواز تاخیر نمی کنیم والله اعلم
چه میفرمایند که عوام الناس از کفایت دلیل اصول دین عاجز میباشند و اما بر ایشان یقینی است که بودن جناب
باری و پیغمبر بودن برحق است و امامان برحق اند و معاد روز حشر و نشر هم برحق آیا بهمین دانستن
اکتفا می شود یا نه   دانستن آنچه مذکور شد با دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه و تصدیق بجمیع
ما جاء به النبی [illegible] اجمالا اکتفا میشود در ایمان [illegible] یعنی خروج از حد کفر و بعد از این برای [illegible]
لازم است تحصیل اطاعت پروردگار که موقوف است در علم اخلاق و در علم فقه است تامل والله اعلم